

الحمد لله الذي من علينا بتحصيل الفضائل ونصب معرفة الادلة وخلق الانسان من ذكر وانثى
وجعلهم شعوبا وقبائل وحصر النسب بالرجال بواسطة النكاح حلالا والصلوة والسلام على نبيه
محمد المبعوث بافضل الرسالة وعلى اله المهديين المعصومين الموصوفين بجميع المحاسن
المنزهين عن الدناءات والرذائل اما بعد

اللهم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

آرایش شواهد سبحانی رنگین نسبان بلاغت شعار بجواهر حمد و سپاس حضرت قادری است
که بیک اشاره امر کن چندین هزار عالم مختلف الطبایع ملک و ملکوت را از کتم عدم
بفضای وجود جلوه نمود و از ازل الازال فرموده و پیرایش عرایس افکار نگارین بصفات
فصاحت و دثار بلاغت ظواهر شکر بیقیاس جناب خالقیکه مسجود ملائکه اذ جاعل فی الارض
خلیفه حضرت ابو البشر را از همه مخلوقات برگزیده مخاطب بخطاب خلافت خویش نمود
صباحت فاکر طینت انسان را بمجول خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا
بید قدرت کامله تخمیر کرد و قصر وجود انسان را بمضمون لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم بمعماری حکمت بالغه در بهترین شکلی بجلیه تعمیر در آورد و روشن سواد ان
کتابت آفرینش را بمنطوقه من عرف نفسه فقد عرف ربه از مطالعه نسخه جامعه
نفس ناطقه معرفت خویش هدایت فرمود و نقطه دهکیانی شواهد کثرت صفات را
بمدلول ان الله خلق آدم علی صورته از شهره بدایع مستبدیع خلقت بشر نمایان گا
و صفحه ذات دلالت بر نور از جناب جمال مثال خویش بموجب المؤمنین
مرآت المؤمن از مطالعه جا به ماه وشان محسن بر منظر ظهور موصی ان بوقت
انداخت و مرآیای قلوب بندگان خاص را که اصداف لآلی معارف و خزاین
نقود عواطفند بموجب لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن طلقت

خاص خود ساخت نعم ما قال المولوی فی المثنوی ○ گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست ○ در زمین و آسمان و عرش نیز ○ من نگنجم این یقین دان
ای عزیز ○ در دل مؤمن بگنجم ای عجب ○ گر مرا جوئی در آن دلها طلب ○ در تعریف
جوهر عقل که مدار تکلیف و تحصیل دانش جزوی است و مصداق معنی لفظ روح و تجسیم
عقل مصور در اینجا مبین مضمون عبارت عترت شمس و رنگ قمر بدانکه از فحوای
حدیث نبوی صلی الله علیه فرموده اند و العقل دلیله محقق شد که عقل دلیل و راه نمای
مؤمن است چه در هر امری او را ارشاد و مؤتمن است و در تعریف این جوهر لطیف
آنچه معلوم او با ذات کامل الصفات مستجمع الحسنات و وجود ذی جود شریف
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله کائنات است و توافق با ظاهر مضمون عبارات
محققه این احادیث شریفه که اول ما خلق الله نوری و اول
ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم است
آن اتحاد معلوم و ظهور آن معنی لطیف دلیل واضح صراط محققین
محققه الظاهر این حدیث مبین را چنین مطابق تأویل فرموده اند که
چون ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله اول جوهریست که قبول فیض
وجود از آنحضرت مفیض الجود و تعقل ذات و صفات خود نموده
لهذا او را عقل گفته اند و همچنین چون اول واسطه ایست در ظهور معارف
میانه حق و خلق که از حق استفاضه و استفاده و در تجلی ان نقطه

افاده نموده لهذا او را قلم خوانند و چون ظهور اشیا اثری از وجود اوست
که لولاک لما خلقت الافلاک شد احمد که شد سرور لولاک آمد ؛ جز نیست
کز الابش تن پاک آمد ؛ بحرف مجموعه هر دو ز فرشی ؛ لولاک لما خلقت
الافلاک آمد ؛ او را انور فرمودند پس در حقیقت شاه معجزات است که بلباس
صورت مختلفه جلوه نموده غرض این و در اخبار وارد شده است که عقل نوریست
در بدن که بروشنائی آن حق را از باطل فرق میتوان کرد مثنوی
آفتاب معرفت را نقل نیست ؛ مشرق او غیر جان و عقل نیست ؛ صیقل
عقلت بدان دادست حق ؛ که بدو روشن شود دل را ورق ؛ جهد
کن تا پیر عقل و دین شوی ؛ تا چه عقل کل باطن بین شوی ؛ پس عاقل کسی است
که باشد که این نور نیک را از بد و حق را از باطل تمیز و ملاحظه آلاء
و نعمای نامتناهی و آثار صفات الهی و بوجود خویش بلکه جمیع ممکنات
نیز نموده امر و نواهی شرع شریف را که عقل مستقیم بر منافع و مضار
آن حاکم است مطیع و منقاد باشد که اجر و ثواب افعال و اعمال مفروضه
و سنده به قدر عقل صاحب او داده میشود و مصداق این مقال
حکایتی است که در بعضی تألیفات ارباب کمال بنظر رسیده و خلاصه
مضمون آن حکایت باین عبارت است که در امم سابقه عابدی گوشه
گیر بود که لحظه از مراسم عبادت فرو نگذاشته و در مرغزاری از معموره
دور مقامی گزیده با خلق آمد و شد نمینمود دایم اوقات بعبادت

فانی فرد و مونس شب او سوز و گریه و آه و درد از کثرت قیام در لیالی
و ایام لوای بدنش که افراشته و از زیادتی رکوع قامت الف استقامت
را دال انگاشته ماه بدر بدنش از افراط سجود کلف بهم رسانیده
و کاسه بدور زانویش از شیخ خضوع و خشوع شکل کشکول گرده آب زلال
اشکش پیوسته از چشمه چشم جویان پذیرفته و شعله جانش که از آتش
از شور سینه بلند گردون صعود کرده الحاصل روزی یکی از ملایکه مقرب
را با ملکی که در آفاق و بر عذار شاهد عبادت جمال آن عابد بنظر با خوبی
اندیشه نمود که این عابد را در درگاه حضرت معبود زیاده
منزلتی خواهد بود چون بعد از استدعا و اجابت دعا بر اجر و ثواب
و مرتبه و مقام او مطلع گردید آنرا نظر بر اکثار طاعات و بسیار
کم دید ازین معنی تعجب نمود و زبان مسئلت در درگاه حضرت علام
الغیوب با کشف باعث آن گشود دست دعایش بدامن اجابت
رسید و از جانب جناب مجیب الدعوات مامور بمصاحبت آن عابد
گردید چون نزد او شتافت و صحبتش را دریافت لب بتعریف آن
مکان گشود و عابد را در افشای تحسین نمود عابد گفت که اگرچه این
محل صفا و مکان نزهت خوب است اما حیف که عیب بزرگی معیوب است
ملک پرسید که آن عیب چیست که از نظر اهتزاز من مخفی است گفت که
این همه سبزه و علف خشک و تلف میشود خداوند من خری ندارد

که بمن سپارد تا این علفها را بان خورانم و او را خدمت
کرده فربه گردانم ملک چون نقد عقل او را بمحک امتحان سنجید
در نقص عیار آن مطلع گردید دانست که سبب کمی قدر و پستی
مرتبه او آن بود پس او را از آنکه نه هرزه درایها منع کرد و او را
بمقام خویش آورد ❊ الحاصل این عقل موهبتی است عظیم از مواهب
حضرت الهی و واهب کریم ❊ آن نقص و زوال را بسیار از وسوسه
شیطان و هوا حس ❊ از نفس باور است و برقرار و ترکت
او جز محققان آگاهی را آگاه نه ❊ مثنوی ❊ پیر عقل باشد ای پسر
نه سپیدی موی اندر ریش و سر ❊ از بلیس او پیرتر خود کی بود
چون که عقلش نیست او لاشی بود ❊ کم نشین بر اسب توسن بی لگام
عقل و دل را پیشوا کن والسلام ❊ وله ❊ عقل خود در این فکرها آگاه نیست
در دماغش جز غم آگه نیست ❊ عقل ایاز چه شحنه عادل است
پاسبان و حاکم شهر دلست ❊ این تفاوت عقلها را نیک دان
در مراتب از زمین تا آسمان ❊ وله ❊ قابل این گفتها شو گوش دار
تا که از زر سرشته من گوشوار ❊ این سخن شیر است در پستان جان
بی کشنده خوش نمیگردد روان ❊ جذب مستمع است ار گیرا خوش
نبی است ❊ گرمی و حدت معلم از صبی است ❊ مستمع چون
تشنه

تشنه جوینده شد ❊ واعظ ار مرده بود گوینده شد ❊ این
سخنها که از عقل کل است ❊ بوی آن گلزار سرو و سنبل است
بوی گل دیدی که آنجا گل نبود ❊ جوش مل دیدی که آنجا مل نبود
بو قلاوز است و رهبر مر ترا ❊ میبرد تا خلد و کوثر مر ترا ❊ یعنی
آن باشد که او بوی برد ❊ بوی او در جانب کوئی برد ❊ هر که بویش
نیست بی بهره بود ❊ بوی آن بوئیست کو دینی بود ❊ دل بیمار آمد
بکشف ار خواب ❊ آنچنانکه تشنه را آمد با آب ❊ ای نشان
این معنی وسیله حصول طلب گوهر معرفت و باعث وصول
بمقام احدیت که منتهای مقاصد سالکان از اکمل مشتاقان ریاضت
آن و منظور حضرت خالق سبحان از خلقت انس و جان
همان است خواهد شد بیت ❊ روح در قالب آدم ز پی
معرفت است ❊ کرده اند این تله در خاک که تحقیق
گیرند ❊ بدانکه اول چیزی که مسلمانان را دانستن آن ضرورت
اصول دین است پس فروع دین چه علما رحمهم الله دین را

بدرخت تشبیه نموده و فرموده اند که چنانکه درخت بی ریشه
بر پای نمیتواند ایستاد دین نیز بدون این اصلها قایم
نمیتواند ماند و ان اگرچه بقول مشهور پنج خبر است لیکن
انچه مولانا و مقتدانا ملا محمد محسن المتخلص بفیض از ایات
کلام ربانی استنباط و نقل نموده اند شش امر است
که دانستن و اعتقاد کردن انها الحق باعث گشودن
ابواب ثمانیه جنت بر روی این کس است الی میتواند
شد اصل اول در هستی حق سبحانه و تعالی یعنی اعتقاد نمودن
باینکه حق سبحانه و تعالی ازلی و ابدی هستی خود بوده
و خواهد بود و هستی هر هستی پرتوی از افتاب بی زوال
هستی اوست چه اگر غیر این استغفر الله باشد محتاج
بخالق دیگر خواهد بود و خدائی که محتاج بغیر باشد خدا را
نمی شاید رباعی ای یار که غیر او مرا یاری نیست
و هستی و جدا او مرا کاری نیست * گر کنه حقیقتش حقایق
دارد * در هستی ذات او خفا باری نیست *

وحضرت

وحضرت مولوی معنوی در کتاب مستطاب مثنوی اشاره باین معنی
میگوید مثنوی ما عدمهائیم هستیهای ما ** تو وجود مطلق فانی نما **
باد ما و بود ما از داد توست ** هستی ما جمله از ایجاد توست **
لذت هستی نمودی نیست را ** عاشق خود کرده بودی نیست را **
و گنجور خزائن نقود معنوی شیخ نظامی گنجوی گوهر این مضمون را
چنین در رشته عبارت در اورده شیخ نظامی ای همه هستی
ز تو پیدا شده ** خاک ضعیف از تو توانا شده ** زیر نشین
علمت کائنات ** ما بتو قائم چو تو قائم بذات ** انکه تغیر نپذیرد
توئی ** وانکه نمرده است و نمیرد توئی ** هستی تو صورت پیوند نی
تو بکس و کس بتو مانند نی ** اصل دویم در توحید ذات سبحانه یعنی
اعتقاد نمودن بیگانگی خدا سبحانه که اگر استغفر الله خالق متعدد
میبود مفاسد عظیمه لازم می امد از جمله انیکه ممکن نبود که احکام و تقادیر
ایشان باعتبار ضدیت باهم موافق باشد و با وجود اختلاف احکام
احوال عالم باین نظام که منتظم میتوانست گردید و بر فرض محال
انتظام احوال بکار برقرار خواهد ماند هرچند که تحقق این معنی از دلیل
و تمثیل مستغنی است لیکن از برای الکات مدعی مثلا نصاری
و دیگر مشرکین که بتعدد معبود قایل شده اند مضمون قد حرض

می شود که چون بمضمون الظاهر عنوان الباطن عالم صورت
نمونهٔ از عالم معنی است در احوال یک ملک نظر نمای و ملاحظه
فرمای به بین که اگر دو سه و زیاده بر آن حاکم در آن مملکت
باشند امور متوطنین آن ملک بر وفق صواب مستمشی میتواند شد
یا نه بدیهی است که باندک تامل معلوم خواهی نمود که وجود چند
حاکم در یک ولایت دیگران منتظم نمیتوانند شد زیرا که هر یک
از ایشان ضد دیگریست و هیچکدام خود راضی ببودن
دیگری نمیتوانند نمود و همیشه در میان ایشان آتش نزاع
و جدال افروخته و خرمن امنیت و سعادت آن بلد بشراره
شرارت ضدیت ایشان سوخته خواهد بود مثنوی صد خورنده
گنجد اندر گرد خوان ** دو ریاست جو نگنجد در جهان ** پس یقین
خواهی دانست که جامی کارگاهی چنین ضبط و نسق ** کار یک
کارگذار است الحق ** و لیکن کار خدا را نه چنان داند که تعقل ذات
بیچون او توان نمود چه هر چند که طیور جمیع عقول و افهام حکما و علما
و عرفا بلکه همگی مخلوقات علوی و سفلی مجتمع شده ابد الاباد در فضای
بیمنتهای معرفت ذات مقدس صفات او طیران نمایند جز
تا سر دیوار عجز و تنگ رنج خواهند رسید و جاییکه شان وحی سبحانه

صاحب

صاحب سرّ خالق زمین و آسمان و حبیب و محبوب ایزد جهان بکلام اعجاز
بیان ما عرفناک حق معرفتک نطق فرموده باشد دیگران را چه
و یارای آن که از حق شناخت او نفس توانند کشید آری اگر فضل
باری یاری نماید بصفات لازم الذات او جل شانه فراخور استعداد
خویش راهی میتوانند برد و خود را از عداد مطیعین امر تفکروا
فی آلاء الله و لا تتفکروا فی ذات الله در آورد حکیم
سنائی عقل در جان بر دو واله صفتش ** لیک عاجز کنه معرفتش
آنچه پیش از پیش از آن ره نیست ** غایت فهم تو است الله نیست ** عقل
رهبر ولیک تا در او ** فضل او مر ترا برد بر او ** اصل سیم از
اصول دین تنزیه و تقدیس است تحقیق کردن باینکه حق سبحانه و تعالی
منزه است از آنچه ناشایسته جلال او است مثلا اشتباه غیری با او در
ذات و صفات یا احتیاج او بغیری در هر امری از امور ممکنات
یا روا داشتن ظلم و جهل و عجز و نقص و قصور و عیب و صورت و
جسم و ترکیب و کمیت و کیفیت و امثال آن حکیم سنائی منزه ذاتش
از چند و چه و چون ** تعالی شانه عما یقولون مثنوی واحد اندر ملک
او را یار نه ** بنده کالش را اجزا و سالار نه ** صانع بی آلت و

بجا رحم واهب این هدیهای را که خالق افلاک و انجم بر علا
مردم و دیو پری و مرغ را خالق دریا و دشت و کوه و تیه مملکت
او بیحد و او بی شبیه دامن او گیر ای مرد دلیر کو منزه باشد از
بالا و زیر با تو باشد در مکان و لامکان چون نماند از سرا او
از دکان و متصف است بصفاتی که سزاوار جمال با کمال اوست
مثلا عدل و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و تکلم و مشیت
و کمال و فضل و رافت و رحمت و کرم و احسان و عفو و مغفرت
و رحم و بزرگی و حکم و تقدیر و خالقیت و رازقیت و حکمت و
آن مثنوی کل یوم هو فی شان بخوان مرو را بیکار و بی فعل مدان
کمترین کاریش هر روز آن بود کو سه لشکر را روانه میکند لشکری
ز اصلاب سوی امهات بهر آن تا در رحم روید نبات لشکری
ز ارحام سوی خاکدان تا ز نر و ماده پر گردد جهان لشکری
از خاکدان سوی اجل تا ببیند هر کسی حسن عمل بر همه
کمان ندارد چشم و گوش چون خدوی خواند همی آید بجوش
از خدوی او همه جا رود زود خوش معلق میزند سوی وجود
و با آنکه او را مکانی و زمانی نیست همه جا و همه وقت حاضر است
وبرجمله

و بر جمله دلها و افعال و اعمال و احوال و اقوال زود و دیر می‌رسد که
و دوری و بلندی و پستی و آسانی و دشواری همه درگاه او یکسان است
برگی از درختی بحکم او نمیروید و نمی‌افتد و نطفه در رحم بی علم او نرود و قرار
نگیرد و لقمه در گلو و دهن بی اذن او درون نرود و موی از سر
و تن بیرون امر او نروید مثنوی سیب برگی نیفتد از درخت
بی قضا و حکم آن سلطان بخت از دهان لقمه نشد سوی گلو
تا نگوید لقمه را حق کادخلوا علم او بر همه شده و هیچ و خواه
شد ان شاء الله اگر بکار خیر مشغول شوی حسب المقدور شکر هدایت
و عطای حق تعالی بجای باید آورد و اگر عیاذا بالله امری
شر مبادرت نمایی لعنت و جوانب نفس خود را ملامت
باید کرد مثنوی بر قضا کم نه بهانه ای جوان جرم خود را چون
نهی بر دیگران اصل چهارم نبوت است یعنی اعتقاد نمودن بآنکه چون
معرفت و عبادت حق تعالی بر هر فردی واجب و ضرور است
و حق شناسی و پرستش او از ادراک بشری بمراحل دور زیرا
که مخلوق را چه و یارای آن که برای خود معرفت و عبادت
حق تعالی تفرقه توانند نمود ما للتراب و رب الارباب

مثنی فانگی و معرفت خالق پاک کی پس ضرورت که حق تعالی
را شناسانید و طریق بندگی خود را بندگان باز نماید و بعد از
آن ایشان را بتحصیل آن و اقدام بآن مکلف و مامور فرماید
و چون کسی او را نمی‌تواند دید و چگونگی معرفت و عبادت را
بی واسطه از وی پرسید و جواب شنید پس تعیین واسطه ضرورت
که در روی زمین خلیفه حق و ذو جهتین بوده روی بحق و روی
بخلق داشته باشد تا از او تعلیم گیرد و با اینها تعلیم دهد و نیز
اگر از جنس انس نباشد مردمان بسبب اختلاف جنسیت با او
انس نگیرند و اگر او معجزات و خوارق عادت که شاهد
است بر صدق ادعای نبوت تا نه بینند فرمان او را
نپذیرند لهذا جناب الهی اول خلیفه وحی و شرع تعیین
و بعد از آن خلق خلیفه فرمود چنانکه در قران مجید از آن تعبیر خبر
نمود که اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض
خلیفه و بعد از آن دیگر بندگان را و سلطنت الخلیفه که
حضرت ابو البشر است آفرید

مثنوی

آدم خاکی ز حق آموخت علم	تا بهفتم آسمان افروخت علم
نام و ناموس ملک را در شکست	کوری آن کس که با حق در شکست
بو البشر کو علم الاسما بگیست	صد هزاران علمش اندر هر رگیست
اسم هر چیزی چنان کان چیز است	تا بپایان جان او را داد دست
اسم هر چیزی تو از دانا شنو	سر رمز علم الاسما شنو
آدم اصطرلاب اوصاف علوست	وصف آدم مظهر آیات اوست
چون مراد و حکم یزدان غفور	بود در قدمت تجلی و ظهور
بی ز ضدی ضد را نتوان نمود	وان شه بی مثل را ضدی نبود
پس خلیفه ساخت صاحب سینه	تا بود شاهیش را آیینه

و چون پیغمبر ذات پاک او جل شانه کم بود و هی خود و حی و دائم
ابر حیات مستلزم ممات است که کل شیء هالک الا وجهه و حکمه
انقضاء حیات ابو البشر ردی بمغرب ممات می آورد و خلق را
رهنمای دیگر ضرور بود چه ختم نبوت مخصوص حضرت با رفعت
خاتم الانبیاست که ذات مقدس صفات سمیع ممجع خلایق
باعث ایجاد ممکنات است حضرت شیث را که خلف و خلیفه
آنحضرت بود بآن امر مامور فرمود و مهتدی جمیع را جهت
تعلیم و تعلم آداب حق شناسی و حق تعیین و دین تعبیر را تا
دین شیثین نمود تا نوبت نبوت بخاتم النبیین رسید

حکیم سنائی

دراوج گشت پیدا نقش خاتم طفیل ذات او شد هر دو عالم

دین مبین او را که زبده است ناسخ جمیع ادیان فرمود
قرآن مجید را که جامع کتب مرسله و خاتم وحی منزله و هادی
طرق معرفت و سعادت الهی و سلم احکام اوامر و نواهی و مبین
قدر و منزلت و خاتمیت حضرت رسالت پناهی و معین
وصایت و خلافت جناب ولی اللهی و تعظیم و توقیر آل و عترت
حضرت نبوی و مخوف منکرین و مکتسبات و مجزء وعده و وعید و بهشت
و دوزخ و قصص و حکایات دیگر امور کقوله تعالی و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین بان حضرت فرستاد و
و مفاتیح معجزات را بدست او داده که ظاهر و باهر نمود

مثنوی
دست را اندر احد و احمد بزن ای برادر واره از بو جهل تن
ختمهای کانبیا بگذاشتند آن بدین احمدی برداشتند
چند بت بشکست احمد در جهان تا که یارب گوی گشتند امتان
گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چو اجدادت صنم
این سرت وارست از سجده بتی تا بدانی حق او بر امتان
صد هزاران آفرین بر جان او بر قدوم او و فرزندان او

ان

ان ضعیف زادگان مقبلش زاده اند از عنصر جان و دلش
گر ز بغداد و هری یا از زیند بی مزاج آب و گل نسل وی اند
شاخ گل هر جا که روید هم گل است خم مل هر جا که جوشد هم مل است
بیخ نوبت میرسد بش بر دوام همچنین هر روز تا الی یوم القیام

امامت است نیز اعتقاد نمودنی است با آنکه هر یک از انبیای
سلف که صاحب دینی جدید بوده اند چون بمقتضای کل نفس
ذائقة الموت شربت مرگ بایست چشیده و از منزل فانی دنیا
بمقام باقی عقبی سفر گزیده از برای مصلحت حال امت
بامر خدا در حین رحلت ازین عاریت سرا بتعیین اوصیا
و اتقیا و نقبا که در احکام الهی و حفظ دین ما بعد
دانا و توانا بوده مبادرت میفرموده اند که تا بعثت نبی
دیگر حفظ دین و رهنمای تابعین ایشان نمایند و چون
حضرت خاتم المرسلین نیز متلبس بلباس بشری و با وجود
کمال روحانیت مانند جان در جسم عنصری بودند و بنا
بر ضابطه ممهده که هر آینده را رفتنی ضرورست وجود
مقدس آنحضرت نیز در ارتحال ازین دنیای فانی و دو در
به نعیم جاودانی عند ملیک مقتدر معد و رحلت می نمودند

و ارسال رسل و انزال کتب خود با نحضرت ختم شده که
ولکن رسول الله و خاتم النبیین پس لابد است از تعیین
وصی و جانشین که هرگز سهوی و خطائی ازو بعمل نیامده
و هرچه کرده بحکم خدا و رسول خدا کرده و در هدایت و
ارشاد امت دقیقه فرو نگذاشته و بصیقل شمشیر هدایت
زنگ کفر از آئینه دلها برداشته و هرگز از ذکر خدا و فکر
الهی و الهی حقیقتاً غافل نبوده و در جمیع صفات کمال
مگر معنی نبوت مانند آن ستوده خصال بوده باشند
چه اگر چنین وصی و رهنمای و حافظ دین و مقتدائی
تعیین نشود بمرور دهور اختلافات در عقاید امت
بهم میرسد و بآرای مختلفه اجتهادات در معارف
و عبادات و سایر احکام و اعتقادات میکنند و
رخنه رخنه های عظیم در دین و دنیا حادث میگردد
چنانکه از منکرین این معنی اعنی خلفای ثلثه و اتباع
ایشان علیهم اللعنه بوضوح رسیده و میرسد و همچنین
کسی علی بن ابی طالب حیدر است چه که مضمون حدیث
شریف الخلفاء بعدی اثنا عشر اولهم انت یا علی

۴۶۱۹

و آخرهم القائم الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض
و مغاربها اول ائمه اثنا عشر است و باتفاق جمیع فرق
است از همگی اصحاب آنحضرت بتمامی صفات کمال
اختصاص تمام داشت و هرگز تخم خیال ارتکاب صغیره و کبیره
در زمین دل حق منزل نکاشت اگرچه شیعیان و طالبان
آن رهنمای عرفان که قاطبه موالیان و غلامان آن مقتدا که از
نطفه پاک بهم رسیده و قایل بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول
الله گردیده باشند در خصوصیت خلافت حضرت رسول بلا فاصله
زوج بتول احمد محتاج بدلیل و برهان نیست زیرا که اگر این کلمات
کثیر البرکات از روی صدق دل و اعتقاد درست گفته شود
جذبه محبت ظاهری و باطنی و اتحاد صوری و معنوی آن بی
اختیار بر زبان جاری سازد که حقا علی ولی الله گویا سبب زد
و از آنجمله حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که یا علی انت سید فی الدنیا
و سید فی الآخره من احبک فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله
و عدوک عدوی و عدوی عدو الله و همچنین
الغرض که از تحریر کیفیت تکلم هر یک از این اذکار شریفه

ادراک نشوه باده سعر ذکر کلمه دیگر میکنند و از ذوق اقداح
تذکار این کلمات بابرکات مختلف العبارات لذت یک
رحیق تحقیق میبرند لیکن چون از هرچه بگذرد سخن دوست
خوشتر است چنانچه بذکر بعضی از آیات و احادیث که در
آن خصوص نازل و وارد شده و متفق علیه شیعه و سنی است
پردازد امیدست که نشانه قلاده اطاعت فرمان
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی را بگردن جان
انداخته   من کیستم و در چه شمارم چه کسم تا هر چی
نگارش باشد هوسم   در قافله که اوست دانم نرسم
این بس که رسد بگوشم بانگ جرسم از جمله آیاتی که این
مدعا را دلیلیست ظاهر و حجتیست باهر آیه مبارکه انما ولیکم
الله است که بقول اکثر از مفسرین بسبب نزول آن آیه این بود
که روزی آن امیر مومنان و پیشوای عارفان در فضای
دلکشای مسجد را بوجود ذیجود مسعود خود مزین فرموده
بادای نماز ظهر مشغول بودند در این وقت سائلی مستحق
مسجد رسول حق در آمده سوال عطائی کرد از انجا که منابع جود
کرم بود اشاره بسوی او کرد انگشتری از انگشت مبارک آن

حضرت

حضرت بیرون آورد و بجناب مستطاب سوی بکرد در عالم اتحاد
صوری و معنوی جزوی و کلی احوال و اقوال حضرت مرتضوی
را منسوب بخود نموده استشهاد بر اجابت دعای سابق و عطای
ان منبع الکرام و معدن فضایل مطلع بودند بعد از اتمام
نماز بالهام غیبی و وحی لاریبی جهت انکشاف و اظهار قدر و
منزلت آن ولی حق و وصی مطلق بجناب مسجد و سایر امت
دست دعا بدرگاه مجیب الدعوات برداشته این استدعا
نمودند که اللهم اشرح صدری و یسر امری و اجعل لی وزیرا
من اهلی علیا اخی اشدد به ظهری نمودند بعد تمام نشده آیه
وافی هدایه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون و دیگر
از آیات مبارکات که اصحاب عالیجناب اسید با از شرف
بطریق اطلاع و کمال ثبت روز غدیر در اثبات آن
برهانیست قاطع آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک

نزول الناس است که چون حضرت نبوی بنابر بعضی موانع
ظاهری در اظهار وصایت و خلافت جناب مرتضوی
بر برخی از یاران منافق و باطن مخالفان ظاهر موافق
تأملی داشتند این آیه مبارکه نازل شد خلاصه مضمون
بقول مفسرین این است که ابلغ رسول من ربک یعنی برسان
بندگان آنچه از خدای تعالی بتو رسیده و اگر نرسانی
تبلیغ رسالت نکرده باشی و اگر ترا از منافقان که همراهند
دغدغه باشد خدا حافظ و نگهبان تو است از شر
دشمنان لهذا آنجناب در همان روز همانجا توقف
کرده قریب بظهر و هنگام حرارت آفتاب تموز بود
در همانجا که مشهور بغدیر خم است با آنکه نزول قافله
نبود فرود آمده امر کرد که هر که پیش رفته عود نماید
و هر که عقب مانده زود بیاید لیکن از آنکه خلائق
جمع گشتند منبری از جهاز شتران برپا کرده خطبه
بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و شکر نعمای نامتناهی
و شکوی بر نزول آیه مبارکه در خصوص تعیین

وصایت

وصایت حضرت ولی اللهی و دیگر اوصیا و مواعظه
خوانده فرمودند که ای مسلمانان الست اولی بکم من
انفسکم پس آنحضرت بازوی خیبرگیر امیر مؤمنان
را بدست مبارک گرفته بقوت نبوت آن معدن وقار
و عرش تمکین را بلند برداشته بهمگان حاضرین نموده
فرمودند که من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر
کرا من مولا و رهنما و اولی بتصرف بوده ام در
دین و دنیای او بعد از من علی مولا و رهنما و اولی بتصرف
در امور او پس آنحضرت را در پهلوی خود چون دل حق منزل
جای داده دست معجزنما بدعا برداشته گفت اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
وادر الحق معه کیف ما دار یعنی الهی دوستی کن با آنکه با علی
دوستی کند و دشمنی کن با آنکه با علی دشمنی کند و یار باش و یاری
کن هر کرا یاری کند با علی و خوار و زبون دار کسی را که علی را
خوار دارد الهی حق و صدق و راستی را بگردان با علی

بهر طریق که بگردد و بهر راه که برود الحاصل بعد از ذی
سعد لام مردمان بمکاشت همردان و امیر مومنان را بامارت
سلام کردند باینطریق که السلام علیک یا امیر المومنین و عمر بن
خطاب علیه اللعنه و العذاب این عبارت را نیز در تهنیت
آن امر افزوده گفت بخ بخ اصبحت مولانا و مولی کل مومن و مومنه
و آنکه با حضرت بیعت نمودند و اول کسی که بیعت کرد آن
ابتر بد اختر بود چنانچه اول کسی که نقض عهد نمود هم آن شوم
خیره بود القصه بعد از آن این آیه وافی هدایه از برای بشارت
حاضرین آن روز بلکه راسخین در آن بیعت فرو نازل شد
که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دینا ظاهر معنی بقول مفسرین این است که در این
روزگار کامل گردانیدم از برای شما دین شما و تمام کردم
بر شما نعمت خود را و راضی و خوشنود شدم از برای شما
دین اسلام را نیز قبول کردن دین اسلام در آن روز و
الخلافت باعث خشنودی جناب الهی شده ایمان بنگر
باغ دل مرد است کان باغ مدام سبز و خرم ز ایمان است

اصلش توحید و فرع آن حب نبی است اخلاص علی ثمر بود چون آن است
و حضرت مولوی معنوی با آنکه در ایام استیلای پادشاهان سنی و رواج
آن مذهب باطل شوم و ساکن بلاد روم بودند بمضمون التقیه دینی
و دین آبائی در کمال مبالغه رعایت آن می نمودند و متابعت ائمه هدی نمودند
مع هذا از فرط اخلاص و عقیدت خاص ضبط خود نفرمودند در مثنوی
میگویند که از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان مطهر از
دغل تو تنها ز کجا علی را دیده زان سبب غیری بر او بگزیده
راز بگشا ای علی المرتضی ای پس از سوء القضا حسن القضا
چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب تا رسند از تو قشور اندر لباب
زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست
در بشر روپوش گشت آفتاب فهم کن والله اعلم بالصواب
و مرحوم اسعد در منقبت آن امام همام خوب گفته است که
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری
خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرغ بس عالی طواف

گر تو موری بهر دانه میروی هین سلیمان جو چه میباشی غوی

دانه جو را دانه‌اش دامی بود وان سلیمان جوی را هر دو بود

هم سلیمانست اکنون لیک ما از نشاط دوربینی در عمی

آن سلیمان پیش جمله حاضر است لیک غیرت چشم بندد ساحر است

ای صد هزار حیف که جانهای عشاق در بوطه فراق آن زبدة الانفس

و الآفاق بآتش اشتیاق میگدازد اما دل عقیدت منزل

رضا بقضای مولی تعالی داده خود را بر شجره زبر این بمثل واضح

الدلالت تسلی میزد که چون وجود اقدس آن امام مفترض

که الحق بترک نو دیده مشتاقانست سبب ادراک خوضات

نهشته هر و ملاحظه حقایق صنایع الهی میگردد داگر در حجاب

غیبت مستور باشد چه غم زیرا که مردمک چشم حق بین نرگس

نا عینت شده اثار مصنوعات و مطالعه اطوار کاینات

و دیدن خود معذورات و مناظره آن موقوف بمحاذات

مرات ظهور. شرح این هجران و این خون جگر این زمان

بگذار تا وقت دگر اللهم اوصل الینا نعمت وصاله و نور

حسن او جام است عشق دو دست ما خدایم میدهد از دوست وی

و توصیف شمه از مناقب آن امام علیه الاعزاز شنوا گشت

بمضمون صدق مشحون حدیث شریف لو ان الریاض اقلام

والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن

ابی طالب سنا باتست قلمها و دریا مداد و جن و انس حساب کننده

و نویسنده باشند فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام را نتوانند

شمرد و بغیر محرم اسرار الله حضرت بار خت محمد رسول الله دیگر کسی

از مخلوقات بمراتب عالیه و مدارج متعالیه آن مخزن اسرار

الله الملک المبین واستعد جبر همین نتوان برد که علی را

قدر بغیر شناسد که هر کس خویش را بهتر شناسد و این

خود بدیهیست که حضرات ائمه اثنا عشر همه در فضایل و کمالات

مثل یکدیگر بلکه یکی و چند در دوازده پیکر یک معنی اند در دوازده

صورت یک نور اند در دوازده برج و منقبت آن برگزیدگان

خدا و محمد وهان مصطفی مضمون منکه باشم که کنم وصف شان

ایجد او مصطفی بیت مدح کرد حضرت مولوی معنوی در مثنوی

از جهت غیبت حضرت قائم گفته است دست او را غایبان

کوتاه بینی دست او جز قبضه الله نیست

انور

غیر ما سبق اجمالاً بانضمام وله و در بعضی از تصانیف منظومه محققین
ملاحظه شده چند بیتی از ابیات مثنوی موسوم بمظهر العجائب شیعه
خاص علی بن ابی طالب و غلام با اخلاص عقیدت اختصاص
آل اطهار رسول الله الغالب اعنی واقف رموز و کاشف اسرار
شیخ فرید الدین عطار رود داده امام منتظر نیز از اکابر
ابرار و اشعار در بار مولانا جلال الدین محمد رومی قدس سره
روحهما که مشتمل بر ترتیب اسامی شریفه و بعضی از حالات
لطیفه و مشعر اختصاص خلافت ظاهریه و باطنیه و بعضی
از مقامات عالیه متعالیه آن صفی برحق حضرت خیر البشر
و اولیای مطلق جناب خالق اکبر است بجهت طرف ناظر میرسد
اما ابیات مظهر العجائب که فی الحقیقه در نظر معنی بین
ارباب طریقه از بای بسمله تا های خاتمه مشتمل است بر
مناقب سرور اولیا علی بن ابی طالب و آداب طریقه
آن مطلوب کل طالب و محتوی بر تولای احباء و تبرای اعدای
آن اسد الله الغالب علیه الصلوة والسلام بعد از توحید
این است که مظهر العجائب بعد ازین گویم همه نعت
رسول حضرت حق کرده عرفانش قبول ار چه گویم

گویم انوار او من یقین دانسته ام اسرار او آن
محمد خاتم خیر المرسلین آن محمد نور رب العالمین
آن محمد با ولی همدم شده در میان جان و دل محرم شده
و بعد از این چند بیت دیگر از نعت حضرت خیر البشر بنابر رعایت
تقیه در وصف ابوبکر و عمر علیهما اللعنة والعذاب القریب همین قدر
میگوید که از ظهور مصطفی آگاه شو با ابابکر و عمر همراه شو
زانکه بعد از مصطفی ایشان بدند باهمی به جمله چون خویشان بدند
هر کرا فی الجمله شعوری باشد از همین لفظ بدند که مصحف بدات
و تمثیل ایشان بخویشان وصی به که مضمر معنی الاقارب کالعقارب
است معلوم میتوان نمود مظهر بعد از این نوشته است که

دین معاذ با امام راست گو | شهسوار لو کشف شیر خدا
از خدا دانا شده او رهنما | آن امام کو بجز اسرار کشف
هم از منصور هم با دار کشف | مصطفی سر خدا با او کشف
از حقایق ذره زو نا کشف | مصطفی اسرار حق از او شنفت
هم از او بشنفت هم با او بگفت | هم علی دانست سر من لدن

زان همی گوید ز اسرار و سخن سر اسرار خدا او بود نور

انوار علم او بود سر اسرار نبی هم او است او ست

خود ندانستی که آخر هم خود اوست تو مگر قرآن نخواندی ای پسر

یا مگر از حق نداری تو خبر سالها در جهل و ظلمت رفته

در تعصب رو بدوزخ کرده ای ترا دنیا و دین لبس نادرست

یا ترا ناپاک از اصل است ای ز مرد و حقیقی آمده

در صور گوشیده صوری آمده او ز صورت بگذر دحی را ببین

تا شود این صورتت عین الیقین حق نخواهی دید الا با علی

رهبر کل مراد آن ولی باز گویم سر اسرارت تمام

گر تو هستی حافظ سر کلام نا خدا الکف است با او هی انه

نا خدا الکف است با او اما نا خدا الکف است بلغ در کلام

گر بدانی علم تو گردد تمام نا خدا الکف است آدم را گزر

گندم در عالم جان تو هم حیدر که گندم را نخورد

در حقیقت آن امام ما نمرد این سخن را زان زبان گفتار گفت

این چنین درها همه عطا سفت گر تو مرد حقی این سر گوش کن

از زبان خاموشی خاموش کن کین زبان را خود زبانه دیگر است

وین سخن را خود بیانه دیگر است این سخن در مدرسه خود دیگر است

در میان عاشقان خود دیگر است چهار عنصر را گذار و فرد باش

در میان اولیا چون گرد باش اولیا با انبیا هر دو یکیند

هر دو نور ذات حق دان یکند مصطفی ختم رسل شه دو جهان

مرتضی ختم ولایت در عیان جمله فرزندان حیدر زاد و نبی

جمله یک نورند حق کرد این ندا پاک معصوم و مطهر چون نبی

این سخن را کسی نداند جز ولی این بدنیا جمله مقصود آمده

پرتوی از نور معبود آمده ای تو گویا ز گویا آمده

ای تو نبی در نبیا آمده ای ز انوار حقیقت نور تو

ای ز اسرار حقیقت سور تو ای شریعت شرطی از اطوار تو

رنبا الاعلی همه گفتار تو ای تو هم امام و هم زمین

رحمت حق نور رب العالمین ای ز تو دو نور مشتق آمده

وین رهی آسمان روشن شده این دو نور از نور حق پیدا شده

عالم زین نورها شیدا شده پیشوای خلق ایشانند یقین

رهنمای سالکان راه دین تو لنا ایشان چو بی سر القین

زانکه ایشانند نقد مرسلین از حسن می پرس سر اولین

وز حسین میدان تو سر آخرین ای تو اول بوده آخر تو

هم تو باطن بوده و ظاهر تو ای دو چشم مصطفی و مرتضی

وی دو نور اولیا و انبیا در حقانی قرة العین رسول

در معارف زبده نقد بتول جبرئیل از جان غلام چاکرت

حجة کروبیان خاک درت / ز اول آدم ملایک را انبیا
از خدا دریوزه دارند این دعا / که الها جرم ما بر ما مگیر
در کتابها که نشسته در زبر / یا باولاد علی بخش جرم ما
تا فرود آید ازین رو شرمها / تو همیدانی که ایشان کیستند
رهبران آدم خاکی شدند / آن یکی در زهر مقتول آمده
وان دیگر در تیغ مقتول آمده / آنکه با ایشان چنین کرد لعنتی
تا ابد در نار باشد محنتی / چون ظالم هر خسی بد کرده اند
خویشتن را خود بد و زرد کرده اند / لیک ایشان را چه نقصان ای کمال
ز حق ایشان را نبود آخر زوال / ای تو نور ذات یزدان آمده
ای تو عین کل عرفان آمده / اول آخر شما بود دید عین
باطن و ظاهر شما بود بدین / از شما یکنور دیگر شد پدید
زین عبادت ای دریای دید / اوست باب اولیا عین الیقین
اوست اسرار معنی در [illegible] / اوست در جانهای صدیقان دین
همچو نوری ز تحفه است از ابن / اوست دانا در همه روی زمین
اوست پنهان بر همه اسرار دین / اوست عالم بر علوم اولین
اوست ظاهر بر ظهور آخرین / او ز دانش برتر از کروبیان
او ز دانش دیده است [illegible] / او بدیده حق عیانی اندر جهان
او بحق دانا و پنهان از گمان / ای ز تو سر الهی آشکار

درکم

و ز محمد و ز علی تو یادگار / باز نقد اوست شاه اولیا
بوده نام او محمد زانقیا / نام او نام محمد آمده
خلق او چون خلق احمد آمده / با فرشته صادق و کو بوده اند
در علوم حیدری پی برده اند / جعفر خیر [illegible] دانسته اند
پا باسرار لدنی برده اند / آنکه حق گفته است ایشان کهتراند
رهنمایان شریعت بوده اند / رفتن اندر کوی ایشان [illegible]
از گلک کوی معانی برده / از خدا در حال ایشان راه بود
زین دانای حق آگاه بود / هر که او از دیده شان آگاه
گمرهان او و یقین در راه رفت / همچو کوران چند پویی ره روی
همچو غولان چند تو گمره شوی / راه حق راه علی دان ای پدر
راه این است کز [illegible] / جعفر صادق امام حق امام
چون بدبختی چه گویم والسلام / او جمیع اولیا را راهبر
او معارف گفته است چند در / ای چو خط رست هزاران [illegible]
رو گرفت راز و اید خرسند چنین / ای ز نور روشن شده اسرار دین
دشمنان خندند با ما کین بکین / ای چو خط رست هزاران بنده حق
لیک منظر سخنها کو بیت / در شب بیها عرفان چو بیت
زین سخنهای شیخ ما دلگیر شد / همچو خود [illegible] ما پیر شد
روی دشمن در دو دنیا شد سیاه / زانکه او را نیست [illegible]

جام اسرار معانی نوش کن
یک سخن در گوش منصور اکشف

هستی منصور آخر او بسوخت
گفت منصور بر سرش تا پای دار

هر که او اسرار حق را فاش کرد
از وجود او نماند هیچ فرد

ای تو خاص کبریای ذو الجلال
از تو گشته روشن گشته نور هلال

هست فرزند تو ماه آسمان
موسی کاظم امام راستان

شهسوار دین پیغمبر توی
در شریعت هادی و رهبر توی

در طریقت واقف حق بود تو
در حقیقت حکم مقصود تو

ای تو باب منظر سر کلام
اسم تو گفته است حق حجت السلام

ای تو راه رهبر و ره بین شده
مؤمنان را پیشوای دین شده

ای تو عین ذات تحقیق آمده
رهبر و ره دانی ره بین آمده

راه تو راه گهر بی شکی
از محبه دان نور دین را بیکی

هر که را تو رفت او کور مرد
کور رفت کور دید و کور مرد

هست بعد موسی رضا پاک و سلیم
ملک عالم زوست جنات نعیم

سعی کرد مامون و آوردش به تو
خود برادر تو از رنجش خوبو

آمد او اندر چنین ملک عجیب
هست در ملک خراسان او غریب

تا کند والا ملک خود ورا
زانکه حق اوست این دم ملک ما

ملک جم و جمله عالم زان اوست
اولین آخرین دیوان اوست

مصطفی گفته طواف او حج است
حج اکبر دانم و گفتش حق است

او امام جن و انس و وحش و طیر
این سخن باور ندارد مرد غیر

غیر مردود از لعنت آمده است
تا ابد در عین دلها آمده است

یا سخط رد اسرار گوی
از زبان خود بیا و از گوی

وصف تو هم از زبان ذکر کند
گفت تو هم از زبان ذکر کند

ای تو اسرافیل در صور آمده
همچو عزرائیل منصور آمده

ای تو جبرئیل امین مومنان
همچو میکائیل دان اسرار جان

ای تو خود نور الهی آمده
واقف سر الهی آمده

هم تقی دان ناتقی کل نور ذات
ذات شان خاص آمد از صفات

گر تو حق جوی از ایشان مطلب
تا بیابی راه ایشان یک سبب

راه شرع مصطفی آن روند
تا چو تو دنبال مرد و دان روند

راه زن بسیار داری ای پسر
خویشتن را تو نگهدار از خطر

الحذر زنهار از آن کن حذر
تا نمانی سالها اندر سقر

بوالحسن آن عسکری در جهان
بوالحکم دان جهد او در جای جان

جهد او در مومنان پاک
برده ام فرج او با خود بجان

ای محبت شاه نقشت خواه من
قرة العین رسول و شاه من

ای ز نور روشن جهان جود و علم
اسم ولایت داری هم کان حلم

صد هزاران او شمار در زمین
از خدا خواهند مهدی را یقین

یا الهی مهدی از غیب بر آر
تا جهان عدل گردد آشکار

جهدی و هادی و تاج اولیا   بهترین خلق و برج اولیا

ای ولای تو معین آمده   بر دل و جان همه او خوش شده

ای تو ختم اولیا را این زمان   در همه جا نهان و جان جان

ای تو هم پیدا و پنهان آمده   بنده عطارت ثناخوان آمده

آنچه میدیدم همه دیدم تو بود   آنچه میکردم همه کرد تو بود

ای بهر قرنی تو پیدا آمده   در میان جان مصطفی آمده

عارفان را جام عرفان داده بدست   عاشقان را عشق تو کرده بدست

ای تو هم معشوق و هم عاشق است   عشق تو بر دست ما را داده بدست

دست ما و دامن تو تا اخیر   این حقیر دردمند را دستگیر

نسخه خود را تو آورده ام   حب تو باشد مادر خورده ام

هر که شرک آورد او در دین تو   محو گردش عاقبت ملعون تو

هر کرا حب تو باشد بشنو ا   تو یقین میدان که باشد رهنما

بنده را این حب تو میراث اش   لاجرم هر دم بجو دینوارثش

باز آیم بر سر احوال خویش   از کلمات نهان و قال خویش

و بعد از چند بیت در شرح تصانیف خویش رجوع بتعریف مظهر العجایب که مخزن اسرار الله و [illegible] صدق اندیشی دست نموده و بتجدید [illegible] مظهر عجایب

و مظهر

و مظهر غرائب و مطلوب کل طالب اسد الله الغالب علیه السلام کلام جان خود و مکمن ز الذات پذیر شهد کامرانه جاودانه فرموده میگوید که مظهر من کتب بسیار دارم و جهان لیک این مظهر عجایب تنگ دان

مظهر کل عجایب حیدر است   در میان سالکان او رهبر است

ختم کردم این کتب بر نام او   زانکه دارم مستیی از جام او

هر که او از جام تو یک قطره خورد   گوی دولت از میانه او ببرد

ای تو از مقصود مکتب آمده   مظهر سر هویدا آمده

احمد مرسل چو رویت را بدید   گفت اینک نور حق از حق رسید

نص هذا الکعبه ثنا در شان او   گر نمیدانی بخوان قرآن او

گر تو از قرآن حق منکر شوی   پس یقین میدان که تو کافر شوی

ای ببینش مقصد و مقصود حق   وی بدانش پرده از کل سبق

ای تو در عالم محقق آمده   نور تو در ذات ملحق آمده

سر تو ذات الهی بود تو   بحرها چون شبنمی از جود تو

گفت پیغمبر که شاهی زان تو است   مظهر سر الهی جان تو است

در همه روی زمین و مقتدا است   این همه در شاه شاه اولیا است

شاه عشق و شاه میر و شاه طور   شاه سرور شاه اکبر شاه نور

شاه آدم شاه انیدم شاه دم   شاه طوفان شاه نوح شاه جم

شاه یوسف شاه یعقوب است و خضر   شاه الیاس است در دریا خضر

شاه چو شیث است در توسیع احترام
زان شده سرّ امین خاص و عام

شاه ذکریاست داود زمان
یا سلیمان است او در ملک جان

شاه ادریس است یا بانگ شعیب
یا چو موسی واقف او در سرّ غیب

شاه عیسی است یا روح الله
رفته او بر عرش علیین چو ماه

شاه ابراهیم و اسمعیل دان
یا چو اسحق و چو هرونش بخوان

شاه بوده با جمیع انبیا
هم بهم او بوده معنی رهنما

شاه بوده با محمد در عیان
هم بهم او دیده همه سرّ نهان

شاه دان سرّ محمد بی شکی
لحمک لحمی بدانا خود یکی

شاه انوار همه پیغمبران
در حقایق سرّ او اسرار جان

شاه بد با جمله کروبیان
شاه بد با جمله روحانیان

شاه جبرائیل و میکائیل هم
شاه عزرائیل و اسرافیل هم

شاه بد با انبیا در سرّ حال
شاه بد با اولیا در سرّ قال

هر که او با شاه محبت سر ببست
تو یقین میدان که از بدعت برست

هر که او از دین حق آگاه شد
با محبان علی همراه شد

هر که او از شاه مردان سر بتافت
در دم مرگ او شهادت سر نیافت

گر تو میخواهی که باشی رستگار
دست از دامان حیدر بر مدار

گر تو میخواهی که ایمان سری
ور نجات رخت خود بیرون کشی

رو تو فرمان خدا را گوش کن
جام در دست علی را نوش کن

رو تو از حکم خدا گر دل مسیح
بلّغ ما را بخوان نص صحیح

رو تو اسرار خدا را گوش کن
جام بحر هل اتی را نوش کن

تا تو از خود گم کنی یابی ثمر
در رموز عشق با آسانی نظر

در دریای نبوت مصطفی است
در دریای ولایت مرتضی است

ختم باد این کتب بر نام او
جمله ذرات نقش نام او

اگر چه بخوبی که مذکور شد تمامت آن کتاب مستطاب در ریاع نجاب ولایت مآب و اصحاب بعضی از ابیات آن منافی رعایت آداب است لیکن چون غرض از تسطیر این تزیین این مختصر و تتبع آن را در اجای برابر است نه انتخاب و چنان بعضی از آن شعر که هر امیدوار است که محمول بر ترک ادب نباشد و اما دوازده امام منظومه حضرت ملای روم که در بعضی دواوین آن بزرگوار بنظر قاصر این بیمقدار رسیده و کل سرسید اذکار زبان حق بیان گردیده و مستدعی است که انشاء الله تعالی آن نور دیده و سرور سینه نیز اگر اوقات خصوص بعد از ادای صلوات داخل تعقیبات مقرری خود کرده طوطی ناطقه از تذکار آن لذت پذیر شهد معانی از قند این

له الهی باشه اولیاست … آنکه نورش مشتق از نور خداست
آنکه داری دیده روشن ببین … جسم جانش جسم جان مصطفاست
رهنمای اولین و آخرین … آنکه دایم با خدای کبریاست
هرکه همسرش بود در راه دین … بی تکلف از گروه اشقیاست
از ضیا آفتاب روی او … آفتاب و ماه را نور و ضیاست
تا ببوسد گرد نعل دلدلش … هفت چرخ نیلگون پشتش دوتاست
وصف فضلش اولیا حیران شده … ذات پاکش فیض بخش انبیاست
از نوای مدحش عشاق را … همچو نی هر رگ صد گونه نواست
قل تعالوا از حقش آمد خطاب … از رسول الله همه با بهاست
اوست سلطان حقیقت بی سبب … بر در قدرش همه شاهان گداست
در شریعت عالمان زاو ادیب … در طریقت عارفان را پیشواست
محرم اسرار حق ذو الجلال … نام پاکش مرتضی والی اولیاست
بعد از او باشه حسن مرد امام … آنکه در بحر علم هدایت راست
بعد از او دیگر امام مومنان … افضل و اکمل شهید کربلاست
من مطیع عابد نیم از یقین … باقر هم در ره امام و مقتداست
مقتدای مومنان متقی … جعفر صادق امام با صفاست
موسی کاظم شه عالی نسب … آنکه فرزندش علی موسی رضاست
چشم جانم روشن از مهر تقی است … آنکه حیدرش در دو عالم راهنماست

مرتضی

مرتضی را دان امام پاک دین … والا حق رهنمای اولیاست
روز و شب دارم هوای عسکری … در دلم مهر و ولای با ولاست
آن محمد مهدی صاحب زمان … چند از آن که با وی …
الهی وارد باشی شمس دین … آنکه علما را به معنی رهنماست

از اصول دین معاد است یعنی عقیده داشتن باینکه حضرت آفریدگار
جمیع بندگان را بعد از ادراک مرگ و موت و رسیدن وقت موعود
که تعیین آن از اسرار است بنحوی که آیات متواتره و احادیث
متکاثره بر آن مشعر و بیان خامه و زبان در شرح آن اخبار
قاصر است دیگر باره حیات می‌بخشد و در صحرای محشر همه را
مجتمع ساخته اعمال و افعال ایشان را بمیزان عدل می‌سنجد و داد
مظلوم از ظالم میگیرد و مستحق ثواب را بثواب و مستوجب
عقاب را بعقاب میرساند چه اگر این کار نکند همه صنع او بیدلیل
آن همه وعد و وعید که در شرع شریف مقرر شده مترتب
نخواهد گردید و فرق میان مومن و کافر و مطیع و عاصی و مظلوم
و ظالم و فقیر و غنی نخواهد بود و جمعی که در دنیا اقرار به
وحدانیت خدا و نبوت و خاتمیت مصطفی صلی الله علیه و آله
و وصایت و خلافت علی مرتضی و ولایت و امامت دیگر
ائمه هدی نموده اوامر و نواهی الهی را معرفت و منقاد

بوده در خمخانهٔ عشق و محبت باده شوق و معرفت از سبوی ولای
اهل بیت رسالت بمذاق شکرگزاری رسیده با احتیاط
خوف خمار شاق ریاضات و عبادات و تحمل خطر بیم
در و سر شماتت اعدا و مصایب دنیا بجرعهٔ بذوق
تمام و رغبت مالا کلام نوشیده باشند باکی و بهی که بپیروی
هوا و حس نفس دون و دسیسهٔ شیطانی و تمنیات شهوانی
کرده آیینهٔ دل را از زنگ کفر تیره و چشم جان را بر مدد بغض و عناد
اندوستان خاص الهی خیره و چهرهٔ دین را بگرد محبت و غبار
تاسی بخلفای ثلثه لعنهم الله و دیگر دشمنان خدا و عاصیان حق
ائمهٔ هدی چهره و حسن شواهد آیات و بینات قرانی را
بنقاب انکار پوشیده باشند یکسان خواهند نمود و حاشا
بر خلق بهشت و نعیم و دوزخ و جحیم و قرب و بعد درگاه
خدای عظیم مترتب نخواهد شد تعالی الله عن ذلک

خلق در بازار یکسان میروند — آن یکی در ذوق و دیگر دردمند
همچنان در مرگ یکسان میرویم — نیم در خسران و نیمی خسرویم
ما بمردیم و بکلی کاستیم — بانگ حق آمد همه برخاستیم
بانگ حق اندر حجاب و بی حجیب — آن دهد کو داد مریم را ز جیب
ای فنا تان نیست کرده زیر پوست — باز گردید از عدم ز آواز دوست

ازان اصول اشتغال بعشق و نمودن باختیار

واحادیثی است که در باب موت و احوال میت از حین رحلت
تا هنگام قیامت بتفاوت اشخاص وارد شده و خلاصهٔ آن اینست
که مؤمن کامل الایمان در وقت احتضار حضرت خیر البشر و ائمهٔ اثنی عشر
را صلوات الله علیهم اجمعین می بیند و از بشارت نعمتهای
جنات بهشت می شنود و بذوق وافر و شوق متکاثر جان میدهد و حضرت
مولوی معنوی که طوق اطاعت فرمان واجب الاذعان موتوا
قبل ان تموتوا را بگردن جان انداخته بمرگ اختیاری که عبارت
حیات ابدی است خود را مرده و ترک لذات جسمانیه که سبب
ادراک مطعومات روحانیه است از عمر رحمه بوده انداز کمال
وثوق نیت و رسوخ عقیدت بصحت این اخبار و شوق لقای
حضرات ائمهٔ اطهار آرزوی الموت اضطراری نیز نموده
در غزل بر سبیل قطعه میفرمایند

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی — تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او جانی ستانم جاودان — او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

و چون داخل قبر شود دو فرشتهٔ خوش سیرت نزد او آیند
و او را از درد کار و دین بطریق خوش سوال نمایند و جواب
صواب اگر شنوند او را بشارت بهشت دهند و قرار

بدو فراخ گردانند و دری از بهشت بر وی گشایند و روح
و او بهمین نسق باشد تا روز قیامت

مرگ کین جمله از وی در وحشتند	میکنند این قوم بر وی ریشخند
ظاهرش مرگ و بباطن زندگی	ظاهرش ابتر نهان پایندگی
نی نمود نیستی است مرگ تن	چون روند از چاه و زندان در چمن

و اگر کسی را نقصی در ایمان باشد مثلا آنکه در ایام حیات بدخوی
سخن چین و آلوده بعضی از معاصی و اخلاق ذمیمه بوده یا از نجاست
بول اجتناب ننموده و نجات آنرا سهل شمرده و بی توبه مرده
باشد او را لختی در قبر و عذاب آن مبتلا سازند تا بقدر رتبت
که از آن آلودگیها پاک شود و کافر و اهل العصیان نیز در
اختفا حضرت امام المتقین و ائمه معصومین را نمیدید و از
ایشان همها بعذاب دوزخ شنود و شدت بسیار
و صعوبت بیشمار جان دهد و چون او را بقبرش گذارند
دو فرشته مهیب صورت روی بدو آرند و او را
نیز بهمان سوال نمایند و او در جواب فرو ماند پس گرزی
عظیم بر سرش زنند چنانکه همه حیوانات روی
زمین صدای آنرا بشنوند و از آن خوف نمایند مگر
جن و انس که ایشان بنابر حکمتهای الهی آن صدا را

نشنوند

نشنوند پس او را بعذاب جحیم بیم نمایند و دری از دوزخ
بر قبر او گشایند و از مار و عقرب و حشرات آن بر او مسلط
سازند که او را میگزند باشند تا روز قیامت

هر که شیرین میزید او تلخ مرد	هر که او تن را پرستد جان نبرد
مرگ هر یک ای پسر همرنگ اوست	پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست

و دیگر آنرا جواب و سوال و فرح و ملال نباشد تا روز بعث
و سبب نعیم قبر و عذاب آن اعمال و اخلاق آنکس است
که متصور بصور حسنه ملتذه یا قبیحه مولمه میگردد گاه بجا

لطف او گاه بلا میرسد	صورت اعمال ماست آنچه بما میرسد

و چون مدت توقف در قبر سپری گردید و قیام قیامت
رسید حضرت اسرافیل بامر ملک جلیل دم در صور دمد تحت
کسی که روح مقدس بجسد مطهرش عود نماید حضرت امام
است

خیز و در دم تو بصور سهمناک	تا هزاران مرده برخیزد ز خاک
چون سرافیل وحی را رستخیز	رستخیزی ساز پیش از رستخیز
هر که گوید کو قیامت ای صنم	خویش بنما که قیامت نک منم

پس خلایق سر از گورها بر آرند
با هول و دهشتی عظیم و بخود در آتشی جحیم هر یک را صورت

وهیات در خور اخلاق و اعمال او باشد مومنان و صلحا و متقیان
بجهت ائمه هدی با صورت نورانی و سیمای روحانی و کفار و عصات
بعضی بصورت خوک و بعضی بصورت سگ و امثال آن باشند
کما قال المولوی المعنوی فی المثنوی   سیرتی کاندر وجودت
غالبست   هم بدان تصویر حشرت واجبست   روز محشر هر
نهان پیدا شود   هم ز خود هر مجرمی رسوا شود   و در جمع
افاظهر این مضمون را دیگری چنین موزون ساخته
بها حشر نیکو خواهدش از هم جدا کردن   تر و خشکی که یکسان
مینماید در ره دنیا   پس خلایق همه روی بموقف
حساب آورند و آن پنجاه موقف و مدت توقف در هر
یکی از آن هزار سال دنیاست پس از راه وحشت
و اضطرار بر سر یکدیگر افتند و جای بر یکدیگر تنگ کنند
و حرارت گرما بر ایشان مستولی گردد و از شدت آن
عرق بر ایشان افتد چنانکه بعضی در عرق غرق شوند و بعضی
تا بگردن و بعضی تا سینه و همچنین هر کس بقدر آلودگی
معاصی در عرق باشد و هر که در دنیا مشقت طاعتی
بخود راه داده و دل برضای خدا و سر بطاعت حکم
حکم او نهاده و در راه محبت الله و جهاد فی سبیل الله

در زیارت

در زیارت مطهر مرقد ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و زیارت
مزارات اکابر دین و قضای حاجت برادران مومن و امثال
آن مراتب و مواطن عرق ریخته باشد در آن روز کمتر عرق کند یا
یا نکند پس ندا آید که طلب مظالم از یکدیگر کنند و هر کرا حقی
بر ذمه کسی باشد باز خواست نمایند اگر خلق در یکدیگر آویزند
و خصمی نمایند تا حال بر ایشان پریشان و شدید گردد و آوازها
بلند کنند و آرزوی مرگ نمایند تا از آن شدت خلاص
شوند خطاب حضرت ارحم الراحمین در رسد که اگر خواهید
یکدیگر را ببخشید و ثواب بخشیدن را از [illegible] نمایند
بعضی بخشند و بعضی طلب حق خود نمایند پس از حسنات ظالم
بقدر ظلم او بمظلوم دهند و اگر ظالم را حسنه نباشد یا کم
باشد از سیئات بقدر آن بر سیئات ظالم افزایند پس
نامهای اعمال پران شود و دیدها بالا کنند تا ببینند
که بکدام دست میدهند هر کرا نامه بدست راست دهند
خود را از اهل بهشت داند امیدوار و خوشحال گردد
و هر کرا بدست چپ دهند خویش را از اهل دوزخ داند
غمناک گردد و بعضی را بی حساب بهشت برند و بعضی را بی
حساب بدوزخ فرستند و دیگران را بدارند تا حساب

دهند هرکه در دنیا حساب خود کرده باشد او را حساب
نباشد پس نامهای اعمال در ترازو نهند و بسنجند و معیار
ترازوی اعمال حضرات ائمه هدی علیهم السلام باشند هرکرا
کفه ترازوی اعمال صالحه به پیروی ایشان گران آید به بهشت
برند و هرکرا کفه میزان اعمال ناپسند بمخالفت ایشان گران
باشد بدوزخ فرستند و هر کس از مؤمنان گناهکار زیاد
که رحمت الهی شامل حال گردد و حضرات ائمه هدی علیهم السلام
و شیعیان خاص ایشان شفاعت کنند آمرزیده شود
و هرکرا آن سعادت یاری نکند مغضوب گردد پس
بر روی جهنم پلی طرح زنند باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر
که یک سر آن در محشر باشد و یک سر در بهشت و خلایق را
امر شود تا از آن پل بگذرند و هر کس را نوری باشد
که بمقدار آن تواند گذشت و چون در حدیث شریف نبوی
صلی الله علیه و اله باین مضمون وارد شده که بحضرت امیر ابرار
و سرور اخیار قسیم جنت و نار خطاب نموده فرمودند که یا علی
در قیامت من و تو و جبرئیل بر صراط می نشینیم پس نمیگذرد
بر صراط مگر کسی که با او برات باشد بولایت تو و دیگر احادیث
نزدیک باین معنی نیز در شان آن مقتدای دین و ائمه معصومین

مروی است

مروی است ظاهر ان است که آن نور رخصت عبور از صراط است اشاره
بمعرفت و محبت رهنمای عرفا علی مرتضی و دیگر ائمه هدی است پس آنها
که در دنیا براه انبیا و اوصیا رفته و واجب الوقوع اطاعت ایشان
دانند که خدا کرده در کمال سهولت چون برق بگذرند و آنها
که اعتراف به نبوت و ولایت ایشان نموده لیکن در اعمال
و اخلاق میانه روی کرده باختلاف مراتب بعضی چون آب
رونده و بعضی هموارتر و بعضی دشوارتر بگذرند و بعضی در
کمال صعوبت چنانکه نزدیک بافتادن شوند پس دستها بند کنند
و بگذرند و داخل بهشت شده مع اختلاف درجات هم مقام گزینند
و هرکرا آن نور نباشد یعنی برات ولایت حضرات ائمه معصومین
نداشته باشند آنها اند که در دنیا کفر ورزیده و با نبیا نگرویده
و حلقه متابعت ائمه هدی را بگوش جان نکشیده و طریق حقایق
ایشان را بی جهت و انکار در نوردیده و سرنگون بدوزخ افتند

هرکرا خوی نکو باشد برست　　　هر کسی کو شیشه دل باشد شکست

اعتقاد نمودن بصحت اخبار است که در وجود جنت و سقر و وقوع
شفاعت و حیات و حوض کوثر وارد شده و خلاصه آن این است که یقین
باید داشت که بهشت و دوزخ هر دو الحال موجودند هیچکس از دنیا
بیرون نرود مگر آنکه جای خود را در یکی از آن دو ببیند اما بهشت

محل هستی دائمی و سعادت موفور و جای عیش و سرور دانسته‌اند
و صحبت و خط و حظور و مقام کرامت و خوشی و کامرانی و امکان
حصول مقاصد و آمال و دامانیت مرگ و آفت و بیماری و محنت
و عیب و بیم و هم و غم و انتظار و آزار و هجران و فقدان و افلاس
و احتیاج و رنج و تعب و ملال و امثال آن از آن مهجور است هر
چه اراده کنند در حال حاضر گردد و هر گاه خواهند در دم
با او ناظر شوند چون شرح نعم و غلمان و حور و لؤلؤ و مرجان و قصور
و سایر لذات و تنعمات بهشت و احوال بهشتیان مشهور است
و ذکر آن بتفصیل از سیاق این مختصر بلکه از حوصله طاقت تحریر
این احقر دور بهمین اکتفا نموده امید که جناب ارحم الراحمین
رحمت شامله و فضل کامله آن برادر کامکار و این کمتر رتبه
کردار و دیگر موالیان امیر ابراهیم جنت و ما را حیدر کرار
با درک شفاعت حضرات ائمه معصومین و سعادت دخول
بهشت و دریافت لذت ان فیض سرشت بهره ور گرداینده
محرم حریم ایشان رضا و متنعم بنعیم قرب و لقا فرماید بالنبی و آله
و اما دوزخ جای خواری و انتقام و مقام اهل کفر و معصیت است
هرگز نمیرند تا خلاص شوند و ساعتی عذاب ایشان تخفیف نیابد
تا بیاسایند چون بالحاح آب طلبند از حمیم و غساق بایشان
چشانند و حمیم آبی است که چون نزدیک روی آورند

گوشتهای

گوشتهای روی ایشان بتمام پاشیده در آن ریزد و چون بیاشامند
روده‌ها و احشای ایشان پاره پاره گردد و غساق آبی است
که از زخمهای دوزخیان سیلان کند یا اشک حسرت که از چشمهای
ایشان بیرون آید و چون طعام طلبند ایشان را زقوم دهند
و آن چیزی است مشبه بس ورود که آخته که چون بخورند در
اندرون ایشان بجوشد و احشای ایشان را مثل آتش سوزد و
شرح مار و عقرب و آتش ملتهب و زبانیه غلاظ و شداد و
سایر آلام دوزخ که زهره شیر از شنیدن وصف آن آب
و جگر مردان مرد از حرارت تذکر و یاد آن اضطراب و
کباب است از غایت اشتهار احتیاجی باظهار ندارد
و بعضی از مومنان که گناه کبیره کرده و بیتوبه مرده باشند
و در محشر شفاعت شافعین یا رحمت ارحم الراحمین شامل حال
ایشان نشده باشد بقدر گناه یا کمتر از آن عقوبت خواهند
کشید بعد از آن بشفاعت سید انبیا و ائمه هدی یا باستشفاع علما
و صلحا و اتقیا رحمت خدا قرین آمال ایشان گشته از
دوزخ خلاص گردند و در بهشت قرار گیرند

گر همی خواهی تو دفع شر نار
آب رحمت بر دل آتش گمار

چشمهٔ آن آب رحمت مؤمن است | آب حیوان روح پاک محسن است
راست میفرمود آن بحر کرم | بر شما من از شما مشفق ترم
من نشسته بر کنار آتشی | با فروغ و شعلهٔ بس ناخوشی
گر شما پروانه وار از جهل خویش | میشتابید سوی آن جمله چو کیش
من همی رانم شما را همچو مست | از در افتادن در آتش با دو دست
همچو پروانه شما آن سو کشان | هر دو دست من شده پروانه ران
زان محمد شافع هر داغ بود | که از سو در چشم او مازاغ بود
ای که چون تو در زمانه نیست کس | الله الله خلق را فریاد رس

واما حوض کوثر نیز حضرت پیغمبر است و آن حوضی است
بر در بهشت که وسعتش مقدار مسافت عدن است
تا عمان آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و
جامهای سفید بعدد ستارهها در کنار آن
چیده و والی و ساقی آن حوض سید اوصیا
علی مرتضی است هر که یک جام از آن شراب
طهور کرامت فرماید چنان سیراب کرد که هر
گز تشنه نشود و چندان لذت برد که شرح شمه
از آن در حوصلهٔ تحریر و بیان نگنجد اللهم ارزقنا

وارزق

وارزق علی اخواننا المؤمنین بحرمة سید المرسلین و آله الطاهرین
سلام الله علیهم اجمعین امیدوارم که حق تعالی بتفضل جناب ارحم
الراحمین و توسل حضرات ائمه معصومین و محبت اهل الله آن
برادر آگاه و این خیرخواه خلق الله و دیگر علما ایمان و موالیان
علی و آل او را بهر چه خیرخواه را توفیق معرفت و عبادت کرامت
فرموده از عقبات مذکوره برحمت خویش و شفاعت
دوستان خویش درگذارند و بهشت رضا رسانیده
از سعادت لقای مولی تعالی بهره مند گردانند بالنبی وآله
ای ثمرهٔ شجرهٔ محبت و ای نور دیدهٔ بصیرت بدانکه
بعد از دانستن لوازم اصول مذکوره که خلاصهٔ آن
بدستیاری زبان عجز ترجمان بر صفحهٔ بیان مسطور شده دانستن
فروع دین و بعمل آوردن آن بطریقیکه علمای اثنا عشریه
از قرآن مبین و احادیث شریفهٔ حضرات ائمه
معصومین استنباط نموده و چندین کتاب در آن
باب قلمی فرموده اند واجب است و چنانچه حق سبحانه
در اوامر فرقان مجید بندگان را بآن مامور کرده اند
که وما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا

ظاهر معنی این آیه و اخ هدایه بقول مفسرین چنین است که
آنچه آورده و فرموده باشد رسول بگیرید و بعمل
آورید آنرا و آنچه از آن نهی کرده باشد باز آیید
و دست بدارید از آن لهذا بیقین باید دانست که
چنانکه غرض از اصل شجره وصل ثمره است حاصل معرفت
اصول دین نیز رعایت آداب و اعمال فرعیت
چه بر هر عاقل فطن واضح و روشن است که شناختن خدا
و دانستن قدر ائمه هدی و اطلاع بر کیفیت معاد و اقرار
بچگونگی موت و احوال میت در قبر تا روز عرض اکبر
و اعتراف بوجود بهشت و سقر و تصدیق خصوصیت
نعمای جنان باهل ایمان و دریافتگان شفاعت و
رحمت و تخصیص آلام نیران بارباب کفر و محرومان
از ادراک سعادت مغفرت با عدم عبادت خدا
و محبت ائمه هدی و نداشتن بیم و امید از پاداش
اعمال در روز جزا و نا کردن معالجه اهوال موت
و قبر و قیامت و عذاب جحیم و داشتن یاس مطلق
از رحمت و شفاعت و دخول روضات جنات

نیم

نعیم و مصر بودن در صغایر مناهی باز گشت نمودن از کبایر
معاصی جمع نمیشود و حاصل بر آن مترتب نمیگردد و احوال
آنچنان کسی بعینه شبیه حال مریضی بد نفس است که حکیم را
نشناسد و حذاقت و تدبیرات و معالجات او اعتراف
ننماید بلکه خود نیز بر حکمی از از خود و خواص اغذیه و
ادویه عارف بوده نفع ملاحظه و ضرر عدم آنرا آزموده
باشد و یقین داند که اگر بفرموده حکیم عمل نماید زود
صحت می یابد و الا مدت آزار او بطول می انجامد
بلکه باعث هلاکتش نیز میگردد و مع هذا هر دوائی و
غذائی که آن حکیم باو تجویز فرماید اعتنا بشان آن
نکرده بعمل نیاورد بلکه هر چه حکیم در منع آن و احتما
از آن زیاده مبالغه نموده و مضرت آن بر او نیز
محقق بوده باشد بیشتر رغبت نماید پس باید که انسان
الی الله تعالی بوجوب و حقیقت مسائل فروع دین و احکام شرع
مبین و بدستیاری حبل المتین متابعت شریعت
خود را [illegible] از حضیض جهالت و کلالت و ذلت

باوج معرفت وعبادت وعزت رسند وبقدر طاقت
وامکان از روی عرفان وایقان با خلوص عقیدت و
نیت قربت جانب طاعت وامتثال وتضرع وابتهال
راکه کیمیا طینت وکیمیای سعادت است بهیچ وجه فرو
نگذاری تا انشاء الله تعالی در ملازمت طریقت حضرت
مرتضوی با علو درجه مقربان درگاه وخاصان بارگاه
حضرت اله صعود نمائی کما قال المولوی المعنوی

کشف این نه کار عقل افزا شود — بندگی کن تا ترا پیدا شود

وچون اعظم قربات واولی عبادات نماز است
چنانکه در احادیث ائمه اطهار وارد شده که شخصی
از اباعبدالله ع سوال نمود که عبادتی که عبد را بمعبود
نزدیکتر کند ودر درگاه حضرت اله پسندیده تر باشد
کدام است آنحضرت خلاصه این مضمون ادا فرمودند
که نمیدانم چیزی را بعد از معرفت بهتر ازین نماز
پس حسب مقام ومقتضی خیرخواهی چنان است که آداب
نماز وضروریات آن مبسوطا نوشته شود ای یار
دلخواه وای برادر آگاه میباید که انشاء الله

در

در نماز روی ظاهر از هر طرف برتافته بسوی کعبه صورت
می آوری دل نیز در هر حال خصوص در آن هنگام که بموجب
حدیث الصلوة معراج المؤمن وقت عروج
ارباب راز ومحل عرض نیاز بکریم کارساز بنده نواز
است واز تاثیر آن عبادات مقبوله بمعرفت خود
وخالق خود خواهی برد کما قال المولوی المعنوی

روی با شسته نهند روی حور — لا صلوة گفت الا بالحضور
مرهوا را تو وزیر خود مساز — که برآید جان پاکت از نماز
گرچه نعمت داد نفس بی علت است — طاعت وکار صاحب دولت است
چون چنین رفت است سنت کار کن — کار کن تا جان بیابد کار کن
اگر معرفت را ز رفتار رون کند — رو بد داری بطاعت چون کند
کف بسم رکوعت وسجود — بر در حق کوفتن حلقه وجود
حلقه آن در هر آنکو میزند — بهر او دولت سری بیرون کند
چون سجودی یا رکوعی مرد کشت — شد در آن عالم سجود او بهشت
چونکه پرداز دهانش حمد حق — مرغ جنت ساز دش رب الفلق
مالک ملک است هر کش سر نهد — بیجهان خاک صد ملکش دهد
لیک ذوق سجده پیش خدا — خوشتر آید از دو صد دولت ترا

درسفارش رعایت مسجد وعبادت در آن که نمونه
ایست از استرضای خاطر مومنان چون نماز فریضه
در مساجد بمراتب افضل از دیگر معابد است خصوصا
در وقتی که پیش نمازی باشد و نماز بجماعت گذارده
شود پس باید که سعی تا ممکن باشد اهتمام نمائی
که نمازهای پنجگانه را در مساجد و با جماعت گذاری
و در تعظیم مساجد که نمونه دلهای مومنان است نهایت
سعی لازم شماری و از جمله مراتب ادب که در توقیر
مسجد بجای باید آورد این است که بی وضو داخل
آن مکان شریف نشوی و تا در مسجد توقف داری
بنماز و دعا و ذکر حق تعالی مشغول باشی و حرف
دنیا و امثال ان بر زبان نیاوری و اگر گرد
و غباری در مسجد باشد پاک نمائی و آب
دهن بر در و دیوار و زمین حریم مسجد نیندازی
و هرگاه ممکن باشد چراغ و فرش و ابریق و
جاروب حاجت مسجد سرانجام کنی و اگر تعمیری
خواهد و دست رس باشد خود را در آن معاف
نداری و بر حقیقت تمام در مسجد بعبادت اوقات

گذارا

گذرانی و مدت توقف را تا ممکن باشد طول دهی که بموجب
حدیث شریف المومن فی المسجد کالسمک فی الماء
مومن در مسجد چون ماهیست در آب و چنانکه ماهی را
باب زندگانی حاصل است مومنان را در مساجد تعیش
و راحت حاصل و کامل است که لهذا این معنی باعث
آن میشود که بتوفیق الله جل الواجب رعایت جلوت و روشن
آگاه نمائی و از برکت توجه باطن ان مقربان درگاه اله
صحت سینه را از گرد و غبار شبهات و شهوات
پاک فرمائی و رخنهای و خرابیها که در مسجد دل از سیلاب
آرزوهای نفس و زلزله خواهشهای لازمه طبع است
بهم رسیده تعمیر تخلق باخلاق حسنه فرو بندی و شمع
و چراغ رضا و تسلیم در آن افروزی و حصیر ترک
و تجرید بگستر و عبادت مراقبت احوال خویش
و اوراد معرفت معبود خویش و سجده شکر توکل
بمنعم حقیقی بجای آوری تا تولدی دخول ملکوت
ملک و برای خروج از صفات عنصریت چون

درود و صلوات حضرات ائمه معصومین و لعن جهار ضرب
خلفای ثلاثه و دیگر مخربان بنیان دین مقبول بارگاه
کبریا و مقرب درگاه خالق البرایا گردد آمین یا رب
العالمین عزیز من بدانکه مقصود اصلی و منظور کلی از رعایت
آداب مذکوره و امثال آن این است که سالکان مسالک
طریقت و طالبان کوی معرفت از برکت محافظت
رعایت آداب ظاهری احکام شریعت مقدسه
که جزوی و کلی آنرا چون اعمال مفروضه بر خود
لازم دانسته دقیقه از مستحبات را فوت و فرو
گذاشت نمینمایند ایشان به ادراک معانی باطنی
فرمایند مثلا از حیث تعظیم مسجد که خانه عام حق تعالی
است توفیق زیارت قلوب اهل الله که خانه خاص خدا
است دریافته متوجه بواطن خفیه مواطن ایشان
دلهای خویش را نیز شایسته اختصاص خلوت
خاص معشوق ازل کرداند نه اینکه مانند عوام
کالانعام بهمانی رعایت آداب ظاهری اکتفا

نموده

نموده خود را از دریافت آن سعادت عظمی باطنی محروم دارند
و در سلک جمعی منسلک شمارند که مولوی معنوی در شان
ایشان میگوید ابلهان تعظیم مسجد میکنند در جفای اهل دل جد میکنند
آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران

حج زیارت کردن خانه بود	حج رب البیت مردانه بود
کعبه مردان نه از آب و گلست	طالب دل شو که بیت الله دلست
مسجدی کو در درون اولیاست	سجده گاه جمله است آنجا خداست
گرچه کعبه نیز خانه سر اوست	این دل من نیز خانه سر اوست
تا بکرد آنخانه را در وی نرفت	وندرین خانه بجز آن حی نرفت

بعضی از محققین در تالیفات خود نقل نموده اند که مجوسی
بمسجد الحرام درآمده تفرجی میکرد ناگاه نگاهش بقدری آب
دهن که بلادیه بر دیوار کعبه انداخته بود افتاد آنرا از دیوار
محو کرد و چون از مسجد بیرون آمد با دهداتی از جهت عنایت
ورزیده و کلاه کبری که در سر او بود در ربود هر چند از پی آن
کلاه دوید با او نرسید ناگاه هاتفی این سروش شوق
نیوشش بگوش هوشش رسانید که ثواب دهنی را که بر دیوار

خانهٔ ما پسندیدی ما کلاه کفر را بر سر تو چون پسندیم با
هشیار آهی از دل آگاه کشید زنار ببرید و بشرف
اسلام مشرف گردید ای عزیز هرگاه بتخانه را بمحض
اینقدر رعایت مسجد آشنای درگاه معبود یگانه گردانند
بدین هیئت که نسبت اله آشنا را ببرکت رعایت آداب
مسجد گل که خانهٔ عام خداست توفیق پاک کردن مسجد دل
که دار الملک خاص حق تعالی است از خس و خاشاک علایق
دنیه و عوایق بدنیه بجاروب ریاضات ارزانی فرمایند

دوستان را کجا کنی محروم || تو که با دشمنان نظر داری

در ترغیب نماز جماعت که سبب قبول عبادت و طاعت
است و باعث انتظام عقد محبت و مودت ای بر حلقهٔ
جمعیت حواس و قوی و ای شیرازهٔ مجموعهٔ صحبت ارباب
وفا بدانکه از احادیث نبوی ظاهر میگردد که نماز جماعت
را بر نمازهای تنهائی بیست و هفت درجه افزونیست و از کلام
بلاغت انتظام حضرت مرتضوی که اطاعت آن بر درویشان
چون فرمان برداری اوامر الهی واجب است کمال تاکید
در رعایت آن مستفاد میشود چه در مقام امر فرموده اند که
تعاهدوا علی الصلوات الخمس فی الجماعة
الی اخر الحدیث ظاهر معنی این کلام لطف این است

که

که تعاهد کنید و تعهد نمائید بر نمازهای پنجگانه در جماعت
و معنی تتمهٔ این حدیث شریف که چون اصل عبارت آن
در خاطر فقیر نبود در ترجمه اکتفا نمود چنین که بدرستی که ترک
کنند جماعت را الله بدبخت و بر آن مداومت نماید الله
نیک بخت و نیز در احادیث وارد شده که هر که پنج نماز
بجماعت گذارد و همچنان باشد که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
را دریافته باشد و با هر یک از ایشان هزار سال عبادت
کرده

راه سنت با جماعت خوش بود || اسب با اسبان یقین خوشتر رود

پس باید که تا ممکن شود ایشان را همی
نما که نمازهای مفروضه را با جماعت گذاری که در آن
فواید عظیمه مندرج و منافع کثیره مندمج است از جمله اینکه چون
مقرر است که نماز گذار را بقدر نماز مقبول او از مبداء
فیض فیض میرسد هرگاه جمعی کثیر دامن همت بر میان جان
بسته از روی اعتقاد و کمال اتحاد بمراسم ادای عبادات
و وظایف استدعای قبول دعوات اشتغال نمایند
یقین است که بتفضل حضرت اکرم الاکرمین شامل حال
بندگان گشته طاعات ایشان را بمرتبهٔ قبول و مقبولی
ایشان را بدرجهٔ حصول میرساند و فیضی که حضرت معطی
[illegible] یقین از برکت آن عبادت بعبید عابد عاید میگرداند

هرچند که جمعیت بیشتر و ارباب سئوال زیاده‌تر باشند البته
افزون‌تر خواهد بود چه اجتماع را اثرهای عظیمه میباشد
همت از آنجا که نظرها کنند   خوار مدار آنکه اثرها کنند
دیگر از منافع آن اینکه هر دو چند بار بسبب ملاقات پیوستن
و وسیله استحکام بنای محبت ایشان با یکدیگر که الحق تهیه
ثمر نخل زندگانی و همین شجر باغ پاینده که همان است میگردد
زندگانی اگر حاصل بود این است   که دوستی به شهید دو عمر بر دوست
در اخبار وارد شده که چون دو مسلمان با هم ملاقات نمایند
و از راه محبت دینی و محض رضای الهی بمطلبهای دنیوی
و غرضهای نفسانی با هم مصافحه و معانقه فرمایند
خطاب حضرت عزت بملائکه مقرب در رسد که ببینید آن
دو بنده مرا که از برای رضای من با هم چگونه دوستی
میکنند شاهد باشید که ایشان را بفضل خود آمرزیدم
اگرچه این مقام مقتضی آن است که بذکر فواید ملاقات
برادران ایمانی و خصایص صحبتهای دوستان روحانی
پردازد و طوطی قلم را شیرین زبان شکرخای توصیف
دوستان صدق آئین سازد لیکن چون است البته
چند کلمه در آداب صحبت برادران دینی و ترغیب
بمباشرت

بمباشرت صحبتهای یقینی و تحذیر از مصاحبت ناجنس صورتان
نشناس معنی نوشته خواهد شد حال هر خموشی بر لب اظهار
آن نمی‌خواهد ساخت و در سفارش تعظیم و توقیر و قرائت قرآن
مجید ربانی و ترغیب استماع تلاوت و اطاعت اوامر و
نواهی فرقانی ای سرلوح کتاب محبت و رقم وفای دیباچه
مجموعه خلقت و ولد بدانکه آیات و احادیث وارده در
شأن قرآن مجید از حد و حصر افزون و تذکر بلکه تتبع تمامی
آن از حوصله طاقت امثال این روستایان شهرستان
معرفت بیرون است نهایت اگر مضمون ما لا یدرک
کله لا یترک کله عمل نموده است به فراخور دریافت قاصر
خویش به تشریف ذکر بعضی از آن از مراسم ادای حقوق
برادری واقع شود بعید نخواهد بود از جمله اینکه در احادیث
شریفه حضرت خاتم الانبیاء این مضمون وارد شده که قرآن
فاضلترین همه چیزها است نزد خدا پس هر که حرمت قرآن
دارد بدرستی که حرمت خدای تعالی داشته باشد و هر که
استخفاف کند بحرمت قرآن هر آینه استخفاف کرده

باشد بحرمت حق تعالی نمود بالله نیز ذلک و از اعاظم قرآن دو حرمت
که در صورت که شد و درحین شنیدن آن با طهارت بوده باشد و
همه تن گوش گشته در کمال ادب متوجه استماع آن کلام معجز نظام
گردد چنانکه منقولست که یکی از مریدان حضرت سلطان المحققین شیخ
صفی الدین انار الله برهانه را روزی غسل ضرور شده عازم حمام
گردید و در عرض راه او را مهمی ضرور بهم رسیده که لابد بخدمت
شیخ آمد اتفاقا حضرت شیخ با جمعی از مخلصان مشغول تلاوت
قرآن بوده اند آن مرد با خود اندیشه کرد که اگرچه بایستی
تلاوت نمیتوانم نمود اما چون ازچنین روی برتافتن ناخوش است
و شنیدن ضرور نیز دارم قدری توقف و استماع کلام ملک علام باید نمود
و بعد از ختم قرات بعرض مطلب [illegible] لهذا داخل مجلس شد
حضرت شیخ ولایت بر آن حالت و … مطلع گشته
فرمودند که هرچند تلاوت نکنی آخر نه استماع قرآن میکنی برو
و غسل نموده بیا که باین حال در چنین مجلسی بودن منافی رعایت
ادبست آن مرد نادم گشته رفت و غسل کرده باز گشت و همچنین
در وقت تلاوت قرآن رعایت مخارج حروف و دیگر قواعد
تجویدی علاوه آن نموده در حال بقدر دریافت خود متدبر
و متامل ادراک معانی آن باشد و بحضور دلست بر کلام …

نگذارد

نگذارد و در رسم عوام که اکثر تمام کلام ملک علام را گشوده در پیش
خود گذاشته بکارهای دنیوی و اختلاطهای بیجا مشغول میشوند
و مانند اطفال آن کتاب الله متعال را بر زبر دست و پا انداخته
پا بر سر آن نگذارد و قدم از بالای آن بر زبر او آرد و دست بطرف
آن نهد بلکه در کمال ادب لب را از بوسه و سر را از سجده
آن مشرف ساخته برسم مقرر تلاوت نماید و بعد از تلاوت
بر بوسیده بر سر نهد و در مقام رفیع و جای پاکیزه گذارد و دیگر
در معنی اوامر و نواهی قرآن را حسب الواقع مطیع و منقاد بوده
از مدلول احکام آن تجاوز ننماید که هرگاه بتوفیق احترام این
دو حرمت انشاء الله موفق گردی در دنیا فیوضات عظیمه بتو
روی خواهد نمود و در آخرت قرآن مجید ترا شفاعت
خواهد کرد

خوش شفیعانهای کردگار / کو ز سر تا پای باشد استوار
چون تو در قرآن حق بگریختی / با روان انبیا آمیختی
هست قرآن حالهای انبیا / ماهیان بحر پاک کبریا
گر بخوانی نه قرآن پذیر / انبیا و اولیا را دیده گیر
ور پذیرائی چو برخوانی قصص / مرغ جانت تنگ آید در قفص
معنی قرآن ز قرآن پرس و بس / وز کسی کاتش زدست اندر هوس

در تفکر یعنی فکر کردن در کارهای صنایع قدرت اسماء
وصفات الهی واندیشه نمودن در بدایع حکمت تعالی والاء
نامتناهی چون در تعریف این مقام عالی وتوصیف این منزل
متعالی زبان اعجاز بیان حضرت سرور انس وجان وباعث
تکوین عالم امکان باین خبر صادق وحدیث لائق ناطق
گردیده که تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة
دیگر در وصف آن چه میتوان گفت ودر تشبیه وتمثیل آن را
بمنقبت زبان قال وقیل که میتوان سفت کما قال المولوی
المعنوی   فکر کن تا وارهی از فکر خود   فکر کن تا فرد گردی
از خرد چون در معنی زنی بازت کنند پر فکرت زن که
شهبازت کنند فکر آن باشد که بگشاید رهی راه آن
باشد که پیش آید شهی بعض از عارفان صاحب تفکر ارزوی تامل
وتدبیر در تبیین این معنی نشین وکشف نقاب حجاب از عذار
این شاهد خلوت گزین چنین گفته اند که فکر بر دو نوع است
یکی در نسخهٔ آفاق از امارات صنعت ودیگر در صحیفهٔ
انفسی از دلالت حکمت وتطبیق کردن علامات آفاق
با دلالت انفس کما قال الله تبارک وتقدس

براهم

سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم وظاهر تفسیر این
آیه واضح هم آیه بقول مفسرین چنین است که زود باشد به بینید
نشانها وعلامات صنعت ما را در اجسام علوی وسفلی ودر
نفسهای شما دلائل خود اگرچه عجایب تحریر مثنوی موسوم بالکافی در نفس
شاه فضل نعیمی که از اکابر محققین وعلماء عالی فخر امیر اسماعیل
ونه الخفیه محصر بیت نافع واکثر مراتب معرفت را جامع بر دارد
وان دلیل راه فکرت وثمره شجره خطرات را که باعث است،
این مقاله واقعه وایضا این رساله شرح گشته وامیدوارم
که انشاء الله تعالی وسیله ادراک هدایت کافه بزرگو
بتفکر شاهد ذات مستجمع الحسنات خود که آینه جمال نمای
شاهد وحدت است اندازه موقع خواهد بود وان این است

هر چه در آفاق بود جای آن   است در انفس صفت عیان
در سخن وگوش صدف سینه بحر   سر چه سا قطب زمین چشم نهر
چشمه رگ کوه بود استخوان   باد نفس آتش تو خور دان
موی نبات است غرق کوکب است   دانش تو روز وزند اندب است
عقل وخیال تو قضا وقدر   جنت دو دوزخ تو بد خیر وشر
لوح که محفوظ بود نام او   نطق تو باشد چه بینی نگو

هستی تو آب حیات است و بس
جسم تو خاکست و هوا است هوس

قامت تو طوبی و کوثر دهان
تیر سخن ناوک دلها کمان

عشق بود زلف و دگرش عقرب
بسته درین چاه شده بو العجب

هم ده و دو روزنه دارد وجود
حوت ده و دو برج ز افلاک بود

دیده و گوش است و دماغ و دهان
ناف و دو پستان و دو زنخدان

رعد بود خنده و لطف بهار
وقت جوانی است تموز ای نگار

موی تو چون زر و سفیدی نهار
وقت خزان است سمر داد باد

موسم پیری زمستان بود
عقل و ره دعا چو خزان بود

برف ترا موی سفید آمده
برگ خزان است پدید آمده

ابر بود گریه و باران سرشک
ریخته بر روی گلستان سرشک

نفس تو مار است و حسن گنج
داری از آن بس و در رنج

هست سلیمان تو عمر عزیز
خاتم او عدل تو احسان تمیز

حرص تو غولی است صباح تو شب
آتش تو کشتی و خشم نهنگ

کفر تو ظلمت بود ایمان چو نور
حلم تو رحمانه و شیطان غرور

معرفت مرد بود ای کاردان
فکرت تو [illegible] جان

نفس او دجهی و محمد دل است
روح علی جمله ازو فاضل است

شوره زمین بخل و حسد آنچه [illegible]
در تو مکونست بداری شعور

[illegible]
صدق تو صادق بود کذب جم

شهوه بر چمن ای اهل و منم
شه ملک الموت تو خود دان یقین

برق بود جستن آذر زهاب
گوش کن ازین سخنم ای سنگ زار

علم تو جبریل امین آمده
در طلبش هش به دبن آمده

هم سر تو اوج حقیقت قدم
است ترا همچو جهان هفت [illegible]

شاخ لعاب دو دریای گوش
آمده از چشمه زهره گوش

زرش لعاب است و دماغ مدام
معدن آن آتش بود ای نکونام

آب دولت موج زند از دهان
مبدء از چشمه حیوان [illegible]

هم تحنک [illegible] شکر
بد سخت داد [illegible]

سینه بود جام جم و جم تو دل
سنگ نظر کن که مکر [illegible]

طلب سکندر بود آواز تو
زانکه ز دل داده خبر [illegible]

عطسه تو صور سرافیل دان
[illegible]

هم ظلمات است سیاهی چشم
نور درون داده گواهی چشم

آب حیاتی که تو نوشیده ای
نور دو چشم است اگر دیده ای

جان تو خضری بود و چاه خشم
از سبب آن شده گویا طلسم

هفت کواکب که بود در [illegible]
هست ترا در [illegible]

چشم تو را شمس و قمر [illegible]
راس و ذنب گرده بود [illegible]

زهره چو مریخ و زحل [illegible]

زهره زبان است چو لب مشتری | شمس چو عارض و چو گوش ... زی
کوکب بدورز که نحس است آن | زرده بود گوش کهن ای نکته دان
سرت طالع برتو است ای پسر | گنبد سبز است چو داند خبر
قد تو باشد الف استوی | دال دگر ذال بود دو ستها
نسبت دندان تو سین است و شین | گوش کلمه است ز اعدا باکبره دین
جیم بود صاد و ضاد لب پسر | واو دگر گردن بود و قاف سر
میم دهان است و دو لب طا و یا | طاق دو ابرو شده رای زی
ناف تو نون است و دماغ توای | شانه ز طی و ظی بود و شین ...
خه ذقن و گوش بود عین و غین | باز بگفتم اگرت است عین
نقطه خط و خال سر و سینه حی | هم دو سر دوش بود جیم حی
کاف رگ و یا بود و با شکم | هم زبر و زیر لطیف است قدم
از سر تا پای درست تمام | صورت الله است و لفظ و الله اسم
النفس و آفاق چو عکس هم است | هر چه بود در طلب آدم است
سر نعیمی چو در انفس فتاد | جمله آفاق دو گرده باد
دیده در انفس همه آفاق را | مست بری و شفق و مشتاق را
چون همه در تو است ای بابک زرا | هر چه طلب میکنی از خود بخواه
عاشق اگر در ره او صادق است | یار همه ارحاد قیش عاشق است

[illegible]

صدق

صدق کلید در مقصود یافت | عاشق صادق همگی بود یافت
بنگر بر اطراف جهان تا همه | ظاهر و باطن همه حق یا همه
شیره خود هست که بران نور | ورنه زخود رشته بیانه حضور
تا رنگ باشد احول دو بین | بگذر از این احول است بین
از تو جدا نیست چو برگ از درخت | ما و منت کرده چنین کار سخت

فی تعریف النفس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... وضع في الزمان ...

ويجوز ان يقع الفعل الحال للوقت ومتعلقاته ... حاضر وهو المراد ...

... اللفظ ... الجزء ... الزمان ... بسبب اللفظ بخصوص ...

... اللفظ ... المعرب ... الزمان ...

... المعرب ... اللفظ ... الرفع ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باید اورا باب طلب راز این سخن — رهنمای راه صدق و صفا

چون بیابند طریق روشن — بگشایند از ره اخلاص دری

فصل في القدر

...

صلوات الرحمن ... عليه

...

الارباب

...

الارباب

فيذرها

قاعا صفصفا لا ترى اولم ير الذين كفروا [illegible]

فيها عوجا ولا امتا كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء [illegible]

ان السموات والارض كانتا [illegible] وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين [illegible]

كل شيء حي افلا يؤمنون [illegible] فانفلق فكان كل فرق كالطود العظيم وقد خاب

ان اضرب بعصاك البحر فانفلق فكان [illegible] وعنت الوجوه للحي القيوم [illegible]

فقطعناهم [illegible] وكان ربك قديرا [illegible] امره قد جعل الله لكل شيء قدرا [illegible]

ثم تجعله [illegible] على الله [illegible] ولقول اللهم اني اسالك [illegible]

ان تجمع بين فلان بن فلانة وبين فلانة بنت فلانة بحق هذه الاسماء والايات [illegible]

كتبت اسم الرجل والمراة [illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم [illegible] قال [illegible]

فلان بن فلانة وبين فلانة [illegible] اذا وضع على [illegible] خاصة [illegible] ولو [illegible]

اذا [illegible] الدجاجة [illegible] بيض وكف [illegible] وقال غيره [illegible]

قال ابن وحشية الدجاج [illegible] وقال [illegible] الدجاجة [illegible]

اذا طبخت [illegible] فانه [illegible] واذا علق على [illegible] وفرق الدجاجة [illegible]

[illegible] على الصرع [illegible] فانه لا يقع [illegible] واذا طلي الذكر [illegible]

[illegible] اذا [illegible] الصبي [illegible] وحاجة [illegible] دجاجة سوداء [illegible]

[illegible] بين قوم وقع بينهم الخصومة [illegible] واذا احترق [illegible] دجاجة سوداء

اذا الصق على باب [illegible] واذا [illegible] واذا [illegible] حفص و

ودماغ [illegible] الباه [illegible] وعليها [illegible]

[illegible] السواد وعليها [illegible]

وبحفص [illegible]

ذلك [illegible]

[illegible]

فی خطبة الثانیة

اقتباس سلیس با اقتباس که قاطع اوراق
انام از مطالع آن نقش نامه بدایت آن فاصله اعلا و سعد او بالله
کند شب ارکان بالا العالی الصادره تا احرام مستفید راه رو تعقیب حضرت و ادیبان او
هم و دریا که حسن التماس منیر و احرام بسته که قوات قوت با جز حیز فیض و [illegible]
ورد و خشم افضا با انشا کرده که خشم کرد و اتمام در قبالا [illegible]
آنکه نشستی در دو زیجها و زاده در مخصوص آمد و زور سیاه گوی [illegible]
استان شیخ روان کرداند که اوی ارض انجام بار که آن مرات مفت جوش عالم
بانه تقدیم و در کرش آورد و قرص شمس با نام سبک [illegible]
از شعاع خورشید با آن کرد مهوا با [illegible] خور انجام بر کوکب سعد
رو بمبین راه در سند قضا الحاکم نقش مقام و داد و بهرام خورشید را [illegible] طاق
در کاه نجم نام زد که در حکمت بخت جنبه خورشید را [illegible] عیب کرد
بهدی و سراچه سیم راه بخت مطلعه بزم و مجلس [illegible] دولت در دلوان خانه
زیرا که بسعد وقت قلم زنان عالم غیب و شهادت [illegible] نیز رتبه [illegible]

[illegible]

وقتم اصلاح فرمودن سعدان [illegible] سالک [illegible]
و دو منازل بعض کردها بیت فرمودن القمر [illegible]
سبب ترتیب قواعد کوشش و تتمیم [illegible]
اجرام علوی و [illegible] اجرام [illegible] سعدان و [illegible]

جسمی [illegible] اوزاده [illegible]
حسن [illegible] مخلوقات [illegible] و او را [illegible] عالم صغیر
و خلاصه کائنات [illegible] خلفا [illegible] واو [illegible] و منبع [illegible]
فضیلت داده که و فضیلت [illegible] علم و حیثیت معرفت [illegible] کمال [illegible]
عقل و زینت نطق و علم [illegible] صغیر و [illegible] معجزه [illegible]
جائیکه اتفاق [illegible] آفتاب توحید بمطالع [illegible] عقل
نفحات [illegible] و انوار [illegible] کرده [illegible]
از آفاق تقدیم [illegible] خطوط [illegible] ابراج [illegible]
دلو [illegible] ارعداد و [illegible] شیر [illegible] برج [illegible]
و انس [illegible] ارعداد و دولت [illegible] ابراج [illegible]
و [illegible] طالع [illegible] و دولت و اقبال [illegible]
لکار و [illegible] تاریخ زمان و دولت و [illegible] تعلیم [illegible]
و در روز ساعت و در [illegible]
[illegible] الولایه و [illegible]
[illegible] اعلم

[illegible] ثوابت [illegible]
فرازش [illegible] شب [illegible] آفتاب
سمت طلوعش [illegible] و دوم [illegible] وجود [illegible]
[illegible] قطب معدل [illegible] سپهر [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] حقیقت او [illegible] منبع [illegible] مقصود [illegible]
روز شمار [illegible] عالم [illegible] ابوالقاسم محمد
و نقطه محمدی داده خط استوا [illegible] نور [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]
تعدیل آفتاب جود [illegible] شریف [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
عبد الله بن عبد المطلب [illegible]
قرآن [illegible]
و منشور [illegible] بعدد قطرات [illegible]
نعمت [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
نور [illegible] اصحاب [illegible] علم [illegible]
[illegible] والتمام [illegible]

[illegible] کرد [illegible]
[illegible] قصه [illegible] کلام [illegible]
[illegible] مضمون [illegible] ربیع فطرت [illegible] فصیح
و افضل [illegible] قدرت و [illegible] زبان [illegible] عجیب
خاتم [illegible] و [illegible] واو دار [illegible]
[illegible] مولود [illegible] و احوال او [illegible] ترکیب قالب [illegible]
و اطوار نطفت [illegible]
[illegible] نطفه که از صلب [illegible] از رحلت [illegible]
[illegible] نه ماه [illegible]
[illegible] اول که [illegible] آن قطره [illegible]
مخصوص گرداند و [illegible] رطوبت آن ماده [illegible]
بیکدیگر اعتدال رساند آنگاه در ماه دوم [illegible]
از دوران [illegible] اصل [illegible] رسید تا [illegible]
شش [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

[illegible]

فلفل و زرنباد [illegible]

[illegible]

رزن دار و ما یقابلیهم هرکه شقاقل خورد باید شفا   اسم این معجون جاویدان بود

نه زیادت سازتر انها نه کم زود گردد از همه علت رها   زانکه تحلیل درد را درمان بود

معجون زینة العروس از خفیاه یاد شده است برای جمیع امراض باردة رحم شد لقوة و فالج و باه و نسیان

و بواسیر و قولنج و مفاصل و تفریح دماغ و خوشبو شدن دهن و این معجون را قرص کوکب ایم گفته اند از آن

سنبل الطیب فرنج مشک کندر رومی دارچینی عاقر
۴ مثقال ۳ ۴
شقاقل مصری قاقله کبار قاقله صغار قرنفل کبابه
۳ ۴ ۳ ۳
قهر الیهود مایه شتر اعرابی زعفران بادکوبه قرنفل
۳ ۳ ۲ ۳
جوز بویا فوفل عود سلیخه زرنباد ریشه مرجان غاریقون اسفید
۴ دانه ۴ عدد از هر یک ۳ ۴ ۳
قسط هندی مصطکی رومی اقلیمیا ذهب اقلیمیا فضه
۳ ۸ ۳ ۳
طباشیر قلم شکر سفید بقدر تمام اجزاء زنبق
۳
وسلاجیه مفرد صمغ نیم مثقال عنبر نیم مثقال مشک دو سیر
بهمن سرخ بهمن سفید هفت مرتبه میان آب
۱۰ مثقال ۱۰ مثقال
بخار باشد بعد بکف گرفته معجون کرده از نیم نخود
تا شش نخود میخورد و در خاصیت سبقت دارد با آب

[illegible]

[illegible] ... العلم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بسم الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

إذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية
فأنزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين
وألزمهم كلمة التقوى وكانوا أحق بها وأهلها وكان الله بكل شيء عليما
لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام إن شاء الله آمنين
محلقين رؤوسكم ومقصرين لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قريبا
هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا
محمد رسول الله والذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا
يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من أثر السجود ذلك مثلهم في
التوراة ومثلهم في الإنجيل كزرع أخرج شطأه فآزره فاستغلظ
فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله الذين
آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة وأجرا عظيما

منقول از کتاب دعائیکه روایت شده است از
پیغمبر صلی الله علیه و آله که نازل است با ابن جبرئیل
تعویذ کرد با ابن حسن و حسین رضی الله عنهما که بود مار
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا ذا السلطان العظیم
والمن القدیم والوجه الکریم ولی الکلمات
التامات والدعوات المستجابات عاف
فلانا ابن فلانة من انفس الجن واعین
الانس

١	١٠٢٣٤	١٠١	١١
١٢	٧	٣	١٥٣٢
ع	٩	١٠٣٤٢	٣٢
١٢٣٤	٥	٤	١٠

ح ا ف ظ شر اب ی
٨ ١ ٨٠ ٩ ٢٠٠ ١٠٠٠ ٢ ١٠
جمع هزار سیصد و شصت در خانه بنویسد و زیاد
تا خانه دوازدهم در خانه سیزدهم
بنویسد هزار سیصد و هفتاد و نه خانه چهاردهم
هزار و سیصد و شصت و یک در خانه پانزدهم
هزار و سیصد و شصت و ...

١	الس	١-ه	ط
١٠ط	٨	٥	٦
٧	١٠١	١١	ه
الم	ط	لم	١٠ح

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بالدیکدن [illegible] بحاللی بحاللی [illegible]

[illegible] ماهون ماهون [illegible]

[illegible]

رسالة اللمعات فی طالع المسئول من تصانیف ابو الخیر محمد بن محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو غیب گفتن نبود در خور کسی
عالم الغیب خدا باشد و بس لهذا بعد حمد و ثنا و صلوات و دعا چنین گوید فقیر غنی
ابو الخیر محمد بن محمد الفارسی که چون فراغت از تالیف کتاب حل سطر الاسطرلاب واقع
شد خواستیم که در بیان طالع مسئله و احکام آن چند کلمه نویسیم و چون رسالهٔ که تا بدین
که درین زمان در این باب مشهور بود برهان الکفایه بود از انکشاف مسائل ضروریه
التقاط نمودیم و از تصانیف عظیم بطلمیوس نیز الثمره آنچه مناسب این فن
بود یافتیم با آن ضم ساخته مجموع آن بعبارتی واضح در سلک تحریر در آوردیم از خدای تعالی
توفیق اتمام خواستیم **مقدمه** بباید دانست که احکام نجوم که غرض از آن خبر
دادن است از چیزهای قبل از وقوع مدار آن بر ظن و گمان است و هر کس را
گمان آن است که چیزی از آن بیقین حاصل توان کرد ظن او فاسد و فکر او خطا
باشد دیگر باید که وقت طالع گرفتن آن زمان باشد که سائل بر دیک منجم رسد
و اگر میان یک شبانه روز در خیال آن مسئله باشد بهتر باشد و باید که آلتی که
ارتفاع بآن بینند و طالع از آن دانند صحیح باشند و نیت درست دارد
و چند نیت در هم نکند مگر که کل احوال خود بیند و بامتحان نزد منجم بیاید

وباید

و باید که در وقت نیت در راست ایستادن آفتاب باشند چه در وقت مرور زوال
خطها و سعادت کواکب و ضعف و نحوست ایشان از ضروریات است و چون
و چون در رسالهٔ شرح تقویم ضعف و قوای کواکب مجملا بیان کرده ایم اینجا حاجت
بشرح آن نداریم چه دانستن این رساله را موقوفست بر دانستن علم هیات
و ما رسالهٔ در هیات بزبان فارسی نوشته ایم اول از مطالعه باید کرد و دیگر رسالهٔ
حل التقویم که در شرح تقویم تالیف کرده ایم بخوانند و بعد از آن رسالهٔ حل السطرلاب
مطالعه کنند رسالهٔ که در عمل طالع مولود تالیف کرده ایم درین باب نیز دانستن آن
از ضروریات است **لمعه** در دلیل سائل و دلیل مسئول عنه بعد از آنکه ارتفاع
معلوم کرده باشی و خانها طالع راست داشته باشی و کواکب را در محل خود دانسته
باشی و سهم السعاده و سهم الغیب و سهم حاجت که سوال از آن باشد معلوم
کرده باشی و جزو اجتماع مقدم یا جزو استقبال بدست آورده باشی و مستولی
بر برد رجه طالع و بر درجات دیگر خانها دانسته باشی و کواکب مستولی بر درجه
آن است که در آن درجه حظی داشته باشد و بر آن درجه ناظر باشد
و کواکب بد و ناظر باشند پس نظر کن که قمر از کدام کوکب منصرف شده
و بکدام کوکب متصل گشته آن کوکب که قمر از و منصرف شده دلیل سائل است
و آن کوکب که قمر بوی متصل گشته دلیل مسئول عنه است یعنی آنچه از و سوال
کنند و خداوند طالع اگر در طالع باشد یا بطالع نظری داشته باشد
دلیل مسئول باشد و مستولی بر درجه طالع دلیل سائل باشند و همچنین
کوکبی که در طالع باشد دلیل سائل است و صاحب ساعت نیز

ارتفاع و در [illegible]

دلیل راست وخداوند هفتم والکوکب که در هفتم بود دوست و بر دو صاحب
هفتم دلیل مسئول عنه است و همچنین خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه
وخداوند صاحب برج ساعت دلیل مسئول عنه است پس ازان دلایل
هرکدام که قوی تر باشند بقوتهای ذاتی وعرضی آنرا اختیار باید کرد
لمعه حکما گفته اند که اگر سائلان جمع شوند و منجم ارتفاع میند و طالع
راست دارد و حاجت یک نفر را احکام بگوید و ارتفاع از اول
درجه باشد صاحب سائل دوم از بیت دوم بگوید و صاحب سائل
سیم از بیت سیم و برین ترتیب بعضی گفته اند که حاجت سائل
اول از طالع گوید و صاحب دوم از عاشر و صاحب سیم از چهارم و
و حاجت چهارم از بیت پنجم و حاجت پنجم از بیت سابع و حاجت ششم از
بیت سیم و حاجت هفتم از بیت چهارم و حاجت هشتم از بیت نهم و چهار
دیگر که بطالع نظر ندارند ازان حکم نتوان گفت لمعه دلیل ابتدای
کار طالع و صاحب اوست و قمر بر دلیل ابتدای کار است و سهم السعاده
هم دلیل ابتدای کار است وخداوند ساعت چون بطالع ناظر بود هم
دلیل است و دلیل عاقبت کار است والکوکب که قمر بوی متصل است
لمعه هم دلیل و صاحب برج سهم السعاده است هم دلیل است
در ضمیر گفتن گفته اند که باید که در صورت و سیرت سایل بنگرند
تا معلوم کنند که بکدام کوکب و کدام برج شباهت دارد و ضمیر سائل

ازانکه

ازانکوکب و ازان برج است و بعضی گفته اند که ضمیر از محل سهم السعاده باشد و بعضی
گویند که از سهم الضمیر طلب باید کرد و آن چنان است که از خداوند برج سهم السعاده
بگیرد تا بکوکب صاحب ساعت و از طالع طرح کنند آنجا که برسد سهم الضمیر آنجا
باشد لمعه احکام خانه اول خانه اول طالع را گویند اگر سائل از
ابتدای کار پرسد بطالع و صاحب وی و قمر و سهم السعاده نگاه کنیم هرکدام
را که قوت بیشتر باشد دلیل باشد و بخانه چهارم و خداوند وی و خداوند
خانه سهم السعاده و خداوند خانه قمر نظر کنند هرکدام که حظ بیشتر داشته
باشد دلیل عاقبت کار باشد اگر بوقت ابتدای کار دلیل در وتد باشد
و دلیل عاقبت در زایل آغاز کار نیک بود و عاقبت بد و اگر
دلیل عاقبت در وتد باشد و دلیل ابتدا در زایل عاقبت
کار نیک باشد و ابتدای کار بد و اگر قمر در برج منقلب بود گاهی
بان کار مشغول گردد و گاهی ترک کند و اگر برج ثابت باشد آغاز
کار قوی باشد و اگر برج ذوجسدین باشد آن کار روی دو بار
آغاز کنند و ازان کار بکار دیگر نقل کنند و اگر قمر با دلیل ابتدای
بسعدی متصل باشد آغاز کار شادی بود و اگر از عمر سوال کنند اگر قمر
از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد عمر گذشته بر نحسی و محنت بود و باقی بر
سعادت و اقبال و اگر حال قمر بعکس بود حکم بعکس باشد و اگر از سعدی
بسعدی پیوندد تمام عمر بدولت باشد و اگر ز نحسی بنحسی پیوندد بخلاف
این بود اگر خداوند طالع تحت الشعاع و محترق و قمر منحوس باشد
یا ساقط یا در ششم یا بعضی نحسان اندر طالع یا در هفتم باشند

بد باشد علم برج دوم را از طالع خانه دوم گویند پس
اگر سؤال از مال باشد اگر قمر متصل شود بسعدی و صاعد بود در اول
و ناظر بود بطالع مال یابد و دلیل دولت باشد اگر قمر منحوس باشد
قوت روز بروز زیاد بود و اگر کوکبی که دلیل مال یا خانه باشد متعلق صاحب
دوم و سهم السعاده و قمر اگر در طالع بود بجهد خویش مال یابد و اگر
در سیم باشد از اقربا و برادران و خویشان نزدیک مال یابد و همچنین
با دوازده خانه و اگر صاحب طالع بر دلیل گری شاید خاصه که [illegible]
بود بر طالع چنانکه بنگری که در کدام از خانه است مال از آنجا یابد
و باید که از قمر و سهم السعاده خانه نشود که آنست زاد در روشنی و توانگری
شهادت تمام است و اگر سهم السعاده متصل باشد بشمس و مشتری
از نحس ساقط باشد با بعضی از ایشان و در شرف باشند و مسعود و
سهم السعاده در وتد باشد دلیل است بر بقای دولت و جمع
مال بسیار و روزی بفرزندان باشد ابو معشر بلخی گوید اگر
صاحب دوم یا صاحب سهم السعاده صاعد باشند در تحویل مال
بسیار گرد کند از خداوندان دولت و بزرگان یا خود توانگر
شود و ماشاء الله گوید اگر خداوند دوم از طالع باشد قوی
حال مال از بسیار زیاد گرد کند و اگر خداوند طالع در دوم
بود مال برنج و تعب بدست آرد و جهانی که دلیل

بادت

سلطان یابد [illegible]
خداوند [illegible] ...
دولت [illegible] ...
طالع در این [illegible] ...
دلیل است [illegible] ... اگر سؤال کنند ...
نور [illegible] ...
باشند و [illegible] ...
برج [illegible] ...
و حظ [illegible] ...
عدد و اگر [illegible] ...
فاسد [illegible] ...
بستوری [illegible] ...
و اگر [illegible] ... اگر سؤال کنند ...
و مال [illegible] ...
[illegible]

و نشستن دربار دی ... [illegible]

طالع و دالکه نظاه کن بعدد و عجز [illegible]

و در حرص خانه دوم و در حرص خانه یازدهم [illegible]

قصار و متصل باشد و از نحسها یک نبود و مع از بیت [illegible]

با طالع نظر کند که ربع رو قوی ناظر بها بر حرص خانه یازدهم و دلیل [illegible]

زیاده بود بعد از تن مال و سود و تجارت و اگر قوی صاحب بیت اکمال متصل بود و از

نحس بری باشد همین حکم دارد و اگر بر خلاف این باشد دلیل زیان و نقصان بود [illegible]

کهیع واقع شود یا ناظر صاحب طالع و صاحب بیت هم متصل باشد دلیل ربح و اگر قمر در برج مستقیم الطلوع

والعدد و سعدان بوی ناظر باشند [illegible] و زیان و سود کند [illegible]

دارم اگر صاحب طالع و قمر قوی باشد کمال باشند و بعدی متصل باشند [illegible]

فروخت [illegible] که بسود و خرج شود [illegible]

[illegible]

ونگر بسهم السعاده و صاحبش اگر مقبول و مسعود باشند و طالع را ناظر
منقعها باشند **در اجازه گرفتن** اگر سائل اجازه خواهنده باشد طالع وی را
بود و سهم اجازه گیرنده را و فرد و بدل اجازه از عاشر و از صاحب
وی باید گفت و عاقبت کار از چهارم حال بشر بد بر برج چهارم و صاحبش
و شمس و زحل و مشتری دلیل است بر بدی حال بد را زمین دال دلیل و از
سهم الاباء و ارباب مثلثات برج چهارم هر کدام که قوی‌تر باشند باید
گفت **مطلب** در احکام خانه پنجم اگر پرسند خبر راست است یا دروغ
اگر قمر و صاحب طالع در طالع بود از نحسین دور باشند و یکی از این دو
کوکب بکوکبی که در زایل بود متصل نبود آن خبر حق بود و اگر قمر یا صاحب
طالع از وتد بکوکب ساقط متصل باشد و غیر مقبول بود آن خبر دروغ
باشد ابومعشر گوید دلیل خبر چهارم است قمر و درجه طالع و صاحب
طالع و سهم الاخبار هر کدام از اینها که قوی‌تر باشند دلیل خبر باشد
و میباید دانست که زحل صادق است و مریخ کاذب و مشتری صادق
و زهره کاذب و شمس و قمر صادقند و عطارد بمزاج کواکب گیرد
و بعضی او را در اصل کاذب می‌نهند دیگر اگر دلیل خبر منصرف
باشد از کواکب راجع یا از کوکبی که در برج معوج الطلوع یا در
برج منقلب یا زایل ساقط باشند خاصه که کوکب نحس باشد خبر
دروغ باشد و اگر قمر هم بدین صفت باشد خبر کاذب بود
اگر پرسند که مرا فرزند شود یا نه اگر صاحب طالع در پنجم بود یا

لصاحب

لصاحب . [illegible] دارد
پنجم متصل شود . یابد و اگر صاحب [illegible]
پنجم از خانه [illegible] باشد و اگر [illegible]
نحس باشد [illegible] و دلیل است که فرزند [illegible]
که فرزند بسیار شود و دلیل است که ناظر [illegible] منحوس نبود و سهم [illegible]
پنجم در طالع و مسعود بود و طالع ناظر [illegible] متصل باشد [illegible]
و اگر مشتری در خانه [illegible] بود و اگر منحوس بود [illegible]
نباشد و دلیل [illegible] پنجم باشد و اگر نحسی در طالع ساقط باشد یا در
نبود و اگر سعدی در خانه فرزندان باشد و مشتری از طالع [illegible] باشد
دلیل است که دلیل را در جایگاه بد باشد و آنچه باشند [illegible] نحوس
و تقابله و صاحب طالع در جایگاه بد [illegible] دلیل [illegible]
باشد یا در [illegible] الانقطاع بود دلیل [illegible] پنجم راجع نبود و قمر [illegible] نظر یابد
که زن [illegible] تمام شود [illegible] صاحب پنجم [illegible] دلیل
نبود و [illegible] باشد یا راجع بود [illegible] ساقط یا [illegible] باشد و اگر قمر
خانه [illegible] که ضعیف باشد [illegible] عداوت [illegible] دلیل
بر خانه [illegible] فرزند و قمر [illegible] ناظر [illegible] مریخ [illegible] مریخ
منتهی النور باشد و اگر صاحب [illegible] زن و همچنین [illegible]
باشد [illegible] ناظر [illegible] زهره [illegible] در جایگاه بد
عقرب [illegible] خانه [illegible]

دلیل است بر افتادن فرزند و اگر طالع برج ذو جسدین باشد
یا دو کوکب سعد در وی بود دلیل است که دو فرزند در شکم بود
اگر پرسند که فرزند چند ماهه است از صاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت
هر کدام که از کوکبی منصرف باشند در وی دلیل بود اگر انصراف
از مقارنه بود دو ماهه بود و از تسدیس سه ماهه باشند یا شش ماهه و
تربیع و تثلیث چهار ماهه و مقابله هفت ماهه اگر پرسند که نر است
یا ماده بنگر که پنجم و صاحب جنس و صاحب ساعت و قمر هر کدام که قوی تر
باشند دلیل است اگر در برج مذکر باشند نر باشند و اگر در برج
مؤنث باشند بنگر بقمر که کدام دلیل ناظر است حکم از وی کنند
اگر پرسند که شب زاید یا بروز بنگر بطالع و صاحب جنس و قمر و کوکبی که
در طالع بود اگر اینها همه یا بعضی یا یکی که اقوی باشند در برج
نهاری باشند ولادت بروز باشد و اگر در برج لیلی باشند ولادت
شب بود و اگر بعضی در بروج نهاری باشند و بعضی در بروج
لیلی هر کدام که قوی تر باشند حکم از آن باشد اگر پرسند که بچه تا کی
زاید هر گاه که مریخ یا شمس بصاحب پنجم نظر کنند یا با صاحب ساعت
بصاحب پنجم مقارن شوند وقت ولادت بود و هر وقت که بسعد
سهم ولد اتصال کنند وقت ولادت باشد یا وقتی که
سهم بدرجه [illegible] الولد رسد اگر پرسند از رسول قمر و نجم

دهم

و بی دلیل است بر [illegible] نهم [illegible]
رسول اگر [illegible] صاحب [illegible] دلیل است [illegible]
طالع منصرف شود دلیل است [illegible] رسول [illegible]
و یا در رابع باشد [illegible] رسول است که قمر از وی منصرف
اگر پرسند که رسول [illegible] بنگر بطالع [illegible] و صاحب جنس و آن کوکب که قمر از وی منصرف
[illegible] طالع و قمر دلیل [illegible] و صاحب جنس [illegible]
طالع و صاحب طالع و صاحب جنس و دلیل [illegible]
[illegible]
سعدی در طالع [illegible]
[illegible] اگر پرسند [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] صاحب طالع و صاحب [illegible]
و اگر سعد [illegible] طالع و قمر دلیل [illegible]
[illegible]

باشم سعدان نور از نکند

واگر سعد [illegible] اگر پرسند که فرزند [illegible] داده

بیابد [illegible] باشد [illegible] الدلیل النجوم شرح [illegible]

[illegible] اندام [illegible] اول اندام طالع صاحب طالع [illegible]

که علت [illegible] باشد علت [illegible] شود [illegible]

بحمل و نور کردن [illegible] اول [illegible] اگر پرسند [illegible] دلیل [illegible] الارض [illegible]

[illegible] اگر دلیل بیماری [illegible] اخر اندام [illegible] الشعاع [illegible] و اگر قمر [illegible]

اندام و در اخر [illegible] ناظر و [illegible] دولت و اگر قمر [illegible] منحوس [illegible]

وتد باشد طالع [illegible] دلیل [illegible] منقلبات باشد و منحوس [illegible]

سعدان منقل [illegible] باشد دلیل [illegible] منقلبات [illegible]

سعدان که در وسط السماء [illegible] الارض [illegible] النور والعدد [illegible]

[illegible] الارض باشد [illegible] ناظر بود [illegible] شود [illegible]

[illegible] فوق الارض [illegible] طالع [illegible] طالع [illegible] سعد [illegible]

بود و اگر [illegible] طالع [illegible] طالع بود و صاحب طالع [illegible]

از آن مرض و اگر [illegible] در طالع بود [illegible] صاحب [illegible] باشد [illegible]

بمیرد و اگر [illegible] ناظر بود [illegible] و اگر [illegible]

دلیل [illegible] نیکو بود [illegible] ناظر [illegible] طالع

باشد [illegible] طالع و صاحب [illegible] سعد [illegible]

[illegible]

الطالع [illegible] دلیل [illegible]

ناظر بود [illegible] باشد [illegible] مریض [illegible]

[illegible] بود [illegible] سعدی [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] اول [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

باشد و بیماری [illegible] مریض [illegible]

سعادت [illegible] آن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سعد آن [illegible] موضع [illegible]

[illegible] سعدان [illegible] سوال [illegible] تربیع [illegible]

شعاع [illegible] علت [illegible] درجه [illegible] و چون [illegible]

اگر [illegible] و چون بود [illegible] درجه [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] تثلیث [illegible] درجه [illegible]

[illegible] درجه [illegible] و چون [illegible] درجه [illegible]

درجه [illegible] و چون [illegible] درجه [illegible]

[illegible] تثلیث [illegible] درجه [illegible] بد [illegible]

[illegible] سعد و چون [illegible] درجه [illegible] سوال [illegible]

و چون [illegible] مرض بود [illegible] سوال [illegible]

[illegible] کند

وصل ... متصل ... فانند [illegible]

باشد ... اگر ... [illegible]

[illegible] ... سعد ... [illegible]

[illegible]

اگر پرسند

بود ... [illegible] ... متصل ... [illegible]

[illegible] ... ناظر باشد ... [illegible]

اگر پرسند

[illegible] ... و اگر سعد ... [illegible]

بعد

[illegible] ... طالع ... متصل ... [illegible]

[illegible] ... دلیل ... [illegible]

[illegible] منشغل [illegible]

متصل باشد ... واقع ... [illegible]

باشند ... و اگر دلیل ... [illegible]

طالع باشد ... [illegible]

[illegible] ... زهره ... [illegible]

[illegible] ... دلیل ... [illegible]

اگر پرسند

بود و ضعیف ... زن ... [illegible]

احوال الزوجه

شود و در راجع بود و زهره ... مشتری ... [illegible]

و اگر ... مستقیم ... زن ... [illegible]

باشد و اگر زهره ... دلیل ... متصل است و صاحبه ... [illegible]

[illegible] ... طالع ... [illegible]

و شمس و دلیل ... [illegible]

بود و متصل است و آن کوکب ... وسط السما ... مشرق ... [illegible]

باشند ... و اگر در ربع ... [illegible]

رفته باشند و اگر ... دلیل ... طالع ... [illegible]

باشند ... مشرق ... [illegible]

[illegible]

طالع وقمر متصل شوند یا صاحب وسط السماء یا شمس یا صاحب خانه قمر بر گریخته
ظفر یابد واگر اتصال از مقارنه یا تربیع مقابله باشد واگر صاحب هفتم
منحوس لعه وقمر نیز نحس باشد بر گریخته ظفر یابند خاصه که آن نحس در وتد باشد
باشد واگر قمر لعه سعدی متصل باشد گریخته یافت نشود واگر آن سعد باحتراق
رود دلیل هلاک گریخته باشد واگر کوکب متصل بقمر راجع باشد یا دلیل
گریخته راجع باشد گریخته باز گردد واگر تربیع السیر لعه بزودی باز آید
واگر بطی السیر باشد دیر باز آید وآن نحس که تدبیر قمر یافته باشد
اگر در وتد لعه این گریخته از سرای واز نزدیک اهل دور شده باشد
وهم بدان حوالی باشد ویافت شود بطلمیوس گوید اگر قمر لعه صاحب برج
خویش متصل باشد از وتد یا مایل وتد ظفر یابد بر گریخته واگر عزایم باشد
ظفر نیابد واگر قمر منصرف شود از صاحب برج خویش یا از صاحب شرف
یا از مثلثه خویش یا از طالع منصرف باشد گریخته خود در رفته باشد واگر
کوکبی از صاحب برج قمر منصرف باشد کسی برده باشد **دردزدی**
طالع وصاحب وکوکبی که قمر از وی منصرف است دلیل صاحب کالاست و
کوکبی که قمر بوی متصل است با صاحب سابع وکوکب غریب که در طالع
یا در وسط السماء بود یا در هفتم یا چهارم دلیل دزد است واگر این
دلیل نبود هر کوکبی که در وتد یا در دوازدهم یا در نهم باشد دلیل
دزد است **اگر پرسند** که دزد آشنا است یا بیگانه اگر هر دو
نیز بطالع ناظر باشند یا در طالع باشند یا صاحب طالع ناظر باشند
دزد از اهل بیت سائل لعه اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب
طالع الکوکب باشد که خود دلیل دزد است این سائل خود دزد است

واگر

واگر [illegible] لعه
دلیل در برج [illegible] و در برج [illegible] لطف [illegible]
باشد یا باشد واگر در برج [illegible] باشد [illegible]
اگر دزد مرد باشد [illegible] متصل لعه دلیل [illegible] منحوس [illegible]
منفرد باشد و سعد لعه باشد و دلیل در [illegible] اگر دلیل در [illegible] بیرون [illegible]
واگر دلیل دزد و دزد بنده بود [illegible] کی است [illegible] موضع [illegible]
واگر منحوس لعه [illegible] **وا اگر پرسند** که [illegible] دلیل [illegible] برج [illegible]
دزد بنده باشد که در این جا لعه [illegible] در برج [illegible]
با کوکبی متصل باشد که در دلیل دزد و وتد باشد [illegible]
باشد وقصد جای [illegible] در برج [illegible]
در ناحیه مشرق رفتنی باشد از شهر بیرون [illegible] اتصال قمر [illegible] دزدی
وتد برج دو جسدین باشد که انکار [illegible] اندک کار دزد [illegible]
جا بجا یا بسیکرود **اگر پرسند** [illegible] دلیل [illegible] اگر [illegible]
که در طالع باشد یا در وسط السماء دلیل است [illegible] هر نشان [illegible]
اتصال قمر نحسی از وتد دلیل است که مال باز [illegible] **اگر پرسند** [illegible] قمر از این [illegible] باشد
نبوده پوشیده مانده صاحب برج قمر و صاحب [illegible] اگر دلیل مال در طالع [illegible]
وسهم السعاده و صاحب [illegible] قمر [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible]
قوی تر باشد دلیل مال [illegible] واگر صاحب برج قمر [illegible] مال خاصه که از اتصال
مودی متصل بود [illegible] دلیل است [illegible] اگر دلیل مال از نظر
شمس متصل شود [illegible] یا مایل وتد [illegible] باشد یا از طالع
صاحب طالع [illegible] باشد

نا از نظر

قمر در ربع نا بود با ... طالع اگر ...

صاحب ... متصل بود واکر قمر منصرف شد ... طالع

بد بیند ... و از مال ... صاحب ... دوم ... متصل

با یکو کرد ... طالع ... صاحب طالع ... سنوال عنه

صاحب طالع در ... یابد ... صاحب طالع در ... دلیل

کند رود ... صاحب ... ظفر ... دلیل طالع ... دلیل

حال بدود ... طالع ... مسئول عنه ... طالع ... ببیند

اگر بیسند

واکر صاحب ... مسئول عنه ... العادة ... طالع

اغاز کننده مسئول عنه ... صلح ... میان ایشان

اگر بیسند

مسئول عنه ... دلیل ... میان ایشان ... دلیل

احوال حرب

دال مسئول عنه و ظفر ... صلح ... دلیل

نظر بود ... النقاع ... میان ایشان ... بود

صلح واکر ... دلیل ... میان ایشان ... نظر

بود دو دلیل قران ... طالع ناظر باشد ... بود

اغاز کننده ... تثلیث ... مشتری ... اکر

ناظر باشد ... مشتری ... اکر ... مریخ

بود ... تثلیث ... مریخ ... دلیل

تربیعات ... مریخ ... باشد

ثبوت شمس ... مریخ ...

احوال صید

دوز دوات ...

بود ... طالع ... صید ...

اکر ... طالع ... صید ... اکر ...

صید ... طالع مسعود ... باشد ...

حاصل شود ... طالع ... بود ...

واکر ... طالع ... قمر ...

احوال مریض

بکشد ... مسئول عنه ... طالع ...

احوال تنزلت

منصوب ... صاحب ... طالع ... بود

ان ... مسئول ...

اگر بیسند

در ... دلیل ... بود ...

دلیل میراث ... دلیل ...

متصل بود ... غایت ... متصل ...

اگر بیسند

در ... باشد ... باشد ...

با در ... اکر ... دلیل ... اکر در

ایشان ... متصل ... طالع ... بود

با ... متصل ... مرده ... اکر ...

تحت الشعاع باشد ... زحل ... مرده ...

واکر دلیل ... باشد ...

بادی

بود و در ربع [illegible] و [illegible] ده

باشد و در مثلثه [illegible] بود [illegible] شده باشد [illegible]

و اگر در مثلثه [illegible] ده باشد و [illegible] باشد با دی [illegible]

و اگر دلیل از ربع [illegible] باشد [illegible] ده باشد [illegible]

دیگری [illegible] بلند [illegible] ده باشد [illegible]

منحوس [illegible] باشد و اگر [illegible] طالع [illegible]

و دیگر [illegible] باشد و اگر [illegible] طالع [illegible]

اندر [illegible] باشد [illegible] دلیل مقصد [illegible]

اندام [illegible] دلیل [illegible] سعد [illegible] باشد [illegible]

و صاحب [illegible] مقصد [illegible] باشد [illegible]

اگر باید خبر

که مقصد [illegible] طالع [illegible] باشد [illegible]

و دیگر [illegible] دلیل [illegible] طالع [illegible]

و صاحب [illegible] متصل [illegible] طالع [illegible]

با [illegible] صاحب [illegible] طالع [illegible]

باشد و [illegible] کوکبی [illegible]

در نهم [illegible] باشد [illegible]

و طالع [illegible] صاحب رابع [illegible]

[illegible] آن کوکب [illegible]

خبر

[illegible] نیک [illegible]

نهم اگر صاحب طالع [illegible]

[illegible] باشد و دلیل [illegible] بود [illegible]

اگر [illegible] طالع [illegible] مقصود [illegible] **باز آمدن مسافر**

اگر [illegible] باشد [illegible] مقصود [illegible]

اندر راه بوده باشد [illegible] بیشتر [illegible] باشد [illegible]

نگاه داره [illegible] سعد [illegible] باشد [illegible]

با در ابتدا [illegible] سعد [illegible] دلیل [illegible] باشد [illegible]

سلامتی [illegible] ناظر [illegible] موضع [illegible]

آید و اگر [illegible] آن [illegible] موضع [illegible] طالع [illegible]

نحس [illegible] **احوال غایب** [illegible] طالع [illegible]

دیگر [illegible] باز آید [illegible] اگر [illegible]

موضع [illegible] سعدی دلیل [illegible] آید [illegible]

الحال [illegible] طالع [illegible] آید [illegible]

بود و مریخ [illegible] متصل [illegible] غایب [illegible]

باز آید و اگر [illegible] نهم [illegible] رابع [illegible]

باز [illegible] کوکبی [illegible] صاحب رابع [illegible]

با جرم [illegible] در راه [illegible]

و اگر کوکبی [illegible] صاحب [illegible]

و اگر صاحب نهم [illegible] و اگر صاحب دهم بود
برج دهم باشد که در آن [illegible]
که در آن وقت کرده و همچنین از دوازدهم [illegible] صاحب طالع
بسبب سلطان [illegible] عاشر و حکام آن اگر صاحب طالع [illegible] سلطان
فان **لمعه** در [illegible] برج [illegible] متصل بود آن شغل و عمل و دولت [illegible] و ضعف و [illegible] متصل بود با شمس [illegible] طالع
بحیز وسط السما متصل بود آن شغل و عمل [illegible] و اگر صاحب دهم در طالع بود [illegible] **و اگر سؤال** [illegible]
[illegible] طالع [illegible] و مشتری با وی بود [illegible]
بنظر صاحب طالع بود [illegible] خانه خویش [illegible] دلیل است بر آنکه
شمس در وسط السما بود در [illegible] خانه [illegible]
باشد و یکی [illegible] در خانه [illegible] و مشتری در [illegible] وسط السما
مولود سلطنت [illegible] و اگر شمس در [illegible] سلطنت [illegible] طالع
کند بر [illegible] از اول و اگر [illegible] طالع [illegible]
باشد دلیل است بر یافتن [illegible] صاحب طالع ملک کرده [illegible]
اهل مملکت [illegible] اگر شمس [illegible] دلیل است که صاحب طالع [illegible] **وقت دولت یافتن**
و اگر صاحب طالع [illegible] شمس [illegible] سلطان [illegible]
صفت باشد [illegible] وسط السما [illegible] سلطنت باشد [illegible] طالع متصل باشد
حال نیابد [illegible] دلیل ملک [illegible] سلطنت [illegible] اگر صاحب طالع [illegible]

[illegible] اتصال [illegible] متصل
[illegible] طالع [illegible] دولت
[illegible] وقت [illegible] طفولیت
باشد [illegible] وقت [illegible] بوقت
باشد و از [illegible] بوقت [illegible] **عمر صاحب دولت**
و از [illegible] بوقت [illegible] و از [illegible] عمر [illegible] بنگر بوقت
[illegible] دولت [illegible] صاحب دولت [illegible] وسط السما [illegible]
اگر [illegible] صاحب [illegible] بطالع [illegible]
و اگر [illegible] وقت [illegible] طالع [illegible] احوال [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible] سلطنت [illegible] طالع [illegible] سال [illegible]
[illegible] احوال سلطنت [illegible] طالع [illegible]
السما [illegible] احوال [illegible] طالع [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] و مقابله [illegible]
[illegible] ضعیف باشد [illegible] تربیع [illegible] سعدان [illegible]
[illegible] تربیع [illegible] **دیگر یابد دولت** [illegible]
و [illegible] طالع [illegible]
و اگر در وقت [illegible] سعد [illegible] اگر صاحب [illegible] طالع
[illegible] دلیل [illegible] سلطان [illegible] دلیل [illegible]
طالع و دلیل [illegible] دلیل [illegible] طالع و دلیل [illegible]
[illegible] موضع [illegible] طالع و دلیل [illegible] **عزل سلطان**
و صاحب [illegible] حکم باید کرد

[illegible] طالع [illegible] دلیل [illegible] اگر زحل [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

بهرام

وار ... ازبود

اتصال ... وعطارد ... ربیع ... دلیل ...

... ودلیل طالع ... دلیل ... [illegible]

... و عقرب ودلیل ... [illegible]

بطالع حمل و عقرب ... صاحب ... [illegible]

ودلیل ... سعدی ... [illegible]

... **شعر و دین** ... [illegible]

... سعد ... دلیل ... [illegible]

قوت وضعف ... [illegible]

... متصل ... [illegible]

... مسائل متفرقه معلوم ... [illegible]

کند ... [illegible]

... ثلث ... [illegible]

... خداوند ... [illegible]

... اتصال ... [illegible]

... دلیل ... خصیان ... تعلق ... [illegible]

ودلیل ... بیت ... [illegible]

ودلیل ... طالع ... [illegible]

... **خواب** ... [illegible]

... دلیل ... [illegible]

... طالع ... [illegible]

عطارد و دلیل ... **تجارت** ... [illegible]

از طالع ... [illegible]

... حال ... [illegible]

... **راستی خبر** ... حال عطارد ... [illegible]

ومنفعت ... [illegible]

و در لعطارد احتراق ... [illegible]

ودلیل ... **بیع و شرا** ... **طلب فرزند** ... [illegible]

حمل ... دلیل ... [illegible]

و ... خاصه ... [illegible]

عطارد ... اتصال ... [illegible]

طالع ... فرزند ... [illegible]

... فرزند ... ودلیل ... [illegible]

[illegible] در برج [illegible] دلیل [illegible] خداوند [illegible] طالع [illegible]

حال رسول و پیغامبر

[illegible] دلیل [illegible] طالع [illegible] خداوند [illegible]

حال مریض

[illegible] دلیل [illegible] علت [illegible] خداوند طالع [illegible]

غلام

[illegible]

[illegible] خداوند [illegible] طالع [illegible]

نکاح

[illegible] خداوند [illegible] دلیل [illegible]

زندانیان

دلیل [illegible] خداوند [illegible] دلیل [illegible]

در بیان اکتشاف و علم او

[illegible]

علم پادشاه سواری

اگر جای پادشاه بود و میان راهی اندر باشد

دانشمند باشد و بلیت [illegible] باشد و اگر سیاه و زرد باشد [illegible]

کرد باشد دلیل است بر دولت صاحب و اگر نقطه زرد و سیاه باشد [illegible]

دلیل است بر دولت صاحب و نقطه باشد دلالت کند بر [illegible] و اگر زرد باشد

باشد دلیل است و میان سوار اخی و اگر کرد باشد بر خیر و الله اعلم جای [illegible]

باشد دلیل اول و اگر در میان [illegible] باشد خوف و اگر سیاه باشد [illegible]

باشد بر پادشاه [illegible] از بیماری بود و اگر سوراخ باشد و [illegible]

کرد باشد خوف از بیماری و در جای او نقطه سفید باشد دلیل [illegible]

شود ضعیف و دلیل کند بر اخراج و در جای مملکت نقطه اگر خال سیاه باشد خوف

کند و بر شکال بزرگ باشد جای [illegible] و اگر بلک بود و اگر [illegible]

و اگر زرد باشد دلیل باشد دلیل کند بر زاد بود و اگر در میان روشنی [illegible]

و اگر زرد باشد سیاه پیدا شود دلیل است بر باران و در جای اگر زرد [illegible]

بزرگ حال اگر خط اگر روشنی و برق باید دلیل است بر [illegible] دلیل است

احوال باران اگر روشنی و برق و در جای کرخنه سیاه باشد دلیل است

باری باشد دلیل است بر برف و در جای او اگر خطهای سیاه باشد لشکر [illegible]

دلیل است بر زرد در جای راه لشکر بیگانه و اگر صاف باشد [illegible]

حال [illegible] جای [illegible]

[illegible]

اندر

کوه

احوال کرفتن

راه لشکر بیگانه

جای لشکر بیگانه

جای مملکت

احوال پادشاه

جای بزرگ ملکت

احوال کرفتن

احوال [illegible]

[illegible] برحمة الله [illegible]
بكل ان عبد رسوله محمد [illegible] اللهم بحق [illegible]
جرأ فيها شفاء من كل داء [illegible] اللهم بحق الذين [illegible]
ورد اذا اخذ [illegible] فصلى [illegible] وبحق [illegible] وبحق الملائكة [illegible] خوف [illegible]
الطاهرة وبحق البقعة الطيبة وبحق [illegible] بحق [illegible] الله [illegible]
واله واجيه والملائكة [illegible] شفاء [illegible] الصادق ع قال ان [illegible]
نعم صلى عليهم [illegible] واصح به جسمي [illegible]
واوسع به علي في رزقي [illegible] وبحق [illegible]
شفاء من كل داء واماناً من كل خوف [illegible] اللهم بحق [illegible]
[illegible] الملائكة [illegible] واحذرهم [illegible]
واجيه والائمة من ولده وبحق [illegible] من كل آفة [illegible]
وبراءة من كل مرض ونجاة من كل آفة [illegible]

گوشت و اگر باریک باشد دلیل است بر ارزانی جای احوال
گوسفند و مال آنکه اگر سیاهی بالا رفته باشد و سفیدی در نشیب پیدا شده
دلیل است که مال رم خورده باشد و اگر در میان خط سفیدی باشد
البته از آن مال چیزی را تالان کرده اند جای نحس پادشاه اگر سیاه
رنگ باشد و قوی دلیل است بر قوت پادشاه و اگر زرد و ضعیف
باشد دلیل است بر ضعف مال پادشاه حال اگر شکسته اهل و میانه از زهره
که رخنه سفید پیدا شده شکست آنجا است جای ارزانی و گرانی اگر
بلند باشد ارزانی است و اگر پست باشد و فرو رفته دلیل است بر گرانی
والله اعلم بحقایق الامور والیه ترجعون اگر کسی خواهد که طفلی که در شکم
مادر است پسر است یا دختر اسم [illegible] بنویسند و ببینند
که اسم او انگشت شهادت خود را بر این خانها بگذارد اگر در
خانه شمس و مریخ و مشتری [illegible] پسر زاید انشاءالله و اگر در خانه قمر
عطارد و زهره که است دختر زاید بعون الله اگر در خانه زحل
[illegible] دیگر سقط گشته اعوذ بالله [illegible] الله [illegible]

	شمس	مریخ	مشتری
قمر	عطارد	زهره	زحل

وكم لله من لطف خفي / يدق خفاه عن فهم الذكي

خدارا هست با بنده بسی الطاف پنهانی / نبود وهم ان الطاف کار ذهن ...

وكم يسر أتى من بعد عسر / وفرج كربة القلب الشجي

بسا کارا که بعد دشوار را او سازد / دل غمناک را فارغ ز اندوه بر...

وكم أمر تساء به صباحا / وتأتيك المسرة بالعشي

بسا کاری که باشی بامداد اندوهناک ازوی / در شام شکر کنی شادی ...

إذا ضاقت بك الأحوال يوما / فثق بالواحد الفرد العلي

چو تنگ تیره گردد بر تو احوال جهان روزی / توکل کن بیکتای ...

توسل بالنبي فكل خطب / يهون إذا توسل بالنبي

وسیله ساز ذات پاک پیغمبر بهر کاری / که باشد تا ترا گردد میسر ...

ولا تجزع إذا ما ناب خطب / فكم لله من لطف خفي

بتنگیها که پیش آید جزع منما بدان این را / که حق راهست با بنده بسی الطاف ...

تکمه هر طلبه را خواننده ... قبل از ... بعد ... لکرسنه ...
... در ... الصلوة ... المومنین والمومنات را ... تفويض ...
... علما ... الرياحين ... عظيم

ومن طلب العلوم بغير جهد
سيدركها اذا شاب الغراب

ومن طلب الكفاح بغير مال
كصياد الغزال بلا كلاب

العمر لا يعيب ليوم ...
اذا مضى يوم وليس يعود

العلم زين والسكوت سلامة
فاذا نطقت فلا تكن مكثار

العلم غرس والعبادة ماؤه
فاذا الجفت بمائه لم يثمر

العلم في ... راجح
الا ... اولى ...

العلم صيد والكتابة قيده
اوثق صيودك بالقيود الواثقة

فمن الحماقة ان تصيد غزالة
وتتركها بين الخلائق طالقة

العلم زين وجمال للمقتبس
صاحبه مكرم حيث جلس

من ترك العلم العمى وانتكس
لا فرق بينه وبين الحمار ...

خطبة

الحمد لله الواحد الوحيد [illegible] بالتفرد [illegible]

[illegible] الفرد [illegible] روابط العدم وزوج [illegible]

[illegible] وودع [illegible] طبايع الطين [illegible]

[illegible] العدد [illegible] ولعدلك [illegible] اللهم

[illegible] الارواح [illegible] الاعيان [illegible]

ان [illegible] وجوه [illegible] العقول [illegible] اللهم [illegible] الارواح [illegible] الصباح [illegible]

[illegible] زوج [illegible] وعليه [illegible] المزاج [illegible]

[illegible] الذي [illegible] وزوج المزاج [illegible] لطف [illegible]

[illegible] بالمعراج [illegible] الدنيا [illegible]

[illegible] مصباح المصباح والصلوة والسلام على [illegible] الذي [illegible] وجعله [illegible]

[illegible] المفاخر والمناقب [illegible] الذي [illegible] الاولياء [illegible]

[illegible] بقية المواب [illegible] وصية [illegible] الاوصياء وامير [illegible]

[illegible] الموافقة [illegible] وصية [illegible] ولد [illegible]

[illegible] فزوج زهرة الزهراء [illegible] النجبة [illegible] بالازدواج [illegible]

[illegible] الالاف الالاف [illegible] ولدا [illegible] فانكحوا ما طاب لكم [illegible]

[illegible] العيش [illegible] الاتباع [illegible] منكم والصالحين من عبادكم [illegible]

فانكحوا الايامى منكم [illegible] ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم

[illegible]

[illegible]

... ۱۲۵۳ ...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين

اياك نعبد واياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم

صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين

واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الذي له الدنيا والاخرى واشهد ان محمدا عبده ورسوله الذي ... اما بعد فان الله تعالى ... النكاح

...

الا بالقضاء ولكل قضاء قدر ولكل قدر اجل ولكل اجل كتاب

يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب تمت الخطبة

الحمد لله المتفرد بالازل والابد المتوحد بالعدد ... فسبحانه ... خلق

... واجرى علينا ... الخلق ... الرزق

فاكهة كثيرة وشرابا ... بقاصرات الطرف اترابا ... يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور او يزوجهم ذكرانا واناثا والصلوة والسلام على الشجرة

الطيبة المباركة شجرة النبوة ... محمد الذي ... وبلغ رسالته

واباح حلاله وحرم حرامه ... فصلى الله عليه ...

[illegible]

[illegible] الحكم لله [illegible]

[illegible] السلطان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible] دهم احوال حضرت [illegible] و ان [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible] و ان [illegible] هزار بیت [illegible]

احوال حضرت [illegible] علیهم السلام [illegible] جلد [illegible] و ان [illegible]

[illegible] الفضل [illegible] کتاب [illegible] و تمام کتاب [illegible]

[illegible] نصف کتاب صلوة [illegible]

احوال حضرت [illegible] جلد [illegible] کتاب [illegible] هزار بیت [illegible]

[illegible] شرح التهذیب [illegible] و این کتاب شرح [illegible]

تهذیب است و ان نیز ناتمام است زیرا که [illegible]

[illegible] شده است و ان تخمینا [illegible] هزار بیت [illegible]

[illegible] کتاب شرح اربعین است و ان [illegible]

[illegible] و ان نیز ناتمام است زیرا که [illegible] شرح صحیفه [illegible]

[illegible] هزار بیت است [illegible] هفتم

[illegible] جلد [illegible] و ان [illegible] هزار بیت [illegible]

[illegible] مشکوة الانوار [illegible]

[illegible] احوال [illegible] و ان [illegible] هزار بیت [illegible]

[illegible] اول [illegible] و ان [illegible]

[illegible] کتاب اربعین [illegible]

[illegible] چهاردهم [illegible]

[illegible] هفتم [illegible]

[illegible]

قال الحافظ ابو زرعة الرازي وقعت النار في [illegible]
فاحترقت فيها تسعة الاف بيت [illegible]
فيها تسعة الاف مصحف فاحترقت
الا هذه الآيات لم تحترق في تلك المصاحف وهي
[illegible] وعلى الله فليتوكل
المتوكلون ولا تحسبن الله غافلا عما
يعمل الظالمون وان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها [illegible]
[illegible] تنزيلا ممن خلق الارض والسموات
العلى الرحمن على العرش استوى له ما في
السموات وما في الارض وما بينهما
وما تحت الثرى يوم لا ينفع مال ولا
بنون الا من اتى الله بقلب سليم [illegible]
[illegible]
وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
ما اريد منهم من رزق وما اريد ان
يطعمون ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتين وفي السماء رزقكم
وما توعدون [illegible]

[illegible]

في عقد الرهن رهنت ... فيقول القابل قبلت

بكذا فيقول القابل قبلت ... ويقول ...

بكذا فيقول القابل قبلت ... العشرة دينار ...

ثلث بكذا فيقول القابل ...

اعطيتك بكذا ... فيقول القابل قبلت ... اليمين على المدعى

في عقد البيع بعتك ... فيقول ... عوضتك ...

فيقول القابل قبلت ... ويقول ...

فيقول القابل قبلت ...

في عقد الكفالة ... فيقول القابل قبلت ...

فيقول القابل قبلت ... في عقد الوكالة ...

كيلك ... قبلت الشرى ... منفرداً ... علينا

قبلت الوكالة او قبلت ... ويقول ... [illegible]

قبلت ... بنفسك ... او قبلت ... [illegible]

او قبلت الانقطاع منفرداً بنفسك ... [illegible]

عقد الا الانقطاع ... [illegible]

الا ان ... بنفسه ... [illegible]

البيع ... [illegible] ... البيع

يقول ... [illegible]

... [illegible] ...

او يقول ... [illegible]

... [illegible] ...

قبلت النكاح لموكلتي على الصداق ... [illegible]

وكيل زن مبلغ ... موكلتي على الصداق ... [illegible]

... زوجت موكلتي ... على الصداق ... [illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

مروی است که هر کس در چهارشنبه [illegible] صفر المظفر [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و بارک علیهم کما بارکت علیه و ترحم علیهم کما ترحمت علیه انک حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی زینت راسی یوم الاربعاء و بارک لی و هب لی رزقا واسعا بفضلک و جودک و کرمک و سنا طویلا حین رضاک و عملا صالحا تقربنی علی طاعتک و تباعدنی عن معصیتک بحق النبی و آله الطاهرین یا معین

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

بسم الله الخلاق العليم [illegible]

الذي ليس كمثله شيء وهو العليم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله السميع العليم

الذي ليس كمثله شيء وهو القديم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله السميع العليم [illegible]

الذي ليس كمثله شيء وهو [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

الذي ليس كمثله شيء وهو [illegible] الكبير [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

[illegible]

ماه ماه ماه ماه ماه الله

قدوس قدوس قدوس قدوس

كركركركركر

ععععع لالالالالا

صفت ا البلع ٢ روبیان ٢ سنبل الطیب ٢

معرف الطیب ٢ زنجبیل ٢

قرنفل ٢ زنجبیل ٢

قضیب ... وسوداده ٢

نعناع اودنیم ورق نقره ورق طلا ٣٠ عدد

مشک خالص ٣٠ عدد

اوالنده نیم

قال الله تعالی ...

بسم الله الذی ...

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

الصبا [illegible]

ربع مثقال [illegible] الصبا [illegible]

[illegible]

جوز بوا	قرنفل	سعد	[illegible]	مجرّب	دارصینی	[illegible]
۳ م	۳ م	۳ م	۳ م		۳ م	۳ م
جوز	دانه کبر	زرنباد	[illegible]	[illegible]	کبابه چینی	تخم مرو
۳ م	۳ م	۳ م	۳ م	۳ م	۳ م	۳ م
زرنبات	زعفران	خواهر برادر	زیره کرمانی	دارفلفل	[illegible]	
۳ م	۳ م	۳ م	۳ م	۳ م	۳ م	

[illegible]

[illegible]

... یا علیم یا حکیم ... یا عفو ... یا سمیع یا بصیر ... یا علی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... يعلم ما يلج في الأرض وما يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها وهو الرحيم الغفور ...

[illegible]

... ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما يمسك فلا مرسل له من بعده ...

[illegible]

... هل من خالق غير الله ...

[illegible]

جهة رفع قولنج بسم الله المبارك العظيم یا طعسعها یا کیاعها
طلطعثا وحیلا یا عهیا العثا لحطیا یا حیطا
یا شطیثا یا برهیثا یا شمحیثا یا الحثا لطاعهطینا
یا الفاکهیثا وصلی الله علی محمد وآله الطیبین
جهة تب لرزه عدد متفرقا دام نوشته هر دفعه یکی را بلع کند
را اول بسم الله هاکوسا الرحمن طلطاسوسا الرحیم اوراسا
الفا جهة تب لرز نویسد یکی اغذ دو هر دفعه یکی را بلع کند
بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف نجوت من القوم الظالمین
لا تخف انك الاعلی و در بسم الله نویسد الا له الخلق
والامر تبارك الله رب العالمین
تب لرز حجر بت ... نویسد اول بسم الله دیطا
بسم الله دیطا جهة تب نویسد و در آتش اندازد اول
جهة تب ...
تب نویسد و هر روز یکی را بخورد ...

لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون
وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
وسواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون

الوحا الوحا الوحا

الکرمه ... مطلوب ... الکنه و ... [illegible]

طا طا طا ع ع ع ع ه ه ه ... [illegible]

بحق العزم والقرص ... [illegible]

وعلى دعا ... [illegible]

... مطلوب ... [illegible]

سح	سمع	صبیطم	مصل منه
طلله	عسه	طمسه	اجلبت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب ... عمل ... جمع ...

درعمد الیوم واین عمل ... عمل اول الاحد ... اکر

را معصود ... بو لسن ای ... روز ... باب

ویکر و افیون و مداد ودر اندرون ... در

حالیسی ... ایکی ... اوان ... باد

موجود ... ایکسی ...

... ودور ... ی

[illegible]

عمد الیوم ... ع ... الاحد والجمعة

عمل ... یولسی ای بارده اسم ... اندرده ودر ...

کن ... ایکی ... کده

باب ... ودر ... دار ... ویک

... الحمد ... اندرون ... ودر ...

انداردو اول واحد ... ایکی ... اولی ...

... دیو ... بش وبهر ... الملک

... ودر ... وعد اثر عظیم

دارد واین عمل مخصوص روز ... است

[illegible]

باب معرفة الاثر ... ولاکتب في کفها فان ... ابا البدل ...

کتب وهو صحیح مجرب العلم عند الله

حسد	ال ...	ه

باب ... ان ... فان ... تصدق ... مجربة

ثم ترکت الکتاب یوم الاحد فتعلقه فانه تنتشر باذن الله ... الکتابة

[illegible]

احد صمون ... [illegible]

باب ... لا ... الکتب هذا الکتاب ... تحت لسانک ... الکتابة

[illegible]

... احد ... واحد ...

وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم

فهم لا یبصرون وصلی الله ...

باب ... یوم الاثنین ... النهار ... ثلثان ...

... فانها ...

... الثیاب ... [illegible]

[illegible]

... الساعة ... الساعة ...

الوحا ... ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظیم

باب تقطيع عطيم بكتب در رقه مصابا وخلقه تحت بكن الله كو راد كت
محمد ته فانه لا ينام ولا يبصر عينه ساعة فالى الله فانه اسم الله الاعظم
وهو كا ا٦ الم سلا وكردى مصى مصى وى ود
ذكه كه الالاه و دى ص ص ى و صو ع مالطه
م اسماء الله تعالى ااا ع ٣ ا ٣ ا ٥ ٥ ع
باب قطع اللسان تكتب در رقه ۲ البيت وما تكتب غ مرس بعضب
الانه السكت وسن اللسان جميع الناس فانه عمى فعلية الكتاب
وع فلان بن فلان ص صم بكم عمى فهم لا يعقلون ولا يسمعون
ولا يبصرون ولا يتكلمون لا مراته باب لمحبه تكتب تدفن فى قبر
ميت فالمطلوب باتى سريعا باذن الله اللهم انى اسئلك بحق هذه
الاسماء الحجر سطرات اهيا شرا هيا اعطف قلب فلانه بنت
فلان الفلين بن فلان ك سا ا ١١١ ع ١١ ط ١١ الا ى و
اهيا شرا هيا اعطف قلب فلانه بنت فلانه الى فلان بن فلان
عطس ابما ابد ٥ ع در [illegible] زشره دائم مطلوب
بر شمال برسد در زير الاتش دفن نمايد بغايت مجربست
اللّهم يا حيلثوا ميمون اداقش دارعليون

اگر شخص بر دشته باشد با زن حلال خود دلیر گشته چنانکه این زن
از دست ناچار باشد شوهر را از ناچاری باز زن عاجز باشد این
را از جهة ثواب بنویسد این مربع را بکاغذ و در بالین گذارد دگر قسم
چنان محبتی در میان ایشان پیدا شود که با رضا جمع اتسع روا باشد
در ساعت مشتری بنویسد مجربست

ا ا ٥ ١ ا ٥ ع ع اسم ا الله اكبر

د ٣	و ع	د ٣	ع و
و ع	د ٤	و ع	٥ ٣
د ن	و ى	د د	و ع

ولو لو ع ل ما ع ا ى سى و مو ل لربا او اى

[illegible]

[illegible]

فصل

بوعیله غیرت شد

اللهم يا رازق الثقلين ويا راحم المساكين ويا ذا القوة المتين ويا غياث المستغيثين

ويا [illegible] الذي تعبد [illegible] المستغيثين اللهم انكان رزقي في السماء فانزله

وانكان في الارض فاخرجه وانكان بعيدا فقربه وانكان قريبا فيسره وانكان قليلا فكثره

وانكان [illegible] فطهره وانكان [illegible] وانكان طيبا فبارك لنا فيه

وانكان [illegible] الراحمين

وكرمك ورحمتك يا ارحم الراحمين [illegible]

[illegible] وافتح [illegible] ابواب [illegible] باسباب [illegible] وانكان بعيدا

انكان رزقي في السماء فانزله وانكان في الارض فاخرجه وانكان [illegible]

فقربه وانكان قريبا فيسره وانكان قليلا فكثره وانكان [illegible]

طيبا فبارك [illegible] على كل شيء قدير

ورحمتك يا ارحم الراحمين

[illegible] اسئلك [illegible] على [illegible]

يا احد يا صمد يا حي يا قيوم ان تصلي على [illegible]

[illegible] عن كثير من [illegible] وكرمك [illegible]

[illegible] مما اليه [illegible]

على كل شيء قدير [illegible] الجلال

شرح خواص چهار اسم بسم الله الرحمن الرحیم شرح خواص چهار اسم اعظم حضرت حسن بصری و دعا در اجمال
دعوت منقول است در شرح صغیر فاما آنچه در شرح کبیر مسطور است دانسته باشد و شرایط را
بجای آورده آنچه از آن بر این کیفیت در شرح صغیر نوشته شد عمل کند تا عمل مفید افتد
انشاء الله تعالی و بالله التوفیق اما بعد بدان ارشدک الله که داعی جعفر صادق در شرح
و خواص این چهار اسم اعظم بسیار و بی‌شمار است و ما شمه از آنچه در شرح کبیر تحریر رفته و تقریر
افتاد بطریق ایجاز و اختصار بیان کنیم تا صاحب دعوت را بصیرت باشد و این شرایط بسیار
و بی‌شمار است و خواننده را می‌باید که اولا شرایط را بجای آورد تا آثار و خواص آن که در
نظر هر که دو دینک حساب کند و شرایط را رعایت کند بعد از آن بخواند منقول است
و اولاد و چون خود ... کند اولا می‌باید خواننده این اسما تایب و مستغفر و از
جمیع ذنوب محترز باشد و دایما با طهارت باشد و جامهای پاک پوشد و حقوقها ادا
در وقت خواندن از جمیع اندیشه فساد و ظلم و بیداد و خون مسلمانان و ضرر بر دل وی
کند و دیگر این نصیحت است و تصفیه و نور در دل او پیدا شود می‌باید که هر کس ... نیابد
و این پیغمبر را عزیز دارد که بعد از آنچه صلاح حال و خیال و بعد از قبول شرایط و
عهد و ... عمل کند در دعوت سید حکیم ... آورده است و این دعا
را ادریس پیغمبر خوانده است ... در کتاب ... القلوب از حسن بصری روایت
کرده است چون ... ادریس را به پیغمبری ... سالها او را این نامها ...
و بعد ... این نامها را ... برکت این نامها و این دعا در ...
... علیها ... این نامها را ... آخر ...

این نامها را ... قوم او را از ... نجات داد و این چهار نام است بعد ...
از ... و بعد از آن محمد ... را ... او را این نامها بخواند و در ...
ابوالحسن بصری گفت که از حجاج لعین منهزم بودم حق تعالی را بدین نامها بخواندم
... به ... در آمدم امید ... هر که این نامها را بخواند حاجات
او بر آید ... و همه گناهان او عفو کرده شود
و فضیلت این اسما بصفت است ... اسم دل سُبْحَانَكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا
أَنْتَ يَا رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثَهُ ... است و چون نزدیک ...
... هر بار ... این اسم را بخواند ...
پادشاه و ... بزرگ ... و محبت ... اختیار اگر رنجیده باشد
اگر بسیار خواند در دل او ... پیدا شود ... آسان گردد
... از دل ... اگر امید ... دنیا و ...
... مراد ۲۰۴ بار بخواند ... مراد ... بر آید و اگر ...
... یکبار بعد از آنکه غسل کرده باشد ...
... مطیع ... گردد ...
... شرح ...
... یکبار بخواند ... روشن گرداند دل
... یکبار ... مطیع ...
... خصم خواند ... مغلوب گردد و اگر ... این اسم

بتضرع بخواند حضرت سرور گردد و اگر بر پارسی بکتب این اسم بش خود اطوار رد ملک از دست
رفته بود باز بدو رسد و روح بعض الفت تین صد و یکبار بخواند اگر دوازده شب
مکرر کرده باشد در دارالغیب فتح و ظفر رسد این نام اول جامع نعوت جلال و کمال
خواند سبب آنکه نعت قهار رود و از نعت جبار الهاشم مصدر این اسم را تعلیل
انحصار خواند این خطاب بسیع مخاطب نامیده است الوالفتح مرصع بحر التوحید خوانده است
حضرت مولف این شرح کنز المقاصد گفته فاما باید مادام این اسم را برای این طریق
و کیفیت که در شرح کبیر آورده است بخواند و آن شرایط را که در اینجا تحریر کرده اند
رعایت کنند تا برآید مقصود و مطلوب هر اسم را که خواهد دعوت کنند بدین طریق
بخواند تا مقصود حاصل شود اسم دوم یا لا اله الاهو الرفیع
جلاله خاصیتش آن است که اگر تنگدست و ذلیل باشد و در نظر مردم حقیر
و بی اعتبار است روز هر روز پانزده بار این اسم را بخواند در نظر مردم بزرگ
شود و فراخ روزی گردد و جلالت هیبت او در دل مردم رسد آنچنانکه هر که او را
ببیند دوست دارد و بزرگ باید و دیگر در وقت و مشکلات شود بفرمان خدا تعالی
اسم سیم یا الله المحمود فی کل فعاله خاصیتش آن است که روز جمعه وقت
نماز و خروس زده و جامه پاک در پوشد و بمسجد جامع رود و بعد از نماز جمعه دو
بار این اسم را بخواند با خلاص دل اگر خواهد که آفتاب را از آسمان بزمین آرد
و باد و برق اگر خواهد و زمین لگد فراند اما اعتقاد درست باید و دل از غیر
فارغ کرده باید و دیگر هیچ برادر مسلمان در دل نیارد و اگر تهم آن باشد
که در حال بمیرد بفرمان خدا تعالی اسم چهارم یا رحمن کل شیء

شیء و راحمه خاصیتش آن است و اگر فاجر باشد و نشد خوش و مردم از او متکبر
و متعجب بخواهد که آن حقارت و نخوت از وی برود و بر مردم رحیم باشد و مشفق و مهربان
گردد این اسم را بر حریر سفید بنویسد با مشک و زعفران بنام وی و مادر وی و در طعام
انگشت دفن کند در جای پاک اگر بیم هلاکت باشد آن قهر و عجب وی شکسته شود اگر را دوست
دارد و محبوب وی التفات نکند و با وی در نیاید و مراد نشد هر دو او را دوست
ندارد سه روز روزه بگیرد و هر روز پانصد بار این اسم را بخواند بعد از سه روز
بحمام رود که در خلوت و دور از ظلم باشد و غسل کند چون بیرون آید این اسم را بر کف
دست راست بنویسد و برابروی رود و بیم بود که محبوب از محبت وی دیوانه شود و بغیر
از وی دل به کس ننهد و اگر از کف دست بشوید بیم آن باشد که از عشق هلاک گردد
اسم پنجم یا حی حین لا حی فی دیمومیة ملکه و بقائه خاصیتش آن است
که اگر بخت در تعب باشد و ناتوان و رنج او ظاهر باشد که صحت و اطبا از معالجت
او درمانند و هیچ دوا اثر نکند این اسم را بر کاسه چینی بنویسد با مشک و زعفران و بر آب
حل کند و بدو دهد تا بخورد شفا یابد باذن الله تعالی و اگر در حال صحت بخورد هرگز
رنجور نگردد و اگر بصدق دل خواند برکت پیدا شود در عمر و روزی اطفال وی
اسم ششم یا حی یا قیوم فلا یفوت شیء من علمه ولا یؤده خاصیتش آن است
و اگر در دل گرد نه چنانکه هر چه خواهد یاد نتواند گرفت و آنچه یاد داشته باشد فراموش
کند هر روز ترتیب هشت نوبت این اسم را بخواند و بعد از نماز صبح خواند دلش
بیدار گردد و منور شود هر چه گوید یاد گیرد و فراموش نکند و چند سخن دیگر دید

و در [illegible] نوع [illegible]

حرز [illegible] حول طرد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]

وحفظ [illegible] از وسوسه شیطان [illegible] حبس نفس [illegible]

هر که در دل [illegible] خوف [illegible] دولت [illegible]

[illegible] در طاقچه [illegible]

لا حول	ولا قوة	الا بالله
ولا قوة	الا بالله	العلی
الا بالله	العلی	

و [illegible] گردد و [illegible] متفرق شوند احتراز کنند [illegible]

[illegible] خود [illegible] شد [illegible]

فقطع	دابر	القوم
دابر	القوم	الذین
القوم	الذین	

فعال	محیط	[illegible]
فعال	[illegible]	محیط
[illegible]	فعال	[illegible]

[illegible]	جبیب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
جبیب	[illegible]	[illegible]

یملیخا مکسلمینا [illegible] مرنوش دبرنوش شاذنوش [illegible] کفشططیوش

یملیخا مکسلمینا مشلینیا [illegible] ادرفطیوش [illegible]

یملیخا مکسلمینا [illegible] مرنوش دبرنوش شاذنوش [illegible]

[illegible] مکسلمینا یملیخا [illegible] مرطونس [illegible]

یملیخا مکسلمینا مشلینیا [illegible] مرنوش دبرنوش شاذنوش [illegible]

[illegible] مکسلمینا [illegible] کفشططیوش [illegible]

طرز تنکف زبده

[illegible]

نوز شده اور د تا ده وازده ساعت آتش بتی بابار

باب بسه دانه دارا آمیز دالصا [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] کوچک [illegible]

[illegible] فندق [illegible]

از خواجه احمد شنیده بود رسول است که فرض لیبا بر دانم حضرت رسول را در خواب
و دیدم این نماز را بخ تعلیم فرمود حکیم ابو القاسم گفته که از خواجه احمد تعلیم گرفتم و عمل
کردم فرض ادا شد و به قصد حاجتم روا شد و خواجه فخر الدین گفت که این
نماز کردم فرض ادا شد و چندان جمعیت روی داد که باندک روزی بیش از هزار شتر
بزیر بار کشیده و هر کس تعلیم نمودم لب امان رسید باید پیش از صبح روز جمعه دو
رکعت نماز کند و در رکعت اول بعد از سوره حمد هفت مرتبه سوره قل یا ایها
الکافرون و در رکعت دویم بعد از سوره حمد هفت مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند
و بعد از سلام بسجده رفته ده بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه و ده بار
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و ده بار بگوید
اللهم صل علی محمد وال محمد وسلم و ده بار بگوید یا غیاث المستغیثین
و ده بار بگوید ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا
عذاب النار وعذاب القبر بفضلك ورحمتك یا ارحم الراحمین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یا الله یا رحمن یا رحیم یا ملک یا قدوس یا سلام یا مؤمن
یا مهیمن یا عزیز یا جبار یا متکبر یا خالق یا باری یا مصور
یا غفار یا قهار یا وهاب یا رزاق یا فتاح یا علیم
یا قابض یا باسط یا خافض یا رافع یا معز یا مذل یا سمیع

ایذا را در هر [illegible] بردن این آیه را بخواند [illegible]
واذا جاءتهم آیة قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی
رسول الله الله اعلم حیث یجعل رسالته سیصیب الذین
اجرموا صغار عند الله وعذاب شدید بما کانوا یمکرون
[illegible]
اللهم ارم اعدائنا بسهمك الصائب واحرقهم بشهابك
الثاقب ومزقهم بجندك الغالب وبدد شملهم فی جمیع المسالك
والمذاهب ولا ترفع لهم رایة واجعلهم لمن خلفهم اللهم
فت عضد اعدائنا واکسر ارکانهم واخذل اعوانهم
وزلزل اقدامهم ونکس اعلامهم واردد مکرهم فی نحورهم
واستدرجهم من حیث لا یعلمون کلما اوقدوا نارا
للحرب اطفاها الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

که هر حفظ ... برا اعدا و مستحکم ... از برکات عظیم البرکات آن ...

دار ... فتح و نصرت باشد ... بسم الله الرحمن الرحیم

ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم فالله خیر حافظا وهو ارحم

الراحمین له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر

الله ان ربی علی کل شیء حفیظ انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون

وحفظناها من کل شیطان رجیم وحفظا من کل شیطان مارد

ان کل نفس لما علیها حافظ ان بطش ربک لشدید انه هو یبدئ

ویعید وهو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما

یرید هل اتیک حدیث الجنود فرعون وثمود بل الذین کفروا

فی تکذیب والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح

محفوظ وان یکاد الذین الی آخر وصلی الله علی خیر خلقه

محمد و آله اجمعین ... حاجات و مقاصد ...

... بسیار تجربه کرده

... یا من یکفی من کل شیء ولا یکفی منه شیء یا من

کفی شر اعدائی کیف شئت وما شئت برحمتک یا ارحم الراحمین

... از حضرت امام ... در ... هر روز

... مرتبه بخواند ... در روز ...

... بخواند ... دستگیر ... اول ...

... در ... دو ... و ...

اللهم انی اسألک عیشا ... و رزقا ...

از حضرت امام حسن عسکری ... منقول است که جهت وسعت رزق و جمعیت ... دعا

فوائد عظیم دارد اللهم اقذف فی قلبی رجاءک واقطع رجائی عمن سواک

حتی لا ارجو غیرک ولا اثق بسواک بنده ... از حضرت امام جعفر صادق

... که ... از حضرت امیر المؤمنین ... دعا ...

... رسیدن ... حضرت

... را اللهم انی اسألک باسمک العظیم الاعظم الاجل

الاکرم المخزون المکنون النور الحق البرهان المبین الذی

هو نور مع نور ونور من نور ونور فی نور ونور علی نور ونور

فوق کل نور ونور ... هر کس ... دو رکعت نماز بکند در هر رکعت

... از حضرت امیر المؤمنین ... دعا را ...

... بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسألک

یا قریب الفتح والفرج یا رب الفتح والفرج یا فتاح الفتح

والفرج یا فتاح الفتح والفرج یا فتاح الفتح والفرج

... هر روز ... سوره مبارکه ...

... سوره مبارکه ...

... سوره ...

... مرتبه ... بسم الله حسبی الله وربی الله توکلت علی الله

اعتصمت بالله فوضت امری الی الله ما شاء الله لا حول ولا قوة

الا بالله وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

و این دعا را هر روز بخوانند ... صغیر ... ابتدا از روز سه شنبه ... عصر ... قصد ...

یا الله صل علی محمد و آل محمد و اقض حوائجی و اعزنی بعزة کاملة فی

الدنیا و الآخرة ... روز سه شنبه و چهارشنبه و دوشنبه ... و روز جمعه ...

عصر سوره انا فتحنا ... اللهم ... صد مرتبه بگوید ...

صلوات بفرستد و بگوید اللهم اقض حوائجی و اعزنی بعزة کاملة فی الدنیا

و الآخرة اللهم انصرنا نصرا عزیزا و افتح لنا فتحا قریبا و اجمع لنا خیر

الدنیا و الآخرة خیرا کاملا و اصرف عنی شرهما ...

دعا ... سه شنبه ... تسبیحات اربعه بگوید ...

هر صد مرتبه یا الله بگوید و صلوات بفرستد و مطلب عرض نماید ...

و عزت دنیا و عقبی ... مستجاب ... الله ... و الله اکبر

دعا زبان بند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله شهد الله بسم الله فهو الله

بسم الله توکلت علی الله بسم الله لا اله الا الله محمد رسول الله

علی ولی الله بسم الله عقدت ... کهیعص و حمعسق لسان

کل عدو من الانس و الشیاطین و الجبابرة ...

... دعا ... یا صریخ المکروبین و یا مجیب

المضطرین و یا کاشف غمی اکشف غمی و همی و کربی فانک

تعلم حالی و حال اصحابی یا کافی هول عدوی ...

... بر خاک ... بر طرف ... کرد ... والله

رفع ... مجرب ... کره ... بسم الله الرحمن الرحیم امنت بالله العظیم و توکلت علی الحی القیوم ...

جهت ... کبیکج وسط صعض
۵۱۶ ۱۴۲ ۸۷۷

ابجد اللهم اجعلنی فی اعین خلقک عزیزا محبوبا مشفقا فجمعنا کما جمعنا

اجمع بینی و بینکم یا جامع المتفرقین بحق لقد جاءکم رسول من

انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم

و بحق و اذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا و رفعناه

مکانا علیا ... سبعه ...

... الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

... عضد ... دعا ...

بسم الله الحمد لله قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس
۱۰ ۳ ۳ ۳ ۳

و الله اکبر ...

۵۰۰ ... اسم اعظم ... اللهم انی اسئلک

باسمک الله الله الله لا اله الا هو رب العرش العظیم

... والله اعلم

...

... کلمات ...
۲ ۳ ۳ ۳

... و کفی بالله ولیا و کفی بالله نصیرا و کفی بالله

حسیبا و کفی بالله علیما و کفی بالله وکیلا و کفی بالله شهیدا فخرج

منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین

... الذی ...

جهت ... این حرز را بر دو پاره تخته ... نویسند ... [illegible]

اول ... اول را ... چهارم ... یازدهم ... هشتم ... دوازدهم ... هفتم را

... سیزدهم ... ششم ... نهم ... شانزدهم ... سیم ... پانزدهم را

... چهارم ... پنجم ... دهم را ... [illegible]

... آتش ... [illegible]

... آتش ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

۲۹۹	۳۰۲	۳۰۵	۲۹۱
۳۰۴	۲۹۲	۲۹۸	۳۰۳
۲۹۳	۳۰۷	۳۰۰	۲۹۷
۳۰۱	۲۹۶	۲۹۴	۳۰۶

اللّهمّ العن عمر ثمّ ابابکر وعمر ثمّ عثمان وعمر ثمّ عمر عمر عمر

... [illegible]

... [illegible]

لا اله الّا انت سبحانک انّی کنت من الظّالمین

... [illegible]

... اعوذ بالله الّذی سکّن

لما فی البرّ والبحر وما فی السّموات والارض وهو السّمیع العلیم

الله ... المحکی وقدوة العلماء محمّد المصطفى ورئیس الـ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

رموز و وفق قرآن

عجیب این است

ربِّ [illegible] يا الله صمدي [illegible] محمد العربي

وعجل فرجنا [illegible] معتمدي وبحق [illegible] نعبد

مددي وعليك [illegible] وآله

يا معين بعنايتك وبحق محمد صلى الله عليه وآله

٣ دفعه استعين بكفايتك وبحق [illegible] علياً مظهر

بحمايتك وبحق علي بولايتك [illegible] يا الله

العجائب تجده عوناً لك في النوائب [illegible]

وعليه معونة لك كل هم وغم سينجلي

ناد علياً [illegible] بنبوتك يا محمد ٣ بولايتك يا علي ٣

[illegible] ٣ دفعه يا محمد يا ابا الغيث

اغثني ادركني

٣ يا علي ادركني ادركني يا الله يا الله

٣ يا ابا الحسنين ادركني ٣ يا ولي [illegible] اغثني

٣ وبا [illegible] ادركني بلطفك يا

٣ يا قرة العين ادركني [illegible] وقهرك

٣ يا حجة الله [illegible] والقهر [illegible]

ادركني ٣ [illegible] بالقهر [illegible] يا راحم المساكين

اكبر [illegible] المستغيثين [illegible] اعدا الى

قهار يا غياث [illegible] ادركني ٣ الى [illegible] الاخلاق

يا علي ادركني [illegible] وقعه [illegible]

ارحمني ٣ [illegible] يجعل الله [illegible] علينا وعين

واعداءك [illegible] العرش مستولى [illegible] وحفظنا

فادر علينا وبشر [illegible] والله محيط بنا وحفظنا وقرآن

الله ناظر الينا والله محيط بل هو قرآن

وحافظنا والله من ورائهم محيط [illegible] مجيد في لوح محفوظ وصلى الله

على نبينا محمد وآله اجمعين

و از بعضی چنین منقول است که در رزق و ضیق معیشت و حصول حاجات و دفع اعادی و غیر ذلک
هر روز یاز ده بار این دعا را بخواند و مرتبه بخواند مجربست و بجهت امر مشکل که روی دهد

مناجات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ... یازده بار بخواند ... مجربست

ذنوبی بمثل ... یا ذا ... الجبال ...
فهب لی توبة یا رب ...
... یا ... الغم
... الیقین یا ...
... و انقضی
... کان ...
ونعمت ... یا ... احتمال
ودینی ... یا ...
... یا ... الانوار ...
وسبحان ... یا ...
... العلی ...
... فان ... یا ...
... الجود ...

یا سامع یا ساتر یا ... یا ...
یا غیاث یا ... یا ...
یا ... من ... یوسف ...
یا مخرج یونس من بطن الحوت ...
... یعقوب ...

ناد علیا مظهر العجائب تجده عونا لک فی النوائب
الی الله حاجتی وعلیه معولی کلما امته ورمیت من قریب
کل هم وغم سینجلی بعظمتک یا الله وبنبوتک یا محمد وبولایتک یا علی
یا علی یا علی یا علی ادرکنی ... الخفی الله ... لتعبدی
... بنبی الله محمد ... انت تعبد ... انت المستعان
... علیک معتمدی ... یا علی ادرکنی ...
یا راحم المساکین ... الا ذو الفقار
لا سیف الا ذو الفقار لا فتی الا علی

دستخطا قیها یا بناه
ده مرتبه بگوید
یا شیث عاصیه غنیاه
ده مرتبه بگوید
الجود ده مرتبه
دستگلک بحق ...
الله سبحانه و تعالی بحق
محمد و آله الطاهرین
علیه السلام ...
...
و اصلحت حاجت ...
... بخوان و حاجت
خود را بخواه ...
... صد مرتبه

قل انّ هدی الله هو الهدی وامرنا لنسلم لربّ العالمین

وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الآفلین

فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

یا عون کل سعیف یا مبتدءا بالنعم قبل

الفصل چهارم در
زکیب بنصف دانه
چون قمر به اد
تا مهاء بشناد
عن الکتاب نقل
ربع کفا فیندر
صفصفا لدرای
فیها عزجاد
بخوانند زکیب
در زیر با بس
سکسکینه درچاه
انها نزنه
دفتر قمر درجای باشد این علامت را بگا آید گر ... الذی

یا ورد و رد کو در بان ... اند در جمعه پس از صبح این آیات بخواند و زعفران ...

چینی سفید ... و باب ... باران ... بشوید ... بخورد ...

مرض ... بود و هر که ورد کند ... ده بار ... بخواند ...

[illegible]

لا اله الا هو الرحمن الرحيم

هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء لا اله الا هو العزيز الحكيم

شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم

الله لا اله الا هو الحي القيوم

الله لا اله الا هو ليجمعنكم الى يوم القيمة لا ريب فيه ومن اصدق من الله حديثا

ذلكم الله ربكم لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبدوه وهو على كل شيء وكيل

اتبع ما اوحي اليك من ربك لا اله الا هو واعرض عن المشركين

قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعا الذي له ملك السموات والارض لا اله الا هو يحيي ويميت فآمنوا بالله ورسوله النبي الامي الذي يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون

[illegible]

وما امروا الا ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه

عما يشركون فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو عليه ١١

توكلت وهو رب العرش وهو رب العرش العظيم حتى اذا ١٢

ادركه الغرق قال امنت انه لا اله الا الذی امنت به بنوا

اسرائيل وانا من المسلمين فان لم يستجيبوا لكم فاعلموا انما ١٣

انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون وهم يكفرون بالرحمن قل هو

ربی لا اله الا هو عليه توكلت واليه متاب ينزل الملائكة بالروح ١٤ ١٥

من امره على من يشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون

الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنى وانا اخترتك فاستمع لما يوحى ١٦ ١٧

اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة لذكری انما

الهكم الله الذی لا اله الا هو وسع كل شیء علما وذا النون اذ ذهب ١٨

مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادى فی الظلمات ان

لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمين وما ارسلنا ١٩

من قبلك من رسول الا نوحی اليه انه لا اله الا انا فاعبدون

فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم الله ٢١

لا اله الا هو رب العرش العظيم وهو الله الذی لا اله الا هو له ٢٢ ٢٣

الحمد فی الاولى والاخرة وله الحكم واليه ترجعون ولا تدع ٢٤

مع الله الها اخر لا اله الا هو كل شیء هالك الا وجهه له الحكم

واليه ترجعون يا ايها الناس اذكروا نعمة الله عليكم هل من خالق

غير الله يرزقكم من السماء والارض لا اله الا هو فانى توفكون

وان لا اله الا هو

توفكون انهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون ذلكم الله ربكم

خالق كل شیء لا اله الا هو فادعوه مخلصين له الدين الحمد لله ٣٠

رب العالمين لا اله الا هو يحيى ويميت ربكم ورب ابائكم الاولين ٣١

فاتخذهم اذا جاءتهم ذكراهم فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر ٣٢

لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات هو الله الذی لا اله الا هو عالم ٣٣

الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذی لا اله الا ٣٤

هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر

سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له

الاسماء الحسنى يسبح له ما فی السموات والارض وهو العزيز

الحكيم الله لا اله الا هو وعلى الله فليتوكل المؤمنون رب ٣٥

المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلا ٣٦

[illegible]

٢٨ الملك لا اله الا انا فاتقون ذی الطول لا اله الا هو اليه المصير ذلكم الله ربكم خالق كل شیء لا اله الا هو فانى توفكون هو الحی

[illegible]

وهو الله سوره [illegible]

لعن خواجه نصير الملة والدين طوسی رحمه الله

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وال محمد وغصب
حقهم وهو الزنديق الاكبر والاحمق الابتر الكافر
المردود ثاني اثنين النمرود الظالم الفاسق والمشرك
المنافق عدو الله وعدو الرسول الذي انكر حق
البتول غاصب ارض الفدك المدفون بقعر الدرك
راس اهل الضلالة والشقاق خسر الدنيا والاخرة
الملقب بكلب وادي التهامة قاطع حق الخلافة
ابي بكر ابن ابي قحافة لعنة الله عليه لعن دويم
اللهم العن على شقي الاعظم والملحد المشرك اهل
الظلم عدو الله وعدو الرسول وعدو الولي الملعون
بالنص الجلي غاصب حق ابو تراب باعث ايجاد
النار والعذاب خارب المسجد والمحراب فرعون

فرعون امة شافع يوم الحساب محروم
في الحسنات والثواب ومردود الاعمال
والاداب الظالم عند اولي الالباب الكافر
في جميع الكتاب الى يوم الحساب الكذاب المحتال
بكلب السقر الكذاب المرتاب المخلد على غضب
الملك الوهاب عمر ابن الخطاب لعنة الله
الى يوم الحساب لعن سيم اللهم العن على
الاشل الاعرج الاحمق خليفة بغير حق
الفاسق الفاجر والمنافق ولد اكبر الشيطان
سارق كلام الله الملك المنان دجال اخر
الزمان وشارب الزقوم والقطران امام
اهل النيران ثالث قارون وهامان ومبطل
الايات والاحكام القران المسمى بكلب

النهروان الواصل الی عقاب الرحمن
عثمان ابن عفان لعنة الله علیه
لعن چهارم اللهم العن علی حارب خلیفة
الزمان مجوس امة رسول السبحان ستد
اهل بیت الامین عدو الله وعدو امیر
المؤمنین المکنی بجال الکافر امیر القاسطین
والمنافقین والقاسطین سبب تضییع
مذهب سید المرسلین الملعون
بالدلائل والبراهین رئیس الاشقیاء
من الاولین والاخرین لعنة الله علیه
من الان الی یوم الدین مؤسس مبانی
البدعة والطغیان والظلم والعدوان
معاویة ابن ابی سفیان لعنة الله

[illegible] ... من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

الله علیه لعن پنجم اللهم العن علی ولد هذا
الزندیق الفرعون ابن الضحاک الکافر المنافق
السفاک الظالم العاصی الطاغی الباغی الغاوی
المفسد الملحد الذلیل المطرود ولد الزنا وقاتل
سید الشهداء اشقی الاشقیاء الذی عجز عن
لعنه لسان جمیع الاشیاء قابیل ال عبا شریک
ابلیس فی لعن الله تبارک وتعالی والله اسود
وجهه فی الخطاء المقید بسخط ملائکة الارض
والسماء الکلب النجس الظالم المجوس فی قعر
الهاویة یزید ابن معاویة لعنة الله علیه
لعن ششم اللهم العن علی الکافر الفاسق الفاجر
المنافق المشرک الملعون الزندیق المطعون
الظالم الجبار الشریر المردود کاتب عثمان

الغدار عدو الله وعدو امير الكرار
الشقي المشهور من بين الامم الخائن
والخاسر في الوجود والعدم خنزير وادي
العرب والعجم الدائم في العذاب الجهيم عذاب جهنم
مروان ابن الحكم لعنة الله عليه لعن هفتم
اللهم العن على الشريرة الملعونة المفسدة
الطاغية الكافرة الخارجة حرب الجمل
الباقية في عذاب الملك الاعظم الاجل
المدفونة بقعر الدرك الاسفل من النار
بنت شرير الاشرار وخليفة الكفار و
الفجار الذليلة في يوم الاثنية ابنة ابي
بكر الملعون عائشة لعنة الله عليها

عليها لعن هشتم اللهم العن على مصنف
احاديث الخلاف مخترع البدعة في
الحج والطواف والكافر الطامع اللعين
النسناس الحمار المنكوب الخناس
الذي يوسوس في صدور الناس عدو
الله وعدو امير البررة شيخ الكفرة الفجرة
ابي هريرة لعنة الله عليه لعن نهم
اللهم العن على امير الكوفة والبغداد
ثاني اثنين الشداد باعث اهل الفساد
ملعون في المبدء والمعاد الكافرين
الكافرين من الآباء والاجداد المبرء
من كل صلاح وسداد المضطر في يوم
المناد مشهور في جميع البلاد في الظلم

والغنا [illegible] العود [illegible]
الذي يعوق تعالى مع التشبه ابن زياد لعنه [illegible] والاول
لعنة الله تعالى عبيد الله ابن زياد على من اقصد وطلبه [illegible] ملعون
في يوم الميعاد عيسى اللهم العن على من الموعود [illegible] والذي
لعن دهم
الله عليه واغرق بعينه [illegible] العصا [illegible] النبي [illegible] واهل
احاد المحكات الخامس في يوم العصا [illegible] عدو الله وعدو
والسموات رب العالمين قاتل امير المؤمنين [illegible] والانجيل الملعون
مغضوب رب الملعون في التوبة والانجيل ولد الزنا الذي جل
الخبيث العليل [illegible] الفاجر [illegible] ابن ملجم [illegible] المراد
الكلب [illegible] اليهود [illegible] عبد الرحمن على من [illegible]
تاويل الكتاب والتنزيل [illegible] عذاب غلاظ شداد اللهم العن على [illegible] الذي
لعن يازدهم
الله تعالى [illegible] الى خلافة الذي وعد [illegible]
لعنة الله عليه [illegible] ابي بكر عدو الله وعدو [illegible] الارض
نبي ساعده والمغرور [illegible] الملعون عليه كل [illegible] الهالك
بعد [illegible] الكافر الملعون افضل عليه الضال [illegible] لعنة الله عليه
الملك [illegible] المعبود الغاوي [illegible] ابن مالك [illegible]
لعن دوازدهم
اللهم

اللهم [illegible] الشديد [illegible] بكر
العن على الشيطان [illegible] المهاجر والانصار والمنافقين هل
العداوة ومن الكفار والفجار [illegible] الضلال وهادي والقبائح اهل
دليل [illegible] يؤمن بالله ورسوله [illegible] الشقاوة [illegible] عليه
الذي لا يؤمن بالله والفضائح مجمع لعنة الله عليه [illegible]
الى النار [illegible] عبد الرحمن ابن عوف [illegible] الملعون
البهتان و[illegible] على الكافرين الفاسقين الفاجرين [illegible] ومن رؤساء
اللهم العن على [illegible] في [illegible] والمجرمين من [illegible]
لعن سيزدهم
في الثقلين [illegible] بنفاق [illegible] الكافرين [illegible] العن
في [illegible] والمغيرين [illegible] امير [illegible] الكونين [illegible] اللهم
لعن چهاردهم
اهل الظلم من [illegible] الجمل والصفين مع [illegible] لعنهما الله [illegible]
باغتين [illegible] طلحة وزبير [illegible] الغاوين الاجلين [illegible]
وقاطعين [illegible] الطاغين الباغين [illegible] الاحمقين [illegible]
على الظالمين [illegible] الكافرين [illegible] يوم الوعد [illegible]
[illegible] الائمة [illegible] المحرومين [illegible] ثواب يوم [illegible] المنصوص والمعتمد
الناصرين الكافرين [illegible] في عذاب الشديد وطامعين [illegible] والمعتمد و
على ابنيم [illegible] والمتوكل [illegible] اخفاء [illegible]

[illegible]

اذا رکب الفروج علم البروج
وصار الذرع ابدی العلوی

اگر خواهی که [illegible] کسی [illegible] افسون [illegible] چنانکه [illegible] شوند و هر کس این
اسم را در زیر [illegible] انگشت [illegible] تا [illegible]

٤	٣	٨
	٥	١
٢	٧	٦

[illegible]

این آیه [illegible] حفظ الجنین فی بطن امه والقبول والتربیة ولقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا
العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا
آخر فتبارک الله احسن الخالقین [illegible] این [illegible] را [illegible] مجرب است
در [illegible] رسید و در [illegible] مطلوب دفن کند

	ا	
ج	ه	ز
	ط	

[illegible] مجرب است

[illegible] در روز دوشنبه دفن کند در
[illegible] ط

د		ب
ج	ه	ز
ح	ا	و

[illegible]

دیگر [illegible] مطلوب [illegible] مجرب
[illegible]
دیگر سودا [illegible]

[illegible]

بسوال [illegible] دیگر

[illegible]

قیل اذا [illegible]

[illegible] الف [illegible]

[illegible] فان [illegible]

اعوذ [illegible] واعوذ [illegible]

الم ذلک الکتاب [illegible]

العزیز الحکیم [illegible]

[illegible] گرد [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

الم [illegible] الله لا اله الا هو الحی القیوم [illegible]

[illegible] سبحان الله [illegible] الحکیم

[illegible]

[illegible]

بجهت ... ددر ...

دیگر جمیع ... حمال

...

اجزای ... لار

بر دانه ... بقدر

... دانه

... خواب ... کرده

... بر ...

کرده ...

[illegible]

[illegible]

الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] الله لا اله الا هو الحی القیوم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

اللهم انی اسئلک [illegible]

[illegible] سنة ولا نوم [illegible]

[illegible]

هر امر بیت برای تو ای خدای تعالی بر تو باد دائم کرم

[illegible]	بعد از رمل دو طرح کند یکی ماند بدست آید که دو بماند بدست نیاید سه اگر الله تعالی بدست آید
[illegible]	بعد از رمل دو دو طرح نماید یکی ماند ظاهر نشود دو بماند ظاهر شود والعلم عند الله
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند در دم دو بماند در دزن باشد سه بماند در دود است
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند اگر یکی بماند از همسایه دو بماند از بیگانگان سه بماند از صاحب خانه
[illegible]	بعد از رمل پنج پنج طرح کند یک ماند سیاه رنگ دو ماند ابیض رنگ سه بماند [illegible] رنگ چهار ماند سرخ رنگ پنج ماند سفید رنگ باشد
[illegible]	بعد از رمل دو دو طرح نماید اگر یک ماند تواند دید دو ماند نتواند دید الله اعلم
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند مستور دو بماند مستوره نباشد سه بماند عاشق باشد
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند آبستن باشد دو ماند آبستن نشد سه ماند اولاد نشود
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند خیر است دو بماند غل و غش دارد سه بماند بد باشد

[illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] اللهم [illegible] الرحیم [illegible]

۱۲۳۰

بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند بمیرد دو ماند شفا یابد سه ماند طول کشد شفا یابد	[illegible]
بعد از رمل سه سه طرح کند دا ول بج کشد دو بماند بماند و سلامت سه بماند درد با و بر خورد	[illegible]
بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند بدست آید اگر دو بماند دور است سه بماند بدست نیاید والله اعلم بحقایق الامور	[illegible]
بعد از رمل هفت هفت طرح کند یکی ماند از شب دو بماند سه ماند از جاد و چهار ماند از شما پنج از سر ماشش از سودا هفت از کرما باشد	[illegible]
بعد از رمل چهار چهار طرح کند یکی ماند از جواهر دو بماند از نبات سه بماند از چهار پایان چهار بماند از رخت و غیره والله اعلم	[illegible]
بعد از رمل دو دو طرح کند یکی ماند خبر راست دو بماند خبر نباشد والله اعلم بالصواب	[illegible]
بعد از رمل دو دو طرح کند یکی ماند مرد بیشتر بمیرد دو بماند زن بیشتر بمیرد والله اعلم	[illegible]
بعد از رمل چهار چهار طرح کند یکی ماند صلح شود دو بماند جنگ شود سه ماند صلح نه جنگ چهار ماند جنگ صلح در افکند الله اعلم	[illegible]
بعد از رمل دو دو طرح کند یکی ماند کار بر آید دو بماند بر نیاید والله اعلم بالصواب	[illegible]

دعای هفت قفل صحیح معتبر

از حضرت رسول صلعم منقول است هر که این هفت قفل را بخواند حق تعالی هشت در بهشت برو بگشاید ... هر مطلب شرعی و بلاها ناگهانی و دیو پری در امان باشد بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الخالق العلیم الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم	قفل اول
هرگاه زنی را بر شیرینی بخواند بخورد حق تعالی فرزند صالح کرامت فرماید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله البصیر الذی لیس کمثله شیء و هو العلی العظیم	قفل دوم
از جهة آسانی وضع حمل همین حکم دارد و از جهة قوه حافظه بر شیرینی خواند زیاد شود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الخالق العلیم الذی لیس کمثله شیء و هو الفتاح العلیم	قفل سوم
هرگاه بنده گریخته باشد بر هفت پاره سنگ بخواند در کنار اندازد باز آید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله السمیع العلیم الذی لیس کمثله شیء و هو العلیم الخبیر	قفل چهارم
اگر خواهی جنابت ... در خواب ... این هفت قفل را بخواند تکیه کند البته ... بسم الله السمیع البصیر الذی لیس کمثله شیء و هو العلی العظیم	قفل پنجم
هرگاه کسی را درد زیاده باشد سه نوبت آهسته بخواند شفا یابد انشاء الله بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الحکیم الذی لیس کمثله شیء و هو العزیز الحکیم	قفل ششم
دارنده این دعا از فرزند آدم عزیز محترم گردد انشاء الله بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله العزیز الرحیم الذی لیس کمثله شیء و هو الغفور الرحیم فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین	قفل هفتم

[illegible]

اصول دین پنج	
اول	توحید یعنی خدا یکی است
دوم	عدل یعنی خدا عادل است
سیم	نبوت یعنی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
چهارم	امامت یعنی دوازده امام
پنجم	معاد یعنی زنده شدن در قیامت

صفات ثبوتیه هشت	
قادر	عالم
حی	قدیم
بصیر	مرید کاره
ازلی متکلم	صادق

نمازهای واجب دوازده	
اول یومیه	دویم نماز جمعه
سیم نماز عیدین	چهارم نماز طواف
پنجم نماز آیات	ششم نماز [illegible]
هفتم نماز [illegible]	هشتم عهد
نهم نماز [illegible]	دهم نماز اجاره
دوازدهم نماز [illegible]	که از پدر فوت شده

فروع دین هشت	
اول نماز	دوم روزه
سیم زکوة	چهارم خمس
پنجم حج	ششم جهاد
هفتم امر بمعروف	هشتم نهی از منکر

صفات سلبیه هفت	
نه مرکب بود و نه جسم	نه مرئی نه محل
نه جوهر	نه عرض
بی شریک	معانی نو
غنی دان	خالق

کتابهای اعظم پنج است			
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فرشتگان مقرب پنج / پیغمبران اولو العزم			
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول نوح
ابرهیم موسی	[illegible]	[illegible]	عیسی محمد

[illegible]

الاقدام فرضا علي

واجعل سمعي واعيا [illegible]

عفوا يا ذا الجلال والاكرام

[illegible] الله الذي خلقني فهو يهدين والذي هو يطعمني

ويسقين واذا مرضت فهو يشفين والذي يميتني ثم يحيين والذي اطمع ان يغفر لي

خطيئتي يوم الدين رب هب لي حكما والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق في

الآخرين واجعلني من ورثة جنة النعيم واغفر لابي [illegible] حي على الصلاة

[illegible] الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله [illegible]

وحي على الفلاح وحي على خير العمل [illegible]

اللهم اجعل قلبي بارا وعيشي قارا

ورزقي دارا واولادي ابرارا واجعل لي عند قبر رسولك

صلى الله عليه واله مستقرا وقرارا

[illegible]

[illegible]

لا اله الا انت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي ذنوبي انه لا يغفر الذنوب الا انت

[illegible] لا ملجا ولا منجا منك الا اليك سبحانك [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

للذي فطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة حنيفا مسلما وما انا من المشركين ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين

اللهم لك ركعت وبك آمنت ولك اسلمت خشع لك سمعي وبصري ومخي وعظمي وعصبي وما استقلت به قدمي

اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت سجد وجهي للذي خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته تبارك الله احسن الخالقين

اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني واعف عني

[illegible]

بعده الرجوع ... سر فاتحة الكتاب ... [illegible]

... الفاتحة ... [illegible]

لما الميت ... فلازم ... [illegible]

الا تعيين ... العشر ... [illegible]

... [illegible]

ان تقرأ الفاتحة عقيب الصبح احدى وعشرين وعقيب الظهر اثنين وعشرين وعقيب العصر ... وعشرين

وعقيب المغرب اربعة وعشرين وعقيب العشاء ... [illegible]

... مختلفة ... رب العالمين ... [illegible]

العدد فان الزيادة اسراف والنقص اخلال ... [illegible]

... الوفق ... [illegible]

... الوفق ... الاثنين والقمر ... [illegible]

من لطائف صنع الله تعالى ... [illegible]

... من الانعام ... وأشهد ...

الحمد لله ... وحده لا شريك له ... بين يدي الساعة ...

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له ... بالحق بشيرا ونذيرا ... اللهم صل على ...

أن محمدا عبده ورسوله ... الرسول ...

... السلام عليكم ورحمة الله ...

... بفضل شفاعته ...

[illegible]

الكهف المنقور

قال في القاموس وكالبيت في الجبل ج كهوف وكالغار في الجبل
الا انه واسع فاذا صغر فغار والوزر والملجأ والسعة و
المتشي وهو فعل ثماب ومنه بناء كنهف غار والنون
زائدة واصحاب الكهف مكسلمينا امليخا مرطوكش
نواليس سانيونس بطينوس كشفوطط وقيل مليخا
مكسلمينا مرطوس نوانس ذوبطانس كند ساططيوس
وقيل مكسلمينا مليخا مرطونس بيرونس ساريوس
كشططيوس ذونواس وقيل مكسلمينا يمليخا مرطونس
سارينولس بطينوس كشفوطط و
مكسلمينا امليخا مرطونس بينونس سارينوس
ذونوانس كشفيططيونس وقال في حاشية
القاموس اسم كلبهم قطمير اسم مدينتهم
وعن علي عليه السلام هم سبعة واسمهم كلبهم واسم
يمليخا ومكشلينا ومسلمينا وهولاء اصحاب اليمين
يمين الملك مرنوش ودبرنوش وشاذنوش
اصحاب يساره وكان يستشيرهم السابع الراعي الذي وافقهم

قد مشهر وكفعيه اسماء عم المرزبان وتيسير الامور وامارة في النفس وقهر الاعداء
و... عظيم وفضله كثير وذلك لطف الله وبركاته

٣٣٨٢	٣٣٨٧	٣٣٨١
	٣٣٨٣	٣٣٨٥
٣٣٨٦	٣٣٧٩	٣٣٨٤

٣٣٨١

در بعضی از نسخ معتبره بنظر رسیده كه در وقت ... عطارد
٢٧٢
آن ... و ... این ابیات را بخواند ...

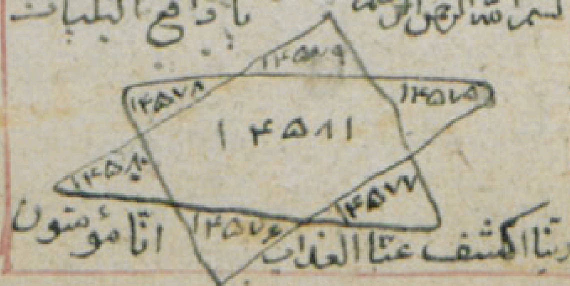
بحق الفاتح الفرد ...

عطارد دايم الله طال رقيتي صباحا مساء ... فاعنما

فها انا فامنحني قوى ابلغ المنى ودرك العلوم غامضا ...

وان تكفي المحظور والشر كله بامر مليك خالق الارض والسما

بسم الله الرحمن الرحيم يا دافع البليات



ربنا اكشف عنا العذاب انا مؤمنون

عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال لما ولد عيسى بن مريم كان ابن يوم كانه ابن شهرين فلما كان ابن سبعة اشهر
اخذت والدته بيده وجاءت به الى الكتاب واقعدته بين يدي المؤدب فقال له المؤدب قل
بسم الله الرحمن الرحيم فقال عيسى بسم الله الرحمن الرحيم فقال له المؤدب قل ابجد فرفع عيسى راسه
فقال وهل تدري ما ابجد فعلاه بالدرة ليضربه فقال يا مؤدب لا تضربني ان كنت تدري والا
فاسئلني حتى افسر لك فقال المؤدب فسر لي فقال عيسى عليه السلام الالف آلاء الله والباء بهجة الله والجيم
جمال الله والدال دين الله هوز هاء هول جهنم والواو ويل لاهل النار والزاء زفير جهنم
حطي حطت الخطايا عن المستغفرين كلمن كلام الله لا مبدل لكلماته سعفص
صاع بصاع والجزاء بالجزاء قرشت قرشهم فحشرهم فقال المؤدب ايتها المرأة خذي
بيد ابنك فقد علم ولا حاجة له في المؤدب باسقاط رواة قال حدثنا محمد بن سالم
عن الاصبغ بن نباته قال قال امير المؤمنين عليه السلام سأل عثمان بن عفان رسول الله صلى الله عليه وآله
فقال يا رسول الله ما تفسير ابجد فقال رسول الله تعلموا تفسير ابجد فان فيه الاعاجيب كلها
ويل لعالم جهل تفسيره فقيل يا رسول الله ما تفسير ابجد قال اما الالف فآلاء الله حرف من اسمائه
واما الباء فبهجة الله واما الجيم فجنة الله وجلال الله وجماله واما الدال فدين الله
واما هوز فالهاء الهاوية فويل لمن هوى في النار واما الواو فويل لاهل النار واما
الزاء فزاوية في النار فنعوذ بالله مما في الزاوية يعني زوايا جهنم واما حطي فالحاء
حطوط الخطايا عن المستغفرين في ليلة القدر وما نزل به جبرئيل مع الملائكة الى مطلع الفجر
واما الطا فطوبى لهم وحسن مآب وهي شجرة غرسها الله عز وجل بيده ونفخ فيها من روحه
وان اغصانها لترى من وراء سور الجنة تنبت بالحلي والحلل متدلية على افواههم
واما الياء فيد الله فوق خلقه سبحانه وتعالى عما يشركون واما كلمن فالكاف كلام الله
لا تبديل لكلمات الله ولن تجد من دونه ملتحدا واما اللام فالمام اهل الجنة
بينهم

بينهم في الزيارة والتحية والسلام ولغو اهل النار فيما بينهم
واما الميم فملك الله الذي لا يزول ودوام الله الذي لا يفنى
واما النون فنون والقلم وما يسطرون فالنون قلم من نور وكتاب
من نور في لوح محفوظ يشهده المقربون وكفى بالله شهيدا واما
سعفص فالصاد صاع بصاع وفص بفص يعني الجزاء بالجزاء
وكما تدين تدان ان الله لا يريد ظلما للعباد واما قرشت
يعني قرشهم فحشرهم ونشرهم الى يوم القيمة فقضى بينهم بالحق
وهم لا يظلمون باسقاط رواة حدثنا القسم بن عيسى عن عبد
الحسن الراشد عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال اذا ظلم
الرجل فظل يدعو على صاحبه قال الله عز وجل ان ههنا آخر
يدعو عليك يزعم انك ظلمته فان شئت اجبتك واجبت
عليك وان شئتما اخرتكما فوسعكما عفوي

خواص الحمد ف منقول عن الامام الناطق جعفر بن محمد الصادق ع

ا هزار بار بنویسد و با خود دارد بامداد پیش از آنکه سخن گوید منعم گردد

ب پانصد بار بگوید با خود دارد از نقش خلاص یابد

ت ثروت و اقبال را هزار بار بخواند با خود نگاه دارد

ث جهة محبت در شب و روز هزار بار بگوید مراد یابد و اگر در آب

سر طفل گذارد دفع شود ج در شب سه هزار بار بگوید حضرت

رسول صلعم را بخواب بیند ح دو شنبه بار بخواند و بر دشمن

افکند دوست گردد و اگر هفتاد بار بخواند و باد بر عضو

دردناک ماله شفا یابد خ جهة خبر غایب بر بام بلند رود

و هفتاد بار بگوید و نفس را بر آن جانب دمد که غایب است

خبر یابد د بنام هر کس که خواهد آواره شود بامداد پیش

از آنکه سخن گوید هزار بار بگوید دولتمند شود ذ اگر در دکو بازد

زوال یابد و برسد ر اگر در حرز و دفع غم خواند و در پیش اندازد در

مردم آنتر گردد و باید هزار بار بگوید س اگر هفتصد بار بخواند و بر

خروس دمد و رها کند هر جا که دفینه باشد بر رود آنجا بایستد و اگر

هفتصد بار بنویسد در کوزه نهد و بر گرد در کاسه قفل زند و نمک

در آن کند و در زیر سر نهد دفینه در خواب بیند ش پانصد بار

بنویسد و با خود دارد در چشم خلق با هیبت گردد و اگر پانصد بار

بخواند از کسی نترسد ص اگر درد سازد در وقت نماز پیشین

هر روز هفتاد بار بخواند حاجتش روا شود اگر بر طفل بنویسد

هفتاد بار و در گردن آید ترسش ض اگر دو شب بار بگوید در خواب بیند

که در علم چه فرموده است ض اگر هفتصد بار بخواند و رضی شود و به

شود ض اگر هفتصد بار بنویسد و بشوید و به بوانه دهد ار بخورد و بر تب

و ضعف دل کم شود ط اگر هفتصد بار بر کسی خواند فرمان بردار شود

ظ اگر هفتصد و ده بار بنویسد و در شب پنجشنبه بشوید و به بیمار دهد شفا یابد

یا به بخشد در زعفران بر کاسه چینی بنوشد ع اگر هشتصد بار بر ترش

خوابیده بعد بود دست گرد دفع غ اگر بر برگ حنظل بنویسد بنام دشمن

و کنار او افکند یا دفن کند بنام او هفت روز هر روز هزار و یک بار بگوید

و با دیران جانب دمد که دشمن باشد فنا شود ف اگر هفتاد بار بگوید
و با دیران جانب دمد که دشمن باشد فنا شود ق تحفه حاجت دوست
بار بگوید و اگر دوست باشد بر کاغذ نویسد بنام کسی که خواند باشد
که محبت بکند خواند ک اگر هزار و دوست بار بگوید سر کلمه
بر دل او رسد و اگر با خود دارد عزیز شود ل اگر مقصد بار بگوید
مراد دشمن آن باشد که از چشم خلق پنهان باشد مراد رسد و اگر بر صفحه
مقصد بار بنویسد و با خود دارد در چشم زخم بر وی کار نکند م اگر نفقه
بار بگوید چیزی که بر کسی گم شده باشد یافته شود و اگر بر برگ بز بنویسد
در روز چهار شنبه گران نهند که در زیر آن منک آب روان باشد
در چشم خلق عزیز باشد ن اگر بیست بار بگوید بنام کسی که خواهد
زبانش بسته شود و اگر بیست بار بر حریر بنویسد و با خود دارد در همه
خواص دهد و اگر شش بار بنویسد و با خود دارد در مراد حاصل شود
و اگر بخواند مراد یابد هـ اگر بیست بار بنویسد و با خود دارد مراد
یابد ی هر حاجت که در همه حروف نهاده شد در این است

۲ ربیع الثانی ۱۲۶۰

بار ... شود

ثم في كتاب لآلى حدثنا الشيخ الفقيه ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي
قال حدثنا محمد بن بكران بالكوفة قال حدثنا احمد بن محمد الهمداني قال حدثنا علي بن الحسن
بن علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا قال اول ما خلق الله
عز وجل ليعرف به خلقه الكتابة حروف المعجم وان الرجل اذا ضرب على
راسه بعصا فزعم انه لا يفصح ببعض الكلام فالحكم فيه ان تعرض عليه حروف
المعجم ثم يعطى الدية بقدر ما لا يفصح منها ولقد حدثني ابي عن ابيه عن جده عن امير
المؤمنين عليه السلم في الف ب ت ث انه قال الالف آلاء الله والباء
بهجة الله والتاء تمام الامر بقائم آل محمد والثاء ثواب المؤمنين على
اعمالهم الصالحة ج ح خ فالجيم جمال الله وجلال الله والحاء حلم الله
على المذنبين والخاء خمول ذكر اهل المعاصي عند الله عز وجل د ذ
فالدال دين الله والذال من ذي الجلال ر ز فالراء من الرؤوف الرحيم
والزاي زلازل القيمة س ش فالسين سناء الله والشين شاء الله
ما شاء واراد ما اراد وما تشاؤن الا ان يشاء الله ص ض
فالصاد من صادق الوعد في حمل الناس على الصراط وحبس الظالمين
عند المرصاد والضاد ضل من خالف محمد وآل محمد ط ظ
فالطاء طوبى للمؤمنين وحسن مآب والظاء ظن المؤمنين بالله خيرا
وظن الكافرين به سوءا ع غ فالعين من العالم والغين من الغني
ف ق فالفاء فوج من افواج النار والقاف قرآن على الله

جمعة وقسمه لسك فالكاف من الكهف واللام لقول الكافرين في قرائتهم
على الله الكذب ثم قال فالميم ملك الله يوم لا مالك غيره ويقول الله
عز وجل لمن الملك اليوم ثم تنزل فينطق ارواح انبيائه ورسله وحججه
فيقولون لله الواحد القهار فيقول الله جل جلاله اليوم تجزى كل نفس
بما كسبت لا ظلم اليوم ان الله سريع الحساب والنون نوال الله
للمؤمنين ونكاله بالكافرين وهو قوله ويل لمن عصى الله
الها ان على الله لمن عصاه لا اى الف لا اله الا الله وهي
كلمة الاخلاص ما من عبد قالها مخلصا الا وجبت له الجنة
يد الله فوق خلقه باسطة بالرزق سبحانه وتعالى عما يشركون
ثم قال ع ان الله تبارك وتعالى انزل هذا القرآن بهذه
الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال قل لئن اجتمعت
الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن لا ياتون بمثله ولو كان
بعضهم لبعض ظهيرا حدثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري
قال حدثنا احمد بن عيسى الكلابي قال حدثنا موسى بن اسمعيل
بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي
طالب ع سنة خمسين ومائتين قال حدثني ابي عن ابيه عن جده
جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه ع عن علي بن ابي طالب قال قال
رسول الله صلعم من قال في دبر صلوة الجمعة بفاتحة الكتاب وقل
هو الله احد سبع مرات وفاتحة الكتاب مرة وقل اعوذ برب الفلق
سبع مرات وفاتحة الكتاب مرة وقل اعوذ برب الناس
سبع مرات لم تنزل به بلية ولم تصبه فتنة الى يوم الجمعة الاخرى

فان قال اللهم اجعلني من اهل الجنة [illegible] بارك وعمارنا ملائكة مع [illegible]
محمد ع و ابيهما ابراهيم جمع الله بينه وبين محمد و ابراهيم في دار
السلام صلى الله على محمد و ابراهيم وعلى آلهما الطاهرين

معجون منقی از خواجه علاء الدین کاشغری مسمی بمعجون جلوبرزی که بقصد [illegible]
برای طول [illegible] در بغداد شده نو وجهه بهدی صحت رو بحرکت و افزودن
ده باه و سستی بر عقب انزال و زیادتی عقل و ذهن دفع کننده مرضهای
سودای و بلغم و برص و بهق و باسور و قولنج و فالج و لقوه را و ازاله
آب ریزش و تاریکی چشم را و رفع کننده علتهای گوناگون و زنان نازاینده
را بیدار و زهره فرزند [illegible] اسقاط مقرر و اختصار کرد بجهت سهولت

جوز بوا ا درم	بسباسه ا درم	قرنفل ا درم	هیل ا درم	دارچینی ا درم	سادج هندی ا درم	
فلفل ۶ درم	دار فلفل ۴ درم	زنجبیل ۸ درم	بلیله زرد ۸ درم	بلیله ۲۴ درم	املج ۶۴ درم	زنیان ۳۰ درم
زیره کرمانی ۲۵ درم	حب السوداء ۴۰ درم					

مجموع ادویه را یکیک بکوبند و بیزند و قند
برابر ادویه با آتش نرم بگذارند چندان قوام آمده قند ادویه با سرشته
بمقدار نخود حب ساخته در ظرف آبگینه نگاه دارند یک سال بیوسته
روزی یک حب بخورند ان شاء الله تعالی تا اثر امراض مذکوره [illegible]

در کتاب مهج الدعوات وارد است که هر کرا امری بوده باشد هفتاد مرتبه
این کلمات را بخواند با وضو و رو بقبله بدون تکلم مجرب است
یا محمد یا علی یا فاطمة یا صاحب الزمان بصر از مشایخ و جمعی از
بزرگان گفته اند که از برای حصول مطالب و وصول بر غایب هفتاد و دو
مرتبه این دعا را بخواند عجایب شاهد میشود و گفته اند که تجربه شده است
و اگر شب بخوانند در روز اثر ظاهر شود و بالعکس بسم الله الرحمن الرحیم
یا حی یا قیوم یا حلیم یوم لا ینفع مال و لا بنون الا
من اتی الله بقلب سلیم و ازلفت الجنة للمتقین غیر
بعید خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه منقول است که از برای مطالب
عظیمه و دفع عدو اگر این آیت را یکصد مرتبه بخواند
بیشک حاجت روا شود و مهمات کفایت شود و
بسیاری از بزرگان باین مداومت نموده اند و بمقصود رسیده اند
یا قاهر العدو یا والی الولی یا مظهر العجائب
یا مرتضی علی و از ائمه ع روایت شده که هر که از شغلی یا امری
مطلبی یا مقصودی و مطلب عمده باشد و در کار خود درمانده باشد و هیچ
و چاره آن کار را ندانند معلوم نباشد که امر چه طریق خواهد شد
بعد از نماز عشا هزار مرتبه بگوید یا کریم و بعد از آن هزار بار
صلوات بفرستد و مطلب را قصد کند و در بستر بخوابد در خواب
او را دلالت کنند در امر مقصود و این عمل از جمله مجربات است

... و آله و سلم لا تزوجوا الخمسة و هذه الصفات
هیقعصة و لا عیقعصة و لا لغوثا
زن شیرین زبان — زن بد خو — زن فرزند
ولا شهبرة ولا دهیة ولا هبرة ولا نهبرة
زن کور چشم — زن دراز و لاغر — زن کوتاه قامت — زن کندرو
ولا حنانة ولا منانة ولا دفقا ولا مدبوبة
زنیکه بیوسته ناله کند — زنیکه بیوسته منت نهد — زن ... — زن ...
ولا سلفاقه صدق
زنیکه در حیض ... — زن ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت دفع ... [illegible] ... رسیده ... [illegible]

۱۹۸۸۱ ط ۸۳۱۸۸۲/۲۸۵ ط

مهملکه ازروده

و هفت مرتبه این فرزرا بخواند ازو پیچ رسیده ... دوم بار

ازرو ح الوسعید الولحکر

جهت دفع شر هوام از منزل هوام بسیار شود ... از جشن

خوانیده و بابت ... که در منزل ... [illegible]

هوام ازراو بازدارد ... لا اله الا الله ... [illegible]

در بعض کتب معتبره بنظر رسیده که هر کس سال دنیا خواهد

بعد از نماز عشا هفت مرتبه سوره والشمس و هفت مرتبه

سوره واللیل و هفت مرتبه قل یا ایها الکافرون

و هفت مرتبه سوره اخلاص و هفت مرتبه ... [illegible]

هر یک ... بخواند ... هفت مرتبه

اللهم اجعل لی من امری فرجا و مخرجا

۴	۳	۸
۹	۵	۱
۲	۷	۶

۸	۱	۶
۳	۵	۷
۴	۹	۲

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

[illegible]

کلمات و ... و الفرق ... [illegible]

بجهت ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

بدوح بدوح بدوح اقبل و لا تخف انک من الامنین ... [illegible]

دو کار وادع ... اسماعیل ... [illegible]

القوم الظالمین لا تخف جبرئیل عن یمینک و میکائیل عن شمالک ... [illegible]

من ... [illegible]

احل ... [illegible]

یا ... [illegible]

بدوح	۱۱۱۱	بدوح	۱۱۱۰
۱۱۱۵	بدوح	۱۱۱۱	بدوح
۱۱۱۱	بدوح	۱۱۱۰	بدوح
بدوح	۱۱۱۰	۱۱۱۵	بدوح

[illegible]

دل بسته بار ... [illegible] ... سخن
[illegible] ... [illegible]

[illegible]

عن الهلال

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ایضا

[illegible] ... [illegible]

زاد آب حیوان سخن رفت که چونست — گفتند که در [illegible] — گفتند که از حرف چرا [illegible] — گفتند که [illegible] شرط و جوابست

گفتا [illegible] — [illegible] — گفتا چه بیهوده و [illegible] — فرق آن که در چه شرط چه جوابست

[illegible]

گفتند [illegible]
گفت [illegible]

گفتند که از [illegible]
گفت [illegible]

رفت [illegible]
با [illegible]

گفتند [illegible]
گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که دل [illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الاستغفار [illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

[illegible] القرآن العظيم [illegible]

[illegible]

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد [illegible]

[illegible]

بشکفته [illegible] از خنجر ریز
لاله از دل بر فغان [illegible]
سیلی [illegible] سلطان نجف زینب [illegible]
تا دیده پر خون

غم دیده چو او دیده [illegible]
گلبن [illegible]
که آب [illegible] تماشگان ریز
لاله از دل بر فغان از دل [illegible]

یا [illegible] سینه [illegible] تیر ریز
لاله از دل بر فغان [illegible]
دهقان ستم ریخت چه [illegible] ستم جور
دردی [illegible] دور

[illegible] دل افلاک [illegible] ریز
لاله از دل بر فغان از دل [illegible]
جگر خونین ماتم [illegible] صاحب زینب
لاله از دل [illegible]

[illegible] از [illegible]
لاله از دل بر فغان از دل [illegible]

از [illegible] جهان [illegible]
تا دیده [illegible]

[illegible] لاله [illegible] ریز
لاله از دل بر فغان از دل [illegible]

از [illegible]
[illegible] دریا [illegible]

[illegible] ریز
لاله از دل بر فغان از دل [illegible]
ای [illegible] شهید [illegible] اسیر [illegible] از تنی
کربلا منزل [illegible] غریبان از تنی

[illegible] برتر [illegible]
[illegible]
خفته در خون [illegible] تازه جوانان از تو
[illegible] اطفال [illegible] اسیر [illegible]

[illegible] لاله [illegible]
لاله از دل بر فغان از دل [illegible]
تن عریان [illegible] دیده گریان از تنی
تشنه کامی [illegible] سینه بریان از تنی

از [illegible]
[illegible]
خنجر [illegible] خنجر [illegible]
[illegible] این قوم [illegible] از تنی

[illegible] خوانده [illegible]
دل [illegible] از تو

[illegible] شهید [illegible]
[illegible] از تو

[illegible] دارد از تو
[illegible] از تو

[illegible] تازه جوان [illegible] از تو
[illegible] از تو

[illegible] دل [illegible] از تو
[illegible] از تو

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] اللهم انی اسئلک

یا الله یا حی یا الله [illegible] رب العرش العظیم

لا اله الا [illegible]

[illegible]

[illegible] اسئلک [illegible]

و اگر مطلب تسخیر [illegible] تسخیر [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

الهی [illegible] ظلمت امواج قاموس [illegible]

[illegible] عقول العقلاء

[illegible] حکماء [illegible]

[illegible]

[illegible] یا شدید [illegible] یا ذا القوة [illegible] البطش [illegible]

[illegible] سلطان

[illegible]

[illegible] صغیر [illegible] کبیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اتمام [illegible]

قاموس

[illegible]

[illegible]

فرمایش کرد پس ... و النجوم ... ملکوتات الا ... [illegible]

و کثرت ... فرط ... تعریف ... [illegible]

با ... اللهم صل و سلم و بارک علی ... محمد سید ... [illegible]

و ... الطاهرین ... [illegible]

نوبت ... مجرب ... [illegible]

طلب ... و بدل ... و قطع ... [illegible]

... عراق ... [illegible]

و ... یا قهار یا قهار یا جبار یا جبار

[illegible]

[illegible]

نظم

[illegible]

لیلیع باصلی العین

[illegible]

بجهت [illegible] بخواند

[illegible] یازده مرتبه بخواند

[illegible]

خلقان همه خفته اند و ما بیداریم [illegible]
یارب تو در ملک ما نگهبان [illegible]

ای دل ربا ما بشر [illegible] دلربا
یک دلربا به که صد دل ربا

نه دل ربا نه دلربا [illegible] ربا
یا دل ربا [illegible] یا دلربا

[illegible]

بجهت [illegible] یازده مرتبه بخواند

[illegible]

[illegible]

خصمان مرا مطیع فرمان تو
بی رحمان را رحیم فرمان تو

از قلم [illegible] بر لوح عدم
تصویر کمالات [illegible] رقم

از رحمت خود نامه سیاه [illegible]
نومید مکن مرا بحرمت لوح و قلم

[illegible]
از [illegible] و [illegible] راست

احوال [illegible] گرچه پنهان داریم [illegible]

[illegible]

[illegible]

کاری نتوان ساخت ... [illegible]

یارب بسبب حیات حیوان بفرست
از بهر لب تشنه طفلان نبات

از خوان کرم نعمت الوان بفرست
از سینه ابر شیر باران بفرست

مشهور ز خیر چون گنج و قیا نوسم
پیدا و نهان چو شعله در فانوسم

القصه درین جهان چو ... [illegible]
... عالم و ... معکوسم

[illegible]

چون غنچه دل ... بلبل ... [illegible]
تا دل ... [illegible] ... حجاب

سبحان الله ... [illegible]
سبحان الله ... [illegible]

بی قطع امید ... [illegible]
بی ... [illegible]

[illegible]

... چون پرده ... [illegible]

برای درد چشم نوشته بیاویزد و پنج مرتبه نیز بخواند

[illegible]

برای چشم زخم نوشته به بندد و [illegible]

[illegible]

برای تب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العالمين [illegible]

[illegible] الاكرم [illegible]

[illegible]

قلت ... الله

[illegible]

از آنکه نفس اکول ...

[illegible]

دوا بجهت حمرت و آب ریزش و غبار چشم مفید است

زرد چوبه ۵ ... زرشک ... این ...

را بریان کرده و کوبیده ...

[illegible] قلقطار ... ۲

نبات ... را کوبیده مخلوط نموده ... ۵ ۲۰ ۵

پانزده روز در آب ... ۵

پنج روز در آب زرشک ...

سحق و سلایه کامل نموده از حریر بیرون کرده

از صبح چشمها ... دوا

... بالعکس انزروت ۵ ... ۲

[illegible]	چشم	[illegible]	نبات
۱	۱۰	۱۰	۵

اجزا را سحق و سلایه بلیغ از حریر بیرون کرده

بجهت اینکه چشم تازه درد آمده باشد حمرت و آب ریزش ...

[illegible]	زاج ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳	۱۰	۳			۶	۶

صبر صنوبر زاج ... در آب ...

خشک نموده سحق و سلایه نموده از حریر بیرون ... والله

[illegible]

[illegible]

منادی عمر مظهر الظلم و العتاب [illegible]

شجره ملعونه هو کلب کذاب

اللهم العن عمر بن خطاب

سبحان الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

ساعات الايام منسوب الى الامام الصادق عليه السلام

يوم السبت اوله الى الضحى ج وبعده الى الزوال لا وبعده الى العصر ج وبعده الى الغروب لا

يوم الاحد اوله الى نصف النهار ج وبعده الى العصر لا وبعده الى المغرب ج وبعده الى العشا لا

يوم الاثنين اوله الى طلوع الشمس ج وبعده الى الضحى لا وبعده الى نصف النهار ج وبعده الى العشا لا

يوم الثلثا اوله الى الضحى لا وبعده الى نصف النهار ج وبعده الى العصر ج وبعده الى العشا لا

يوم الاربعا اوله الى الزوال ج وبعده الى العصر لا وبعده الى العشا ج

يوم الخميس اوله الى طلوع الشمس ج وبعده الى نصف النهار لا وبعده الى العشا ج

يوم الجمعة اوله الى طلوع الشمس ج وبعده الى الضحى لا وبعده الى العصر ج وبعده الى المغرب لا وبعده الى العشا ج

ابجد الكبير

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل

م ن س ع ف ص ق

ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

فصل در معرفت لوح حیات و لوح ممات باید بدین طریق نوشت

در دانستن لوح حیات و لوح ممات باید که نام بیمار و نام مادرش را بابجد حساب ابجد صغیر بحساب کنند و بگیرد که از ماه چند روز گذشته است آن را بر آن ضم کنند و بعد از آن بیست روز دیگر اضافه کنند و عدد همه را جمع کنند و بر سی طرح کنند آنچه باقی ماند بر لوح بگیرد در هر لوح که یافته شد حکمش چنان است والله اعلم بالصواب

لوح حیات

۱	۲	۳
۴	۱۵	۱۳
۱۴	۱۶	۱۷
۲۰۴	۲۰۱	۲۰۳
۲۲	۲۰۹	۱۹

۲	۱۰	[illegible]	۲۵	۲۰
۴	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۵	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ابجد ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ [illegible]

ابتث [illegible]

اگر خواسته باشد که مطلع باشد بر احوال کسی که غایب باشد یا بیمار آید یا زنده یا مرده یا در راه است اول با وضو باشد اول هفت صلوات بگوید و فرستد و سوره حمد را تا آخر بخواند و آیة الکرسی تا هم فیها خالدون بخواند و فرشته گشته و چشم بهم بگذارد و دست شهادت بر مربعات بگذارد و بعد از آن این را که در وقت مراقبات نوشته بخواند از آن جمله که [illegible]

انه زشش و چار غایب آینه ناگاه | در رشته دو و دو دست خویش را کن کوتاه
در هفت و سه الف فرشته خبری | یک تیغ باشد انکس در راه

۲	۷	۶
۹	۵	۱
۴	۳	۸

تعبیر خواب منقول است از امام حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از شیر زر ... اجزای مفصله او
و با کره ... و مخروع ... و با ...
... شیر ... و خون ... دو
اشخاص ... ار ... یکدفعه
و ... مرض ... خواهد شد

صدایی	از نجس	المنجانی
۴	۲	۲
...	...	...
۲	۲	...
...	...	...
...	۳	

جهته ... هر چه ... باشد ...
در ... ۱ ...
سنه ۱۳۳۱ ...
... دالده ...
... ده ساله ...
... معالجه شد ...
...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حضرت سبحان نعت مصطفی — صد درود و صد هزاران باد بر آل عبا
ابتدا می‌کنم بنام خدا — صانع سقف فوق ارض و سما
داور کردگار بی‌مانند — که بود فارغ از زن و فرزند
بعد از آن نعت احمد مرسل — باز گویم مفصل و مجمل
بعد از آن نعت حیدر صفدر — گویم از روی صدق شام و سحر
سرور مؤمنان علی ولی — منبع معنی خفی و جلی
بعد اوصاف حیدر و اولاد — یاد دارم ... استاد
که ز یوسف نبی علیه السلام — بهر تعبیر خواب را الهام
که در وقع است خواب اول — ...
نعت آن برگزیده دوران — این چنین ...
نصف شب هر کسی که بیند خواب — دو مه باید ظهور او ز شتاب
خواب ... صبح تعبیر — در همان ... ظاهر است
نعت یوسف که بود پیغمبر — از برای جمیع اهل بشر
خواب ... کسی ... — ... منافق ...
خواب ... اول ... — گر ... ازنها ...

یا بمونی کنات لا تعقل | خواب گفتن تو است ای عاقل
خواب در روز معتبر نبود | خواب شیطانه است اثر نبود
عدس است و برنج گرفتن مال | هیچنا بهره [illegible] احوال
جوز بادام هی و فلفل | بخت بیدار کار تو مشکل
نکس نیکی ار دو زبان است | دانه انکس که هیچ آگاه است
زیره و راز بانه و گشنیز | مال وقف است نزد اهل تمیز
گر ببینی بخواب خربوزه | رسدت مال و جاه هر روزه
است درخواب گرفتن آتش | باعث خوف و محنت آزار
گر ببینی زر سفید بخواب | بس رفتنت عطاب خطاب
بول درخواب اندوه است و ملال | شرب شمع چه محنت است و بال
مس و آهن بخواب خم باشد | گر بیابی در دو صد درم باشد
نقره خالص و طلاء زان بعد | هست بیکر در نوایم سعد
زیبق گر آیدت بخواب ایدون | که بود مال و جاه و رغبت آن
هست املاک سعد اندر هم | مبغض اندر ترا مصیبت و غم
هر که بیند بخواب سنگ [illegible] | باشد با نی کرم ر ایک روان
اذ شنید و مصیبت و محنت | رود از جنگ او زر و نعمت
لعل درخواب خوب دیده است | دانداین را هر آنکه بحر [illegible]
شاخ مرجان عقد مروارید | هست درخواب [illegible]

هیزم هم عداوت است بخواب | هست غم و از کار تو اسباب
هر که بیند بخواب جوع یمن | غالب آید بکشور دشمن
گر بیابد بخواب کس الماس | هست علم و کمال و مال و اساس
گربه را گر بخواب بنماید | مر ترا مفلسی بیفزاید
خوف و سم زجاج اندر خواب | هست خوف شکستگی در باب
گر ببینی بخواب حیوانات | بشنود مر ترا مزید حیات
شیر و ببر و پلنگ و دشمن دان | گرگ و آهو شش دزد راهزن دون
گر ببینی منافق و میمون | گر ببینی غنم شود افزون
گر ببینی بخواب ارنب سد | پس ببینی خلاف نیز سبب
دوزد و باشه شغال و ماسوره | یار چون گرگ و موش فرکوه
است روبه عدوی و عشرت | حیل لا کار لیث دان محنت
مار کژدم بخواب زر باشد | تا نه ازمال بهره ور باشد
ملخ و پشه و ز ها بسیار | لشکر خصم دان تو در اظهار
هرکه در خواب شد به پیل سوار | یار [illegible]
هرکه بر کرگدن سوار شود | دشمن از دست او [illegible]
است تازی بخواب دولت دان | اسب ایلی کلب بخت دان
گر بخر نیشتی اندر خواب | طرب و عشرت است [illegible]

هر که آید بخواب او استر / بکند اما ازو زاده ضرر
گاو اگر سرخ یا سیاه بود / دولت و عیش و مال و جاه بود
خواب گاو حلال است به تعبیر / شود در ظهور او تأثیر
خواب دیدن ز گاو اهل شهر / خیر باشد ظهور او باشد
هر که بیند بخواب او برگ کلا / پایه از لطف دوست برگ و نوا
گر زمین را بخواب شد بلس / پایه آرا اهل بهشت عزت بس
مشتری اگر بخواب بیند کس / مشکلاتش تمام گشت به
هر که آید بخواب او بهرام / باید آزار از خواص و عوام
هر که آید بخواب او خورشید / مژده یابد ز شاه جمشید
زهره عیش و عشرت آید در خلب / دولت و حرمت افزونه یاب
گر عطارد بخواب کس آید / علم و جاه و جلال افزاید
هر که بیند بخواب قرص قمر / هست اسباب خیر و نعمت و زر
هر که بیند ستارگان فلک / اثر خواب او بود بی شک
مال العمر فزایدش در پیر / مدحت باید از صغار و کبار
کوه اعظم اگر بخواب آید / علم و جاه و کمال افزاید
سبزه مرغزار اندر خواب / گر ببیند بود ز اسباب
است اگر ... قرص اندر خلب / علم افزاید و وصال ...
سراج ... میوه اندر خواب / دولت است ...
است

آب اگر تیره و گلین باشد / قرض و ... دعا ... باشد
تخم گشتن بباغ در زندان / گر شود ... دلبندان
میوه‌ها گر ... سپید صفا / هست تعبیر او جدا ز جدا
سیب مطلوب شد به تحفه / وصل جانان و روزی فرخنده
نارگه ترنج و که ... / متغیر شود بهر باعث
هست انگور رزش باران / هست امر و صحبت یاران
هست بادام گر دکان مویز / رزق روزی است ...
هر که بیند که سنجد و خرما / هست تعبیر خواب برگ و نوا
گر ببیند ترنج با نارنج / رهایی از غم و مصیبت و رنج
آلو و آلو و سنجد و عناب / عیش و عشرت نماید اندر خواب
به انجیر و زردک و زیتون / هست تعبیر خواب بس میمون
گر ببیند کسی عسل میخورد / فیض از عمر و زندگانی برد
خربزه هندوانه ز رخ خلال / میرسد بار و با و خوف و وبال
شلغم و گاه حقند و سیر / هست در خواب حیله و تدبیر
شلم و اسفناج و ... / هست بخت ضعیف و عمر دراز
نخود و ماش و لوبیا و نخود / مال و جاه است زیاده خواهد بود
گندم و جو و باقلا در خواب / گر ببیند ترا ز روی حساب
گندم آلوده و ... / جو بود غم نقود ...

ارزنی در زنت ار بینی بخواب | هست نشان قحط و خوف و عذاب
گاو در زردت بخواب ار دیدنست | ور بود سرخ آن نشان نکبت است
بر شتر گر کسی سوار شود | در غم و محنت او دچار شود
گاو لاغر اشتر است اول عمر | وسطش نعم وسط ز حد عمر
گر ببیند شتر و بشتر | آخر عمر چشیدن محن
حمل خرس بخواب ار آید | مکنت و هم کدورت افزاید
گربه را بخواب کس که بیند بیش | قبض یابد ز مال و نعمت خویش
گر ببینی بخواب مرغ و خروس | بانگ بینا طوطی و طاوس
عقل و دانش از آن بیفزاید | گر ز خوابت نشسته بگشاید
هر که سیمرغ را بخواب ببیند | وطن از عقل بر کناره کشید
گنجشک [illegible] کبوتر اندر خواب | فاز از دل شاد اندر خواب
رخ شاهی بخواب بس خوب است | آهو دیدن بخواب مطلوب است
بز کوهی و گوزن بخواب | هست از یاد حشمت و اسباب
مرغ سقا و لکلک و کلنگ | ببرد آید ز لوح خاطر زنگ
هست در خواب تیهو و دراج | باعث بخت و نعمت ازواج
هست خرچنگ و عقرب اندر خواب | عین سرگشتگی و رنج و عذاب
گر ببینی بخواب نیمسری | باید انگشت گرفتاری

کرد

گرد و رجسد آنچه کسی در خواب | بد بود گر بند از آنچه آب
هر که از زیر بر فراز رود | از زر و مال بی نیاز شود
منصب و جاه و سلطنت یابد | از کرم لطف و مکرمت یابد
هر که بر سر ببیند او نعلی | سفری بکند ز زور و دیبل
جامه سرخ گر بود در بر | هست تعبیرش بخت و حشمت و شر
جامه سبز دولت است و فتوح | لذت عمر هم فزاید روح
هر که پوشیده او سفید قبا | اهل طاعت شود بامر آله
جامه زرد و رنج بیماری است | باعث محنت و دل افگاری است
هر که بیند آمدش مهمان | داد فرزند صالحش یزدان
ریسمان بازی کند در خواب | علم و حکمت بخواند از هر باب
هر که فرقی بریده در یک تن | کرده دشمن عمر و مال و جاه تلف
هر که در خواب حج زد [illegible] | از خدای رسد مال و نیاز
هر که در خواب انگشت حنا | همه سر ز رنگ حق بنوا
هر که در خواب دید روغن خورد | دفع چشم [illegible] کرد
روغن الغیا بخواب غم باشد | خور دلشی محنت دائم
هر که بیند که او شبانی کند | عیش در عمر [illegible]

سه ربانه بلال و محنت دان
کو صیاد دهم منصب داد

در شنبه میرسد هر کو در خواب
میکند بس مسافرت زشتاب

هر که در خواب شعر بافته کوی
حاصل عمر خود بکفانه کوی

هر که او داشت تاج زر بر سر
روی بخت نهند او دیگر

هر که مصحف بخواب بر کیف
باید از دوستان عز و شرف

شب شنبه اگر ببینی خواب
دیر باشد ظهور او بجواب

شب یکشنبه اربود خوابت
زود گردد زیاده اسبابت

شب جمعه نه دور نه نزدیک
از خواب ار ببینی نیک

در دوشنبه کسی که خواب دید
زود باید ظهور وقت سعید

در سه شنبه که خواب دید کسی
زود باید بجفا و جور بسی

چهارشنبه ظهور خواب نکوست
زود گردد عزیز دشمن دوست

شب پنجشنبه اربود خوابت
زود گردد زیاده اسبابت

مور در خواب که نقد آن است
کر تراکیب و منفعت زان است

نحل ضفدع اگر بخواب آید
صاحب خواب را عذاب آید

کرد برکه شهر اگر آتش
بنماید عدو شود سرکش

لشکر خصم کار و زار کند
که آن شهر را حصار کند

گر مسلمان

گر مسلمان بخواب شد کافر
در جهانش گنه شده وافر

کافر از خواب گر مسلمان شد
از غم روزگار ایمن شد

گر ببیند کسی کسوف بخواب
پادشه را بود ز خصم عقاب

ور خسوف بخواب شد تابه
وزرا را فساد و جور ابر

هر که بیند بخواب زلزله شد
شهر پر شود خوف و ولوله شد

خواب بخشد نتیجه قحط و مرگ
دست دارند منعمان از برگ

رود در جنگ و صدای نوبت تنگ
گر ببینی بخواب بر بیک

رعد و برق ار بود اگر ظاهر
اندر آن سال نیک دو آخر

هر که در خواب میکشد تصویر
عشق در پای او نهد زنجیر

مبتلا میشود بعشق کسی
در هوس رد خیال بسی

هر که در خواب کار زی میکرد
بار کشد ز رنج محنت درد

هر که در خواب میشود منظر
باید از علم از ظهر تشهیر

آفتاب ار بخود شد طالع
هر که این خواب دید بود الواقع

صاحب الامر را ببیند زود
باید از خواب حشتی مقصود

ماه چون دید علم است هلال
است زحمت نمود زنج ملال

هر که غسل کند در حمام
بار گشود ز غم ها حرام

سر تراشی دلیل مالدار
رفع غم خوش بود تو حسن

هر که موی سیاه کرده سفید
هر که عصیان نمود بند امید

هرکه موی سفید کرده سیاه
گشت آلوده از فعال گناه

گر تراشی محاسن اندر خواب
چون به پیری نکوست در هر باب

محتسب را بخواب اگر بینی
در غم مال جاه بنشینی

هرکه او مرده بیند اندر خواب
غایب آیدش هم از احباب

مرده گر زنده بود و دنیا
که بدت آیدت ایا دانا

بوسه از مرده گر همی آید
که از آن خاطرش بیاساید

گوشت از مرده گر خوری در خواب
مال و میراث یابد از اقراب

هرکه گردید جفت با مادر
مرده حاجی شود بامر قدر

چون بیابد حج ربا بخورد
نکه از خون ابنا بخورد

گر بخواهر بخواب گردی جفت
هیچ کس گر خواب را نباید گفت

خیر کن خیر کن که دفع شر است
زانکه از جنسش بر اخر است

با برادر بخواب جفت شده
بر ضرر باشد اهل قتل

باید او ره که جفت خفته زنهار
باید از حق بخواهی استغفار

فسق در خواب باعث ضرر است
پس زنا نیز باعث خطر است

هرکه در دست کرد انگشتر
هم شریعت کند بامر قدر

جامه کهنه هم غم است و ملال
رخت نو بیندش شود خوشحال

هرکه در واقعه برهنه بانی
شود اش آشکار سر نهان

هرکه شیر طفل کند عمر دراز
در دولت بروی او شده باز

گر جوان بخواب کهنه پیر
ملک شد جواز از صغیر کبیر

پیر اگر خود بخواب گشت جوان
مشکلاتش تمام شد آسان

هرکه در خواب دید بچه طعام
یابد از عمر زندگانی کام

گوشت گر بچه دیدی بشمار
حرمت [illegible] از صغیر و کبار

گوشت در خواب هرکه خام بود
روزیش از ره حرام بود

هرکه بیند بخواب گشت شراب
از زر مال ربه برنج و عقاب

خوردن شیر دامنت در خواب
است تعبیر عزت و دولت

نان حلوا کرم دان اکرام
که ترا آید از خواص عوام

گر دهانت بخواب شیرین شد
لذت خواب قوه دین شد

شور شد از دهانت ار دانا
هیچ شیر یا ربا و ربا

لقمه گر از دهن رفت فرو
اجلت گرد از حساب کلی

هرکه بیند که مرد رفت بخاک
ذات او گرده و از [illegible]

با زن خویش جمعیت بالک
نعمت است از زبان اموال

با کبران بخواب جمع شدن
هست تعبیر خواب حصه حسن

حشمت یابد از عمر حلال
که نباشد در و ربا و وبال

هرکه بیند که خشم او کنند
از خلایق بدور افکنند

هست موت مصیبت اخوان
موت [illegible] خشم [illegible]

گوشه گر بریده شد میدان
عمه و خاله مرد از یاران

الف فرزند و لب بچه آن   خالت عمه خاله بابا ما دان
این حسین گفته اند اهل جهان   که اگر قطع شد رود دندان
عمه و خاله میرد از چپ و راست   دستها گر برید گفتم راست
هرکه دندان خود ز بالا کند   موت آبا بود ابا خسر زند
هست دندان زیر از مادر   باهمه قوم خویش قوم دیگر
هرکه گیرد بخواب ناخن دست   از همه محنت و مصیبت رست
ناخن پا اگر شد بخواب   پا تقرب کند ز راه صواب
گردن کس اگر بخواب زدند   بر دلش مژده ثواب زدند
ور کندش بخواب پاره ز ظلم   باز او در بلا فتد در دم
هرکه تعمیر خانه کرد بخواب   از فراغ شود دلش را تاب
هرکه در خواب حج کند بگمان   گر رسد حج با آب لیس بگمان
گر بخواب طواف شهر طاهر   روزیست شود لیسی وافر
گر کتابت کند کسی در خواب   هست تعبیر او فعال ثواب
مصحفش مدح منقبت بگواست   گر کتابت کنی بخواب ار دوست
هرکه در خواب خود رود چو پلنگ   قوتش میرسد درا پلنگ
گر کند دزدی او فتد در بند   مرد عاشق شود ببانگ بلند
هرکه بالش بخواب شیر دریل   دهد از کف بنا ز و بیر و دل
هرکه در خواب دید خرستان   میکند او زیارت بستان
هرکه در خواب دید راه سفر   میکند خود دگر بیا از بر
هرکه در خواب گنج و زر یابد   مال کس دزد دو خطر یابد

هرکه در خواب دید باغ بهشت   تخم دولت ز روی عزت کشت
هرکه در خواب بار دوزخ دید   باید از خشم پادشه ترسید
گو ز رکو نهر را سیلاب   گو از خشم ملک و شهر خراب
آتشی گر عظیم شد پیدا   حاکم ظالم رسد آنجا
هرکه در خواب جسر نشر بدید   از ضعف جات باید ترسید
هرکه در خواب دید طوفان شد   عالم از نهر آب عمان شد
پادشه کوش او فتد در نهر   انقلاب او فتد زمان ملک شهر
هرکه در معظم او فتد سوش   مرد اهل آنکه گشته لطرش
هرکه در خواب پوشد شش جوشن   شود ایمن ز فتنه دشمن
تیغ فولاد پاک جوهر دار   هست تعبیر قوت مقدار
هرکه دارد بخواب تیر و کمان   از قضای بلا بود با امان
نیزه در خواب قوه بخت است   شهرت افزای قدر و عزت است
جوهر زر اگر بهم رسد است   گو بود قلب نقد ننگ بدست
سپر و گرز و تبر ای پوشش   مایی دفع دشمنی سپردار
جمله اسلاح جنگ اندر خواب   گر بود باغو مبرهی ز عذاب
علم و نیزه شان شوکت دین   در جهانی از دیار شهرت دین
پادشه آید ار بخواب کسی   خیر شیر بنی بده بکسی
خان و سلطان اگر ببینی خواب   رسدت مال و حشمت اسباب
وزرا و امارا حکام   گر ببینی بخواب در ایام
باید از مکر ماکران حذر است   تا نباید ز [illegible] کره خطر است

گر ببیند کسی عسس در خواب — متکلف رسد برنج و عقاب
هر که داروغه را بخواب بدید — حذرش باید از عذاب شدید
صورت صید از لعالم خواب — بنماید نکو است در همه باب
صورتان عابدان درویش — پس مبارک بود بخواب بدان
شیخ الاسلام قاضی اندر خواب — گر ببینی نکو است در همه باب
گر کسی ترک بخواب بنماید — بر رخش باب بسته بگشاید
صورت حافظان بود نیکو — گر نماید بخواب با زمه رو
هست در خواب کثرت بازار — بستگیها و محنت و آزار
آهن بازار اگر بخواب آید — محنت و تفرقه بیفزاید
هر که بیند که در نماز بود — در دولت بروش باز بود
هر که بیند که روزه داشت بخواب — بر رخ دل گشود باب حجاب
هر که در خواب داد خمس زکوه — یافت از محنت و عذاب نجات
هر که میرفت در عمارت حضر — میشود در زمانه خسرو عصر
پوشد از جامه نو و کفش بخواب — زن کند تام از طریق حساب
هر که در دست کرد انگشتر — هم شریعت کند با مر قدر
عیش عشرت بخواب محنت دان — ماتم غم بخواب شادی دان
خنده در خواب اندوه است و ملال — است آشفتگی و کلفت حال
گریه کردن بخواب خوشحالیست — باعث جاه و منصب عالیست

زخم و حرف درشت اندر خواب — گر خوری زخم زرد روی حساب
هر که از زخم جراحت اندر خواب — قرض آلوده گر بود در خواب
در نجات چه غرق گشت کسی — مشغول مبتلا بقرض غیبت
هر که در واقعه ببخت قمار — گر برد زو بغم شود افگار
در ببازد ز غم خلاص شود — پس عزیز عوام و خاص شود
هر که بیند بخانه تار شود — بغم و ظلم دلفگار شود
خانه تار اگر شود روشن — میرهد از مذلت دشمن
هر که شمع چراغ در بکف — باید از کردگار عز و شرف
هر که در خواب رخت خود دزد — آتش حرص و بخل بفروزد
هر که برد بخواب خرس لباس — میکند قطع اختلاط اناس
گر در آخذ [illegible] — هست بهتان چه آتش کینش
هر که صداد [illegible] — میکند کارها بهر ثواب
رزق رو [illegible] — از جفا رهایی بیاباید
هر که در خواب دید [illegible] — باهمی گو بر بابا
محنت و مفلسی پیش آید — بردلش صد هزار آتش آید
هر که صر آتش بود بشبه — نبود جز ملامت اندیشه
هر که در خواب [illegible] شده بزاز — شده از فضل [illegible] ممتاز
باید از عمر زنده بود — در دولت بروی او بگشود
گر غلط ری از کند در خواب — هست شادی و خرمی [illegible]

گر کند بی پوستین دوزی
شود شش صد هزار غم روزی

هرکه در خواب گشت سلاخی
رزق او را بود فراوانی

در جهان صاحب صلاح بود
یا از جمله فلاح بود

کفش دوزی کند بخواب کسی
فیض یابد ز عمر خویش بسی

عزت از اهل سلطنت یابد
گوهر گنج معرفت یابد

هرکه در خواب گشت نقالی
است خوب عیش و خوشحالی

هرکه بیند دکان قنادی
گو بود بر عشرت شادی

هرکه صحاف شد بخواب نفیس
است از یاد جاه و قوت دین

هرکه صباغ شد بکار رنگ
باعث محنت و دل افگار است

گر دباغی گشت بیکار
گر ز راهش آید او دانا

گر بیگار اگر کند در خواب
باعث رنج و محنت و عذاب

هرکه در خواب بود شیشه گری
میشود از بلای دهر بری

مسگری گشت ز حشم جاه
زرگری یاد شد هی است سیاه

قلع هم گر نمود اندر خواب
است عمر طویل و کار ثواب

گر سراجی اگر کسی بیند
با طرب در نشاط بنشیند

گر خراط داد سعی غم
باعث درد و خوف و رنج و الم

هرکه باشد بخواب میوه فروش
میفزاید ورا خصلت هوش

گر بذاق گر نماید رد
[illegible] تعبیر خواب پس نیکو

هرکه

هرکه او کوک کباب [illegible]
دولت آیدش که بس [illegible]

گر بزازی فروش کرد هشیار
است اسباب نعمت بسیار

گر جواهر فروش گشت کسی
است علم و کمال و حشمت بسی

هرکه در خواب گشت قصابی
رسدش خوف مرگ بیتابی

هرکه بر تن همی زند صابون
میشود پس طهارتش افزون

هرکه طباخ گشت بخت طعام
میرسد زود کار انجام

هرکه حلوا پزی کند در خواب
گشت آلوده او ز بیم عذاب

سعی اگر کرد پخته فالوده
گشت از حرص و کبر آلوده

هرکه بیند بخواب قند نبات
یابد از محنت زمانه نجات

صید نخچیر جو به زرد
گر ببینی بخواب ای سرمد

است تعبیر خواب از بهر رد
نزد ارباب معرفت نیکی

بید سرو چنار و از نار
است در خواب عیش عمر دراز

که درختی که میدهد ثمری
برسد آن به کس ضرری

چه چه بینی گل گلزار
گر نماید بخواب ای هشیار

است تعبیر خواب عیش و طرب
گشت افزون کمال علم و ادب

گر نماید بخواب [illegible]
صاحب قدر و منصب گردد

هرکه بیند بخواب دریا را
گشت موج آب و دریا را

گر دکانش را بگیرد بخشد — مال و اموال سروری بخشد

هرکه بیند بحر رفت خرد — پس ز بحر آورد بیرون لولو

صاحب علم و کیمیا گردد — بی‌نیاز از نیازها گردد

هرکه در بحر ز وی غرق گشت — می‌شود در رتبه کمالش لیف

گر خود آب بحر بیرون شد — از غم روزگار مامون شد

هرکه بیند دو شمع در یک طبق — هر دو چراغش گشت و بارشت

از ضیای بصر بماند باز — هر دو چشمش سیاهی آرد باز

هرکه بیند مناره افتاده — رود اسباب مالکش برباد

دید مسجد اگر بخواب — مذهب از شادوان شود نایاب

هرکه بیند بخواب خصل بهار — گردد از جان و عمر برخوردار

خصلی باز عشرت ز نشاط — اکثر عیش در بساط نشاط

پس زمستان بار بتابستان — هر دو جنت بخواب بیدانی

هرکه او مرد و بور زن گردد — عاجز از ذات اهل فن گردد

هرکه زن بود مرد شد در خواب — شود از بخت فیض کو هر باب

هرکه در خواب زاده شد — نکهت یابد از صغیر و کبیر

هرکه در خواب دلقش طراب — فارغ از رنج و محنت خطر است

هرکه در خواب گو بیاید — باشد از هر غمی شکیب

هرکه در ره او افتد عیانی — شود خوشی آشکارا راز نهانی

هرکه تخت زر بخواب بیند نقش — یابد اسباب حشمت و تمکین

هرکه در خواب دید برج حمل — یابدش ازو باد دین و دل

برج ثور ار بخواب بنماید — عقده از کار او گشاید بد

برج جوزا اگر ببیند بار — سفرش رو نماید دور و دراز

سرطان را بخواب دولت دان — اسد سنبله تو عشرت دان

قوس در خواب قوت است — جدی نجات ز بون و خشم

دلو سرگشته گیت پیشش آید — یکدمش دکام تمنا نماید

حوت سازد جای در زطم — سجده و صبر باید دامن

شکر لله که بی غم ایام — نسخه خواب گشت جمله تمام

این عمارت بصدق شد آباد — باد از ما روان دلها شاد

من کلام حسان بن ثابت	فی مدح امیر المومنین
قال لی قل لعلی مدحة	ذکره یخمد نارا موصده
قلت لا اقدم فی مدح امرء	صار ذو لب الی الحق عبده
والنبی المصطفی قال لنا	لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بکتفی یده	فاحس القلب ان قد برده
وعلی واضع اقدامه	فی محل وضع الله یده
انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی	الامتی الکمه الکمه الی متی
ملعون جهنمی	ابا بکر لعین
میدان سگ	ملحا عمر اسفین
عثمان پلید	مایه عصیان است
این جمله زبینات	اسما است مبین

دوش در محفل عشق شنیدم با گریه شمع را گفت نفس در پای جمع تخت

سؤال

سمعنا اطعنا ثم متنا فلعمرها

سلامی الی من کان بالوصل یمنع

جواب

هنیئا لارباب النعیم نعیمهم

وللعاشق المسکین ما یتجرع

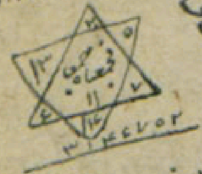
منقول است از خط شیخ الشهید علیه الرحمه و از روی خط ابن بابویه قدس علیه المغفرة
نقل نموده از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه فرموده اند
هر کس واقعه در خواب بیند حکم آن از ایام ماه بان طریق معلوم میشود
واقعه بر دو قسم است صحیح و غیر صحیح و واقعه صحیحه بر منقسم میگردد بچهار قسم
اول انکه در کمال خوبی است و ان بیست و دوم هر ماه است دوم انکه خوب است
و صحیح و ان ششم و هفتم و بیست و هشتم و سی ام است سیم انکه صحیح است و تعبیر آن
تعویق دارد چهارم و پنجم و یازدهم و دوازدهم و شانزدهم و هفدهم
چهارم انکه انچه در خواب دیده شده در بیداری رو میدهد نهم و هشتم و
و پانزدهم و هیجدهم و نوزدهم و بیست و هفتم است و واقعه غیر صحیحه هم بر دو
قسم است یکی انکه اثری بران مترتب نمیگردد و ان یکم و دهم و سیزدهم
و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و نهم است
و دیگری انکه بر عکس میشود و آن دوم و سیم و بیست و چهارم است
و در روایت حضرت سلمان رضی الله عنه وارد شده است که اگر در روز
ششم ماه خوابی دیده شود بعد از یک روز یا دو روز تعبیرش ظاهر گردد
و اگر در روز هشتم خوابی دیده شود اثرش در ان روز ظاهر گردد

گردد و اگر در روز دهم دیده شود تا بیست روز ظهور اید و اگر در روز
یازدهم دیده شود تا بیست روز اثرش روشن شود و اگر در روز
سیزدهم دیده شود تا نه روز تعبیر اید و اگر در روز چهاردهم دیده شود
بعد از بیست و شش روز اثر بخشد و اگر در روز پانزدهم دیده شود تعبیر
از سه روز اثرش بوقوع برسد و اگر در روز شانزدهم دیده شود تعبیر
از دو روز اثرش معلوم گردد و اگر در روز بیست و هشتم دیده شود در
آن روز اثرش بوقوع انجامد و اگر در روز بیست و نهم خوابی دیده شود
در همان روز اثرش ظاهر گردد

[illegible]

٦	٧	٢
١	٥	٩
٨	٣	٤

٨	١١	١٤	١
١٣	٢	٧	١٢
٣	١٦	٩	٦
١٠	٥	٤	١٥



[illegible]

در هر شب غروب ماه بدین موجب است

اول دویم سیم چهارم پنجم

۵ دقیقه | ۱ ساعت ۵۱ دقیقه | ۱ ساعت ۳۲ دقیقه | ۲ ساعت ۴۳ دقیقه | ۳ ساعت ۲۵

ششم هفتم هشتم نهم دهم

۴ ساعت ۳۴ | ۵ ساعت ۴۲ | ۶ ساعت ۵۱ | ۷ ساعت ۴۴ | ۸ ساعت ۳

یازدهم دوازدهم سیزدهم چهاردهم

۹ ساعت ۳۴ | ۱۰ ساعت ۲۵ دقیقه | ۱۱ ساعت ۲۰ دقیقه | طلوع آفتاب دو ... دقیقه

طلوع ماه در شب پانزدهم شانزدهم هفدهم

۱ ساعت ۴۲ دقیقه و نیم | ۲ ساعت ۱ دقیقه | ۲ ساعت ۳۲ دقیقه

هجدهم نوزدهم بیستم بیست یکم

۳ ساعت ۲۵ | ۴ ساعت ۱۷ | ۵ ساعت ۱ | ۶ ساعت

بیست دویم بیست سیم بیست چهارم بیست پنجم

۶ ساعت ۱ | ۷ ساعت ۱ | ۸ ساعت ۴۲ | ۹ ساعت ۴۰

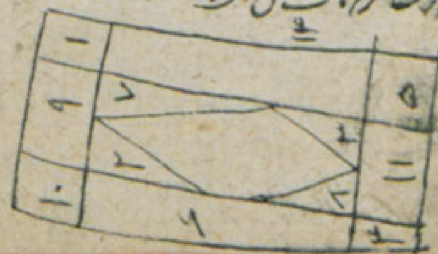
بیست ششم بیست هفتم بیست هشتم بیست نهم

۱۰ ساعت ۱۵ | ۱۱ ساعت ۱ | با شب برابر | تحت الشعاع است

شب سی ام با آنکه اگر ماه کم کند غره خواهد بود

با تحت الشعاع است

[illegible]



[illegible]

اسما

بس بسا ت

ا ن ا م ا ف و ن ی ع م ل ق

محمد مجتبی علی

۹۲ ۶ ۲

بسم الله ۵۱۲

بس بسا ت

ی ر ی د ا ل ل ه

والامام الهمام الحسن بن علی

۸۲۲ ۵۱۲

للعند هب

بس بسا ت

ل ی ز ه ب ا م ا ل ل

۴۴۲ ۷۵

والامام الهمام ابن علی ابی عبد الله الحسین

۴۲۲ ۸۲۲

عسکر

بس بسا ت

ع ن ل م ی و ن ا ف ی ح

۴۴۲ ۱۰۵

امام علی زین العابدین

۴۲۲

الحسن ۵۵۶

بس بسا ت

ا ل ج س ل ف ا م ا ی م ی ن

۴۹۲ ۵۵۲

ماحی کهف حامی اسلام

۵۵۶

کتاب ... انتهی [illegible]

[illegible] عن سوالات وعملنا یا ارحم الراحمین [illegible]

یا علیم یا علیم یا علیم یا علیم یا علیم

الرحمن الرحیم

ابلیس فرعون دجعون

[illegible]

٢٥٤٠

١١٤٩	٢٥٣٦	٢٥٤٠	٢٥٤٣	٢٥٢٩
	٢٥٣٢	٢٥٣٠	٢٥٣٦	٢٥٤١
٢٥٣٥	٢٥٣١		٢٥٣٨	٢٥٢٨
بلوح ١٥ در ١٥	٢٥٣٩	٢٥٣٤	٢٥٣٣	٢٥٤٤

سبع المثانی را رقم کن کش للّه خوانند بهر بود روا ورنه چه احتیاج کهف رقم بهر نقش درس
اگر در سر هوس سروری سلطنت داری باورکن که درین سطر کز اثر آن آرزوهای روان
خیمه گاه کوه دستوری از جاری داری ارقام کن ١٥ در ١٥ سبع المثانی را مثبت
قرهشتی یا زهره یا خورشید چو کنی تو رقم در ٥ در ح رفیق زرق جاده که آید
از دنیا و دولت از جمیع اسم نامید چه احتیاج بهر رفتن داری یقین سعد آنکه
وارد از روی بنده گان در کتب شنبه

٧٨٥

هل البث
ر س س ث س
ا ح ل ا ل ب ی ث
ل ذ ف ا م ل ف ا م ١١١
٤٢٩
٣٦
محمد باقر و جعفر
٧٨٥
٤٣٣
د طه س کم
ر س س ش
و ی طم ر ل م
ا ی ١١١ ا ف ق م
٢٩
١٤٢
والامام موسی علی محمد جواد
٤٣٢
٧٤
نطه را
ر س س ا ث
ث طه ی د ا
١١١١ ا ل ف
٦٢٥
١١٥
والنقی والعسکری والمهدی الهادی
٧٤

و در این خواهی واز سبع المثانی عظیم است و این سوره را در ساعت مشتری و قمر ناظر
سعد لوح مربع رسیده و بخور بسوزاند و این مربع با خود نگاه دارد و دو روز صبح و مسا
هفت نوبت بخواند جمیع مهمات ... مفتوح گردد ... سازد جمیع کل
١٠١٣٩ ربیع ٢٥٢٩ ... اسم جمیل الخواطر ... الله
... در صحبت ...

ز این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

معشوقه بنام مرد کام دیگران است
چون غره شوال که عید رمضان است

در بس دعای عمر تو تکرار میکنیم
نادر شمار ... فلک ...

درد یارم

میراث پدر خواهی علم پدر آموز
کین مال پدر خرج توان کرد به ده روز

شعر

دریا چو محیط است و کف خواجه نقط
پیوسته بگرد نقطه میگرد خط
پرورده تو که واسطه دون و وسط
دولت نه به خود اگر ... غلط
سیصد بره سفید چنین بیضه بط
کافر از سیاهی بچه ... نقط
از کله خواص ما نه از جای غلط
چوپان به بهر هست دارند خط
از همچو کرمت است کش
کر بر نه دست ما پا کش
منت ... قطره خون
تیه از دست ... برون
وز ... مهمان ...
کاسه ... بجز ... غواص
نشسته ... ادب ... نشست
نقصم ... خواجه ... اخلاص
گفت ... کفران است

[illegible]

گردش سپهر [illegible] افسوس که [illegible] آغاز [illegible] کاشانه [illegible]

رسم [illegible] خرم [illegible] شد از ره دیگر [illegible] عمر [illegible] برتو [illegible]

[illegible]

مادر ز عطا فزود قدری / از خصه عیان نمود قدری

گفتا به ده آنچه را گفت [illegible] / که [illegible]

مادر [illegible] گفت بابا / که مهر تو ام [illegible] ناگاه

در راه تو از [illegible] / دادم [illegible] آنچه بود [illegible]

دختر ز عجوزه این چو بشنفت / رو ترش نمود و این چنین گفت

[illegible]

[illegible] و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی

سوره یس را هفت مرتبه که به آیه مبین رسد رو که انسی ... را میخواند و در هر
مبین بر اشاره بکاسه آب کند و آب دمیده بخورد ... مرضی قدری
بخورد و صورت خود را بشوید و با اطراف ... باشد نوع دیگر ... فرزندان
کهنه ... سی صد و ده عدد ریگ بعد از نماز عصر بردارد و بر هر یک
... بخواند در کوزه اندازد
اللهم العن عمر ثم ابابکر و عمر ثم عثمان و عمر ثم عمر ثم عمر
ثم عمر ... تمام ... بالعم ... بول ریخته از خاک
... اول هفت صلوات ... صلوات بخواند ... نوع دیگر
اگر بخواهد که بداند که ... این طلسم را بنویسد
در ... خود ... خواب ... ۵۲۳ ۹۹۱۹۲۴۱۱۱۹
... بنویسد و در ... حاجت بخواهد

٥	٥	٥
2	2	5
3	[illegible]	[illegible]

اکنون ... دعا را ...
دل خود خوانده ... یا به ... شفیعا نوع دیگر ... غایب سوره ...
را سیزده مرتبه ... بخواند ... حاضر شود نوع دیگر
اگر ... خواهی ... این آیه را بخوان ...
بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی له ملک السموات
والارض وما بینهما وعنده علم الساعة والیه ترجعون
نوع دیگر ... چهار رکعت ...
دو رکعت نماز حاجت ... یکصد مرتبه صلوات ...
صد مرتبه ... الله بخواند ... مطلب ...
بخواند

به نفرین ... ق به ... بنویسد و در کاسه چینی با ظرف ... بنویسد
و در میان جای خراب دو نفر ... دفعه از هم متفرق شوند خود ...
... که تفرقه ... شود ... جمع ... رحم ...
از کاغذ بردارد شنبه ... جاعث جعجعت انقلقت الخف
عین المعین ... جمعه ... دعا
الهی قد انقطع رجائی عن الخلق وانت رجائی
... بهاء الدین ...
...
...
... صلی الله علیک یا رسول الله ...
مطلب ...
... کار تجربه نموده ... روشن است

۲	۹	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۸

[illegible]

الحمد لله [illegible]

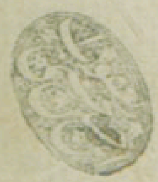
[illegible]

چو مرده از رشک آن ماهی چو یوسف در کمال زنده کانی
ز تاب آفتاب آن نه قصب پوش نخفته از رستی فراموش

چو چشم نرگسین بر خواب داده — برهنه تن بر روی آب داده
سوار اشکر شد دور او بر آب خفت — بر آن کفن و دفن او بپرداخت
بر آب آید کاتش غیرت [illegible] — چو گنج اندر دل خاکش نهاد [illegible]
چو مجنون در خلوت خانه [illegible] — ندا آمد ز نزد ایزد پاک
که ای مجنون چه آوردی [illegible] — بر آمد از دل مجنون یکی آه
که دادی ای خدا [illegible] — چه مجنون [illegible]
ندارم ملک دنیا [illegible] — چه عزت [illegible] مسکین نهادی
مرا گرد بیابان گرد گشته — سگان [illegible] صحرا
مرا جغد بوم [illegible] — ز عشق لیلی دیوانه [illegible]
ببرق [illegible] نهادی تاج عزت — [illegible]
در اول عقل و هوش [illegible] — نکردم غیر لیلی [illegible]
بدادم نام مجنون [illegible] — شدم مجنون [illegible]
[illegible] — چه چندان [illegible] ویرانه گردم
[illegible] — نمودم [illegible] دشت و صحرا
بجای [illegible] — بزرین [illegible] خار
شدم [illegible] — ز درد دوری لیلی [illegible]
بشمع افروز شبها تا [illegible] — بجای [illegible]
[illegible] روز [illegible] — مرا کوه [illegible]
بعشق لیلی [illegible] — بکوه [illegible]
[illegible] اگر ز حال خود [illegible] آگاه — الهی من شوم قربان لیلی
نیاوردم بغیر از عشق لیلی — در [illegible]
بصحرای قیامت [illegible] — کجا پروا [illegible]
که چندان شور لیلی [illegible] — که در محشر [illegible]
خداوندا بحق کاف [illegible] — [illegible] مجنون

چو چشم نو جوان [illegible]

[illegible]



[illegible]

کلاف زرکر
بخشادره

کلاف زرکر

نوی چو مروه از شنگ تا چی حو یف در کمان نده کلانی



چو چشم نو جوان قبلا تا کا
پی نخس مرده اندر ب ا

که چندان تو ... برار
خداوندا بحق کاف بیم نون

که در محشر ... ان
... محزون